

سپاون

شماره دوم، ماه شهریور ۱۳۵۷، مطابق شماره بی‌الاول
۱۴۰۹، مطابق اول شهریور ۱۳۸۸، شماره سی و نهم، سال دهم

Ketabton.com

به لب
به دل
دارم

حرف و نریاد

نخ و دارم

خاطرناشاد

تدای خوشمزه واقعی



دعوتک رسم شجری، محضر عمومی و شومر نور

شهریایخ پذیرفته میشود.

حیوانات

کافیته نادره با انواع زیاده
بلاستاریدند تا نظار دزدت ادانان
دوخت شمس

آدرس
شهرنو مقابر مسجد جامع شیرپور



فروشگاه فقیرزی

جدیداً لوازم آرایش، خوشبوین
عطریات، قسام بوتها، زمانه و
مردانه مدل جدید و تازه ترین
جیمبراز مستقیم مردانه و غیره
رجانسر موه نیاز مشتریان
مخترم خود را به قیمت مناسب
عرضه میدارم.

با هم مناسب بگر
روزهای
سودمند



فروشگاه فرید

فروشگاه فرید واقع زرغونه میدانش شهرنو ولد دکتده بهترین
رجانسر از مشهورترین کمپنی های جهان

پنجیخ فلبردارک منوخوش
شهریایخ پذیرفته میشود.

آدرس: شهرنو

مقابل سینما پارک

خریداری نمایید

لباسها و بوتهای قشنگ
خوراکیه
های لذیذ -
قرباسیه

خانمها و آقایان اشیای مورد نیاز خانواده گی تانرا میتوانید
از مغازه های ذیل به قیمت مناسب بدست آورید و آن شود

فروشگاه انور
وسایل مورد نیاز خانواده ها را جدیداً وارد
میکناید.
وارد کننده
آدرس: تهران، خیابان تجاربانک

یما رامین ویدیو کست

بهترین فیلمها ویدیویی گلچین پستی، کتی
هندی و ایرانی آماده فروش
فیلمبرداری از محافل خوش شما پذیرفته میشود
آدرس: منزل اول فرهنگ بزرگ وخت
۲۶۷۷۶ - ۳۵۷۰۴



رهنمای معاملات

مهرسم آبادگار

خرید و فروش خانه و باغستان کراچی
آدرس: بین چهارراهی شهباز و چهارراهی
انصاری، تلفون - ۴۲۴۶۸

فروشگاه مصطفی

جاده صالح تهران پارک شهر نو

رهنمای معاملات

روح الله فقیری

خرید و فروش خانه زمین و موقوفه
آدرس: شهر نو چهارراهی حاجی یعقوب
تلفون منزل - ۳۵۲۸۲ تلفون دفتر ۳۲۵۲۱

فروشگاه معلم و فروشگاه

حبیب زاده
متخصص مقابل مسجد جامع یعقوب

شریفی ویدیو کست

ثبت مرکز کست و فیلمبرداری محافل خوش
آدرس: متصل رهنورانت آلی قایم

قرباسیه فروشی ارزان

کارتنه نو تعمیر سیرنمای اقبال

نوراکه فروشی عبدالغفار

متخصص رهنورانت کسرفایف

رسولی ویدیو کست

نابترین کتھا لوستی را در فرمیدارد
آدرس: جاده نادر شهر نو، پلاک ۱۲۵

قرباسیه فروشی عالی گلرکز

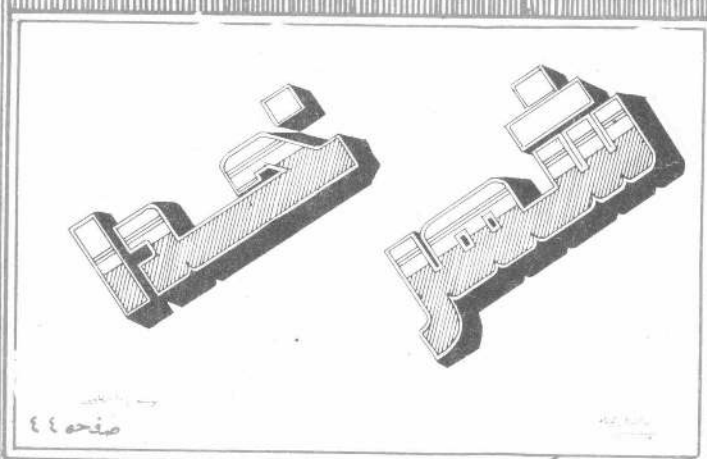
متخصص کلنیک مرکز

برای شهریان ادویه مورد نیاز شان را به قیمت معین

عرضه میدارد. خوشحال میشه مقابل لیسسه سین کلی

رضادرماتون

سپاوون



سخناني
باعتبالله
فہم نظاف
لابیو و تلویزیون

مینہ دانسان پھ ژوندانہ کی
۱۸ خ





افغان پيچلارې

ملنگ نجرابي

شماره نهم ماه نوس ۱۳۶۲ مطابق جمادي الاول
۱۴۰۹ مطابق د سبتمبر ۱۹۸۸

در جستجوی

آيا بايد مردان آيستن

صفحه ۲۸



را احدث با اخلاق
در قلمهای هندی

مدیر مسوول : دکتور ظاهر طنپین

تيلفون : ۶۱۹۰۲

معاون : محمد اصف معروف

تيلفون : ۶۲۷۰۲ سوچورود ۶۱۸۷۸

نشریه اتحادیه ژورنالستان
جمهوری افغانستان

زیر نظر هیات تحریر

بارق شمیمی

محمود حبیبی

عبدالله شادان

لطیف ناظمی

رهنورد زریںاب

شفیق وجدان

تیراز : ۳۰۰۰۰
چاپ به وب انیت مطبعه دولتی قیمت
یک شماره ۳۰ افغانی
ادرس : کنړوون سم بلاک (۱۰۶)
مقابل تعمیر مطبعه دولتی
حساب بانک : (۸-۴۰۲۲۲) د افغانستان
بانک

ارت و کرانیک : روح الله نقیلسدی
شیخ سعید رحیم
سعید
خاطمی : کبیر ابروویسی نامی
ناپسی : محمد اسحاق خلیلی
بمقام : واحد شاه نصیری
عکاسی : محمد گل رحمتیاب
شیر شاه اوبی ، شریک
لطیف و صابین

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست آزاد دارد • مضامینی که به اداره مجله موافقت
مینماید در صورت نشر یا عدم نشر واپس به نویسنده مسترد نمیکردند • نظریات ارایه شده
صرف نظر نویسنده میباشد •

دارالمستوفین یا دارالمجلس



گزارشی از مرستون

«خوش آمدید»! حین داخل شدن به سرت کوچکی که به دامنه های کوه افشار منتهی میشود - این «خوش آمدید» توجه ام را جلب کرد.

درختان استوار و بلند قامت که در دو خط موازی جاده را در نبال میکنند به سر جاده تا آخر چترزد و اند شاخه ها از دو کنار سرت هند یگر را به آغوش کشیده اند.

وقتی داخل محوطه مرستون میشویم و با باشندگان آن آشنایی پیدا میکنیم و در می یابیم که همه انسانهای بی سرنا و چیزندارانند که در این اجتماع دور هم گرد آمده و یا گرد آورده شده اند.

اکنون در مرستون ۸۶ نفر اعم از اطفال، جوانان و پوسیدگان اعاشه و باطه میشوند. ۲۲۰ نامیل در مرستون زیست داشته و ۴۵ نفر به شکل نهاری زنده می نمایند. ۴۱ زن دیوانه و ۴۹ مرد دیوانه نیز در شمار ما برآشده گانند. یکی از مسولین در مورد اینگونه ابراز نظر نمود:

«با گرفتار نگردن به باشم اینجا مرستون است صرف برای گداها و فقرا نه برای دیوانه ها. پس چه باید کرد؟ وقتیکه مقامات مسول دیوانه ها را نیز نزد ما میفرستند»

فرمودید مقامات مسول مگر این مقامات مسول غیر از شمال است؟ در طرز العمل کار ما مطابق پرنسیپ های مطرحه در انسا - سنامه مرستون ها جمع نمودن گداها بخیر کار خارتند و بی محل است. البته به اشتراک نمایند ما مگر گاهگاهی دیده میشود که دیوانه ها را آورده و تسلیم نموده اند. فعلا این گروه دیوانه ها را هرگاه به شهر رمانماییم در آن صورت چه واقع خواهد شد؟

«پس راه حل؟! - راه حل اینست که با امکانات وسیعی که وزارت محترم صحت عامه دارند (دارالمجانین) تاسیس نموده و مرکز معالجه روانی را فعال سازند.

بودجه شما از کجا و به چه طریق تمویل میگردد؟ - با تأسف باید گفت که از مدتی به اینسو از بودجه خبری نیست - فعلا خلاف پرنسیپ های صلیب سرخ ما ریاست عمومی جمعیت افغانی سره میباشد یاری مینمایند. در نزد لککسیون از اوراق پذیرش مقامات نیز بی ربط موجود است که منحیث رئیس موسسه برای تخصیص بودجه مراجعه نموده ام»

هرگاه شم...
های کار تولیدات کوچک را فعل میساختید آیا این معضله مالی و پولی شما مرفوع نمیکردید؟ شما میدانید که در شمار افراد یک در مرستون زنده می دارند افراد سالم بسیار کم اند و گذشته از آن وسایل کار و آموزش آن بعد از مصارف وقت لازم را ایجاد میکنند که دست ما از هردو تنگی است.

هرگاه معضله تعمیر اصلی مرستون که فعلا به تصرف پرورشگاه وطن است حل میشد نیز امید به این اقدامات بود. همینکه فعلا مانعیتونم زیاد تر گداها را جمع نموده و به مرستون انتقال دهم نیز ناشی از معضله جایی است.

باشند سخنان محترم رئیس مرستون راه قلعه ها را که بخشهای مختلف در آن است پیش میگیریم. درین تعمیر که متصل در روزه رودی است - شعبات اداری جا دارند. با چند تن از مسئولین که سر میخوریم در می یابیم که سوکار داشتن مستقیم با فقیرترین فقرا آنها را از عواطف عالی انسانی برخوردار ساخته و عدوی از کارمندان مرستون زنان اند و اینها زوارها و مریبان مهران دوستان شامل در مرستون اند. کلینیک ابتدای مرستون آماده خدمت است و در آن مرد کهن سالی که سالهای متدای عمری را به تدای مریبان مرستون

وقف کرده کار میکند و در هر هفته دو روز در کنوران جهت معالجه مریضان می آیند.

بخیرد یگر رالیلیه هاشمیکیل میدهند. در اینجا روان حسرت خوردن زنده می حکومت میکند. به اتاق نابینایان سر میزنم. اینجا خاموشیست. میشود تصور نمود که درد یا لوگها چه آسالم و آرزوهای متباز است. شاید در اینجا بزرگترین آرزو نباشد ن باشد. برای دیدن زشتی ها و خوبی ها. در این اتاق مانند همه اتاقهای دیگر چپرکت های و منزله و فرش گیم و یکمقدار ظرف موجود است. در اینجا نیز آرزوی مواد حیوانه میزند. کتابهای که حروف برجسته مخصوص نابینایان دارد به گوشه بی حیده شده. تلویزیونی نیز وجود دارد که نابینایان باشند صدای تلویزیون برایشان مصروفیت ایجاد کرده اند.

به لیلیه انات سر میزنم اینجانب زنده می ادامه دارد. به چشمها که میبینی یاس نامرادی و رخ بی کسی را میخوانی. دختر آن نوجوان و بالغ و کلان سن در گوشه های از حویلی شان حمام آفتاب می گیرند. عدوی مصروف جاروب اند. دختر تقریباً ۱۷ ساله بی توجه ام را جلب میکند که آرام به گوشه آفتابی نشسته و سیخ های بافت راته ویا لایزند. اوستاره نام دارد.

ستاره جان - میخواهی برای خود چیزی بیا می؟ - منی کسی بهم در بدل بافت ای حاکت و صد افغانی میدد. ستاره از وضع معیشت آرامی اش در مرستون خود را راضی نشان میدد. اما چه آرامی؟ آرامی داشتن لباس روان در انباری از بقیه در صفحه (۸۴)



چواستاده ای دست افتاگیر ده

نوشته صباح رهش

از جاربوب کردنی بدم می آید

خالد متین شاکرد صنف ۱۱
لیسه عالی امامی :

شما در فامیل چند نفری زنده گسی میکنید و چقدر در کارهای خانه سهم میکنید ؟
 - مادر فامیل ۹ نفر زنده گسی میکنیم چون خواهانیم در کارهای خانه با مادر کم میکنم من کمتر در کارهای خانه سهم میگیرم. اگر چه عقیده من چنین است که نباید مرد ها بگویند که مرد را به کارخانه چی به هر صورت اگر از من بخواهند کاری را برای فامیل انجام بدم بادل و جان خواهم بدم برفتم.
 - از کدام کارخانه خوشتر است و از کدام کارخانه بدتان می آید ؟
 - والد چه بگویم از سود آوردن خوشم می آید که یک هواخوری هم می شود ولی از جاربوب کردن بسیار بدم می آید.
 - معلم میشود که زیاد جاربوب کاری کردین ؟
 - نه به هیچ صورت این کار را نکرده ام ولی بدم می آید.

آشپزی خوشم می آید

ارزوشاکرد صنف ۱۲ لیسه آمنه فدوی :
 شما با وجود سهم فعال تان در درس مکتب چقدر در کارهای خانه سهم میکنید ؟
 من با وجود ... درجه صنفی، خوب دام علاوه بر مطالعه کتب مکتب به آشپزی علاقه زیاد دارم.
 - از کدام کارخانه بدتان می آید ؟
 - در کارهای خانه از اتوکاری بدم می آید ، زیرا هر بار وقت اتو کردن لباس ها دستم را می سوزانم و هیچ بان بلند نمیکنم ؟
 - برای چند نفر در فامیل آشپزی میکنید ؟
 - اعضای فامیل ما چهار نفر اند و من هم صرف برای اعضای خانواده آشپزی می کنم .

دختران و

آیا در کارخانه

مرد نباید کلاشویی کند

کاظم محصل سال اول پوهنشی زبان و ادبیات پوهنتون کابل :
 شما در فامیل چند نفری زنده گسی میکنید و در کارهای خانه تا چه حد رسیده گسی میتوانید ؟
 شش نفر اعضای فامیل ماست . در کارهای خانه هر چیزی که بوده رسیدگی کردم ولی به نظرم سهم گرفتن مرد ها در کارهای خانه باید مطابق مسئولیت شان باشد ، نه آنقدر که کلا شویی هم میکنند .

اول نفره ضد جاربوب

هائشه رناشاکرد صنف ده پوهنتون کابل :
 با وجود یک اول نمیره صنف خود است می گوید :
 اگر راست بگویم در کارهای خانه کمتر از دیگران حصه میکنیم . مادر فامیل هشت نفری زنده گسی میکنم در آشپزی و پختن غذای خوب همیشه حصه گرفته ام ولی در قسمت جاربوب کردن خانه خیلی تنبل استم و از این کار بسیار بدم می آید .

سپهران چه میکنید ؟

سهم میکنید ؟

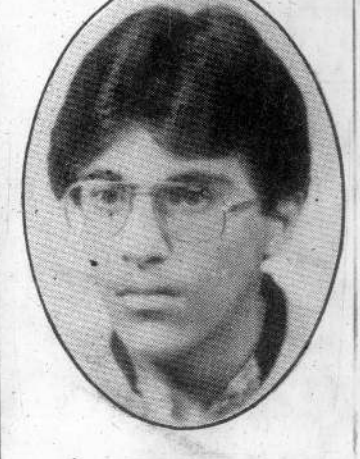
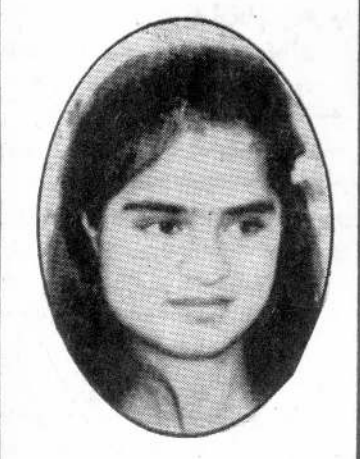
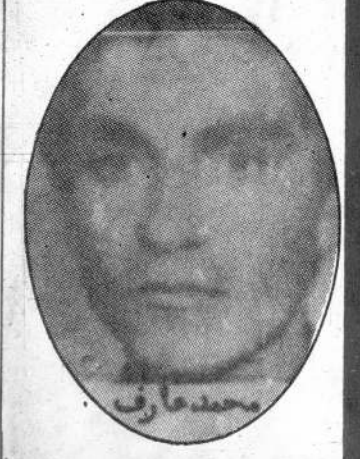
دیا نامحصل سال دوم پوهنشی زبان و ادبیات پوهنتون کابل :
 شما چقدر در کارهای خانه سهم فعال گرفته و از کدام کارها خوشتر است و هم از کدام کارها بدتان می آید ؟
 با وجود اینکه تعداد اعضای خانواده ما به هفت نفر میرسد ولی من نسبت به همه انها در کارهای خانه زیاد سهم میگیرم زیاد زیاد پختن هوسانه و آشپزی در مجموع خوشم می آید ولی از اتوکاری زیاد بدم می آید .
 نجیب الله دکاند ارسینما بامیر :
 - مصروفیت روزانه شما چیست ؟
 - دکان ما ، دکان برزخ فروشی است و از ۸ بجه صبح تا به عصر مصروف کار استیم .
 - آیا گاهی در کارهای خانه با وجود خستگی زیاد سهم میگیرید یا نه ؟
 - مادر فامیل نام خدا ۲۰ نفر زنده گسی میکنم . معدر کارهای خانه مثل آشپزی ، چوب شکستادن در زمستان برف پاکسی و آوردن سود ای بازار کم میکنم .

کارهای مردانه

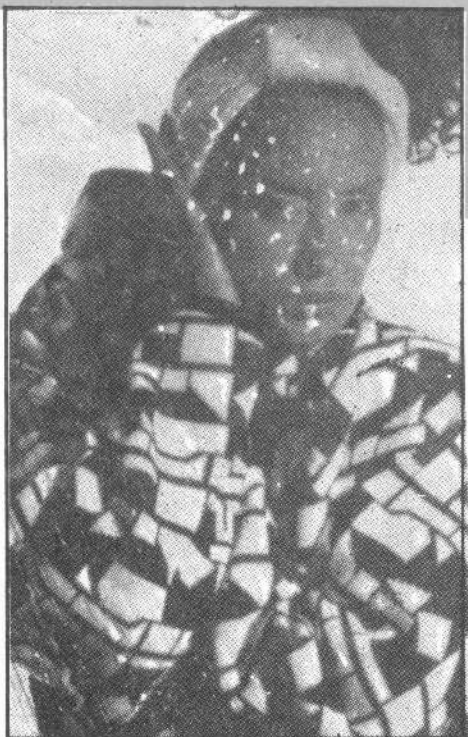
پختن هوسانه خوب است

متخصص پختن شیر برنج

محمد عارف تنها سرایزلسوای اکت :
 شما در فامیل چند نفر زنده گسی میکنید و در کارهای خانه چقدر وارد استید ؟
 - مادر فامیل دوازده نفر زنده گسی میکنم و در قسمت آشپزی و پختن شیر برنج تخصص دارم انهم در صورتیکه مادر و خواهرانم در خانه نباشند .
 - پس از کدام کارخانه زیاد بدتان می آید ؟
 - چون اولاد خورد خانه استم برای من همیشه میگویند که دست بشویم و خمیروا به نانوا سی بییم که از این هردو کار خیلی بدم می آید . در حالیکه من فارغ التحصیل شده و خدمت مقدس سربازی را در همین نزدیکی ها به خیریه انجام می رسانم و از روز مندم در اینده های نزدیک شامل پوهنشی طب کابل شوم و یک دکتر خوب و مهربان برای مردم باشم ولی در فامیل مرا همیشه کوچک فکر می کنند .



معموداوی په جاورد معفونی



هرکله چی انسان دیو خبرپه رښتیاوالی شک او تردید ولری، خبرپه آوازی بدلیزی

د توریالی ژباړه

تامتو فرانسوي ټولنپيژندونکی ژان - نوئل بدي وروستيو وختونو کې يو کتاب د ((اوازو)) په نامه خپسور کړې دې چې د اکتاب د لوستونکو له تاوده هرکلی سره مخامخ شوې دې .

دادي د اوازو په باب او داچې له علمي پلوه اواز هغه شې د فرانسوي ټولنپيژندونکی نظريو ته فوز نيمسو . هغه د دغې موضوع په هکله خپل نظريات د ((نيوتاييز)) د مجلې له خپريال سره په يوه مرکه څرگند کړې دې .

- اوازي تل او په هرځای کې موجودې وي . اواز د ټولنيزو اطلاعاتو يوه پخوانی شيوه ده او د ليک تر پيدا ايښت پوري د تماس يوازي شيوه گڼل کېږي . د مطبوعاتو ، راډيو ، سمعې او بصري د اطلاعاتو د وسایلو پيدا ايښت ونشو کولای چې د اوازي مخه ونه منی .

امريکايان يعنی هغه کسان چې د دويمې نړيوالې جگړې په کلونو کې موجود و اوازو د هغوې دارد و او ملکی کسانو په اخلاقي روحیه باندې منفي اغيزه کړې وه . لومړنی کسان و چې د اوازي په باب په زده کړه کې یې پيل وکړ .

اوليت او پوستن د دغه علم بنسټ ايښودونکی اواز داسې تعريفوي :

((هغه گومان چې له ستروپينو سره اړيکه ولري او د دې لپاره ټاکل شوې وي چې په هغې باندې باور وکړي اوله د قهقرو ارقامو پرته چې د هغې د رښتینتوب څخه نه منکوي . له يوې ژبې نه بلې ته ليزه کول کېږي)) بدي توگه . اواز تر ټولو لومړی هغه اطلاع ده چې پر باور او د پام ټينگه وي او هدف یې قانع کول دي .

• شپونانی امریکایی عالم لیکي : اواز له اقتراحې (بديعه یې) اطلاع څخه عبارت دي او له پېژ بحث او خبرواترو د بهير نتیجه ده . پایله بل بهان اواز يوازي اطلاع نده . اواز د پېښو مشخص تعبیر او تفسیر او د هغې په باب له خبرو اترو او بحث څخه عبارت دي .

بله نظر هم شته دي او هغه داچې : اوازي د يو ډول رواني ناروغي په مانا او هم هغونی ناروغي . . . که اوازي تصدیق کېدای نشي . نو پر هغې باندې باوري مانادې او بدي کارکړی د ليوټوب نښې پرسي دي . نو لدې امله هغه کسان چې په اوازو باور وکړي

شاید اوازی
يو عفوونی
ناروغی وی

سباوون

هنرمندان

سال را

انتخاب

میںماید

کارگردان فلم

هنرمند سینما

ممثل، آواز خوان

و کمپوزیټور

مورد علاقه تان

کیست؟

نظر تان را برای

ما بنگارید!

کورس مجله سباوون
پارسی ۶۷۱ مطبوعه

شول چی ترزو زیات کسان . د ارقام له کوم معایه
غځه اخیستل شوې دي بداسی حال کی چی رسمی
ارقامود ۳۱ کسانو پرته نیولې ده .

مخواب ساده دي : په رسمی ارقامو باندې پا وړ
نه کوي . د هغه څه په باب گومانونو چی په چرنوبیل
کی پېښ شوي له پېښې نه وروسته په لومړي اوونۍ
کی شکل ونیو . یعنی په هغه وخت کی چی لا هېڅ
رسمی ارقام نه وو وړاندې شوي . خو فرانسوي -
ورمېانو د هغه پار په باره کی هغه سپه لاندې
ایستلی او د وژل شوو ستر ارقام هم خپورول . هغو
ارقامو چی وروسته وړاندې شول د جا پاملرنه
وړوانه وړله . خلکو په فرانسوي ورمېانو نه لدې امله
چی هغوي د شوروي اتحاد په نسبت منفی چلند
لري . بلکی لدې امله باور وکړ چی هغوي د اتومی
استیشن غځه په پار کی وو اوله شلوکلونو راهیسې
هغوي د ناوړه پېښې په انتظار کی وو . پوي چاودنې
په پوځل سره ټولې اوازي او پارټیډ کړې .

موز به اوازي باور کوو ځکه چی د اکارد شاورخوا -
نرې د بی پیلندنې لپاره غوره امکان دي . . . د -
انسان مخزتل د انډولیزو طرحو په لټه کی دي . چی
د بی نظم اولکو ورو پېښود یو والی امکان برابروي
موز هم گډوډي اوهم تصادفات نه خوښوو . د هغه
مقیاس په پرتله چی اوازه څرنگه خپریږي . په هماغه
اندازه اوازه زیاتره د قناعت وړ گرمسی .

کله چی خلک بریول باندې د اغیزې په نشتوالی
کی . د پوي موضوع په باب خبرې کوي . د اکارد ه -
هغوي له نظریاتو سره د پوځي کید وپاره د انسان
سپه والی راباروي . روانشناسان د انسان له دغه
روانی خاصیت غځه په بڼه توگه خبر دي .

اوازه یوازي هغه وخت مینځ ته راځي چی -
وکولای شی د کوم ټولنیز ضرورت رفع کوونکی . د کوم
کس هیلی او پټی اند پېښی وي . محدودې اوازي
چې له حقیقت هم خپریږي . حتی داسی اوازي
د هغه چاله خواچی په هغو هېڅ باور نلري . -
خپریږي او تکراریږي .

څوکاله اوازه وه چی د ((مک - د ونالد)) د -
شرکت په رستورانونو کی د فونې کوفته د ځمکی له
چینجیو غځه جوړ وي . دا اوازه چی په هېڅ ډول -
نش کیدای چی رښتیا وي (د هغه سختی ځا رنی
له امله چی د څوړاکی مواد وڅخه کپړي) بیا هم
د یو شمیر لگونکو د اند پېښی سبب شوه او هغوي
فکر کوي چی د مطلق کثافاتو په وسیله تغذیه -
کپړي .

فرانسوي ټولنپوه د دې یونښتی په جواب کس
چی اوازه د ټولنی په سیاسی ژوندانه کی څه نقش
لوبوي . داسی څرگنده کړه : سیاست له اوازي -
پرته وجود نه لري . اوازه د هغه خبرد لیز د لسو
لپاره یوه وسیله ده چی له ټولنی څخه پټ ساتل
کپړي او خلکو ته امکان ورکوي چی په هغه څه چی له
هغوي څخه پټ ساتل کپړي بحث وکړي . مثلاً د
جمهور رئیس پر رښتیا او سلامتیا باندې په رسمی
ډول بحث نه کپړي . خودا د اوازي لپاره یوه
موضوع ده . د دولت د مشر د عمر اړوند والی پوري
اړوند ه ساه له او د هیواد وچاود دارام اړوند لانه

باتی په (۷۷) مخ

له مطلق نه پردې دي . دا راز نظر د هغو کسانو د -
تکثیرولو امکان برابروي چی د پېښو په رسمی تعبیر
باور نلري .

خود اوازه خپورول - د ډله پیزو هم (او هاسو)
نتیجه ده . اوازي موز ته نه د پردیو له لاري بلکی
د نزدې کسانو له لاري چی زموز تیرایستل هغوي
ته بی مانا دي . رارسنډي . خود دي واقعت چی
باید هیڅی نکر چی د اطلاع رښتینوالی هغه
کتوري ده چی په سختی سره بی په ثبوت رسولاي
شو . د مثال په ډول . د ((یونانیته)) ورمېانس
د لوستونکو لپاره ټول هغه څه چی د ((فگارو))
په ورمېانه کی خپریږي حقیقت نه . بلکی د هغه
معکوس دي .

هرکله چی انسان د پوځیو رښتیاوالی شک او
تردید ولري . په هغه صورت کی خبر پر اوازي -
بد لیزې .

د اوازي منل او پر هغی باور - د هر انسان د
فردی شک او تردید نتیجه ده . خلک به اواز باور
کوي ځکه چی اوازي زیاتره وخت رښتیا کپړي اولسه
بله بلوه اوازي هغه اطلاع له معانه سره لري چی په
سختی سره هغه څیرلی شو . اوازه بل واقعت
یعنی په زړه پوري واقعت تولید وي . زه په ټولنه
کی د هغی اطلاع پیدا ایست او خپریدل اوازه بولم
چی په ښکاره توگه د رسمی منابعو له خوا تصدیق
نش او یا هم د رواغ وگڼل شی . اوازي له رسمی
تعبیرونو څخه مخکی کپړي . سر پیره پردې د پټو
مسایلو رسوا کول او یا هم د فرضیاتو څرگندول . واکمن
ارگانونه دي ته اړ باسی چی د هغوي په باره کس
خوله برانیزی . کیدای شی چی اوازي د پری کتوري
هم دي . د مثال په توگه . کله چی د پوي موسسی
کارکوونکی مخکی تر مخکی پوهیږي چی د برطرنسی
ساه له بی تر لاس لاندې ده .

ولی اوازي په چټکی سره خپریږي .

- د دې لپاره چی هغه خلکو ته زیات ارزښت
لري . اوازه خلکو ته هغه اطلاع رسوي چی هغوي
باید پری خبرنشی . له همدې امله خلک هغه کوي
چی هغه د پیرز د خپلوز دې کسانو تر مینځ خپره
کړي .

موز پر هغه اوازي باور کوو چی هغه له هغو
کسانو چی پدې یا هغه علت له موز غځه زیات بو -
هپړي . واورو . په اوازه باندې باور هغه وخت
زیاتنږي چی موز هغه . د هغه چاله خولی واورو
چی د هغه خبروته پاملرنه لرو . د مثال په ډول :

((جمهور رئیس سخت ناروغ دي . زه یوملگري لمر م
چی پخپلو سترگوئی ((دعا جل طی کد)) موټر چی
له . . . سیمی غځه تیریده . لیدلی دي)) . پدې
صورت له شاهد پسته بل چا باندې باور کولای شو
زه همد اوس د خپرنوبیل په باره کی یو کتاب لولم .
زه له هغه څه سره چی هلته پېښ شونه . بلکی له
هغو اوازو سره چی د چرنوبیل په باب مینځ ته -
رافلی . علاقه لرم . د اصل اوازي د ډله پیزو اطلاعات
د وسایلو له لاري خبرې شوې . موز د دې په باب
چی په چرنوبیل کی څو تنه له مینځه تللی . د عامه
انکارو نظر فوښتنه وکړه اوبه جواب کی واوریدل -

اسرار خوردنیها

تأمی توانید ماست بخورید]
 ماست موثرترین عامل طول عمر است تا می توانید ماست بخورید ، زیرا بهترین وسیله است برای میکروبیها را از بین میبرد .
 یکی از بهترین ، نیرومند ترین ، ارزاترین و سریع‌العمل ترین غذاهای دنیا ماست است . شاید در نتواند تا آنجا که همین ماست به ظاهر بی قدر و قیمت از چه موادی بوجود آمده و چطور این مواد شب و روز وجود مارا بر این امراض نگه‌دارد میکند . یعنی جهت مایه‌کوشش ضمن این مقاله که متکی به آخرین تحقیقات علمی است ، شمارا با مزایای این غذای سودمند آشنا کنیم .
 - عنیده و چنبرک :
 - بروفسور چنبرک ، که از بزرگترین اختراعات عالم طب است می‌گوید :
 ((غلت اینک مردم بلغاریا زیاد عمر می‌کنند آنست که ماست درین کشور مقدار زیاد مصرف میشود و همین جهت پس از بد تمام عالم به این نتیجه رسید که ماست حامل طول عمر است)) زیرا درین غذا با بهترین ترکیباتی بکار رفته است که همگی باعث از یاد عمر حجرات بدن شده و میکروب‌ها را از بین می‌برند . برعلاوه در ماست میکروبی بنام ((فرمان لاکتیک)) وجود دارد که چنبرک آن را ((میکروب طول عمر)) نام نهاد .
 - ترکیبات ماست :
 میدانید که شیر عبارت است از آب ، کازینوژن و لاکتوز (قند شیر) و انواع و اقسام املاح معدنی مانند فسفر ، کلسیم ، آهن و بیشتر ویتامین‌ها .
 های مفید برای بدن مانند :
 ویتامین (آ) ، ویتامین (د) ، ویتامین (ب) ، و چند نسوع ویتامین کم اهمیت تر .
 - ماست بین سیلین غریبا :
 اگر ماست چند ساعت بماند لاکتوز آن تبدیل به اسید لاکتیک می‌شود و اگر ماست تازه تیز خوردن شود در روده هالاکتوز آن به اسید لاکتیک تبدیل می‌شود و اما اسید لاکتیک که بوسیله ماست بوجود می‌آید دارای خواص بسیاری است :
 اولاً - اغلب میکروبیها در برابر آن از بین می‌روند ، بطوریکه هیچ میکروبی بجز از سیلین تریو-کلوزوسیا زخم در مقابل آن نمی‌تواند مقاومت کند .
 - از بین سیلین قویتر :
 ماست از بین سیلین هم قویتر است . قبول نمی‌کنید ، بشما ثابت می‌کنم . بین سیلین روی - میکروب حبه یعنی ((باسیل تیفیک)) هیچگونه اثری ندارد . ولی ماست ترش همین میکروب را بواسطه اسید لاکتیک خود در یک ساعت از بین می‌برد . میکروبیها را با تیغ و دوز بزرگتری (اسهال نیز در کمتر از یک ساعت بواسطه ماست ترش از بین می‌روند .
 میکروبیهای مولد ملاریا در دو ساعت و میکروب مولد بنومونی (سینه و غل) در پنج ساعت و میکروب دیفتری در ۲۴ ساعت بوسیله اسید لاکتیک ماست از بین می‌روند . در حالیکه بیسیلین ابتدا روی میکروب دیفتری اثری ندارد .
 - حافظ بدن :
 ماست بدن را از ابتلا به امراض جهاز هاضمه ، مانند سره هم و اسهال التهاب روده و تبصیت و التهاب کولون و بسیاری از بیماریهای پوستی مانند کورک - آگزما - ویت درامان - نهمیدارد . ماست بمناسبت های مفید برای بدن مانند :
 ویتامین (آ) ، ویتامین (د) ، ویتامین (ب) ، و چند نسوع ویتامین کم اهمیت تر .
 - ماست بین سیلین غریبا :
 اگر ماست چند ساعت بماند لاکتوز آن تبدیل به اسید لاکتیک



مای شیرما

گزارشگر: صباح



قد کوتاه



وقتی کنار راهروهای پر جمع و جور شعرما اندک زمانی ایستاد می‌شوی از کنار جاده آدم‌های گوناگون با حالات ویژه خودشان را می‌بینی ، آدم‌های پاره‌پاره ، آدم‌های خوش لباس ، آدم‌های ثبات ، آدم‌های ناشاد ، آدم‌های عصبانی ، آدم‌های متحامل ، آدم‌های زیبا ، آدم‌های زشت ، آدم‌های سیاه پوست ، آدم‌های گند مگون ، آدم‌های سیاه پوست ، آدم‌های گریان ، آدم‌های خندان ، آدم‌های قد بلند ، آدم‌های قد متوسط ، آدم‌های قد کوتاه ، آدم‌های موکب ، آدم‌های بی حیا ، آدم‌های زین ، آدم‌های بیخ ، آدم‌های عاجز ، آدم‌های جرت ، آدم‌های بانظافت ، آدم‌های بی‌خیاق ، آدم‌های لاجر اندام ، آدم‌های توجه را جلب میکند ، هر کدام حالتی دارد و هر کدام به اشکال مختلف زنده می‌کند ، برای ما بخصوص زنده می‌کند ، آدم‌های قد کوتاه مورد توجه قرار گرفته اینها آدم‌های صمیمی همیشه صمیمی‌اند و این مطلب را بخصوص آنانی خوبتر میدانند که نزدیکی با قد کوتاه‌ها دارند . یکی از همکاران حاجی غلام حیدر مدتی در عروس ، آرشید ارگانهای محلی که قدش در حدود یکمتر و پنج سانتی است می‌گوید : ((او نهایت متحمل ، خوش سربرخورد و انسان شریفی است . . .)) حاجی غلام حیدر که ۳۴ سال دارد می‌گوید : ((زنده می‌مانم مثل سایر همسرهای من عادی و کاملاً عادی است سال‌های قبل کاکای پدرم نیز مانند من قد کوتاه بود . آنچه در رابطه به مشکلات است یکی از ارادان - اهالی است حتی وقتی که میخواهم به سرویس‌های بنج افغانستانی بالا شوم نگران می‌گردد ((برای اطفال اجازه نیست)) شاید او واقعا نداند که من من ۳۴ است . در ته و بالا شدن موثره‌های کلان کمی معضله دارم ، نشستن بالای چوکی و کار عقب این میزهای شعبات برایم مشکل است . تا حال چندین بار از مسوولین محترم مطالبه نموده‌ام که برایم چوکی و میز ویژه‌ای ترتیب بدهند و منسب اما نسبت قیمت تمام شدن آن تا حال اینکار نشده .
 غلام حیدر مورد بیست واقعا خوش برخورد و بی تعارف ، صدای - نغایت ناز دارد . از ازیسه انصاری فارغ گردیده و یکبار سفر حج معظم نموده و از ولایات خلال آباد و بلخ را دیده است می‌گوید : ((وقتی که برایم بخوام در ریشی سرتا با بسارم یکم متر که بگلی کافس است)) او ۲۳ کیلوگرم وزن داشته نمبر پختن (۱۲) است . در مورد از او جاس می‌گوید ((تا زمانی که کسی متناسب با قد خود پیدا نکند عروس نمی‌کنم)) به امید آنروز که چنین دوشیزه‌ای پیدا شود حاجی صاحب پیداشود و در تغییر آن زود تریده نیاید و سراغ دیگرفسند کوتاه‌ها را میگیریم .
 یکی از شناخته‌شده کوتاه‌های شعرما هم آقای غلام سخی افشار اند . ایشان مدتی در کوهن ریاست تأمین احتیاجات استند . نهایت خوش برخورد ، صمیمی و شوخ مشرب . غلام سخی می‌گوید : ((من حقیقی‌ام متجاوز ۴۷ سال است)) و چگونه شوخی ادامه میدهند : ((تازه حال یکبار از دو واج نموده‌ام شکر الحمد لله نمره از واجم شمر - فرزند بلند قد مانند مادرشان است)) . همکاران همه به او احترام قایل اند . زیاد دوست دارند . قد غلام سخی را که اندازه گرفتیم به پدم اندازه قدش از یکمتر و سه سانتی تجاوز نمی‌کند . نمبر سیاهی آقای غلام سخی سه نمره می‌باشد ، دستا من نیز کوچک‌اند ، می‌گوید برادر مرحوم اسرار اندام کاملاً نورمال برخوردار بوده ، منیسه و بی از همکاران او می‌گوید : ((در مورد غلام سخی خان نظر عمسه همکاران مایکی است ، تمام خوبی‌های دارد ، کثر عصبانی میشود ، همیشه مزاق میکند زیاد تر از دیگران کار میکند))
 بی همکار دیگر می‌گوید : ((غلام سخی خان را اشتها زیاد است معادل به دو تاسه چند مانان می‌خورد))
 از غلام سخی می‌روم چه مشکل دارد :
 - ((من در همین جامعه مانند سایر هموطنانم زنده می‌مانم با ارادان اطفال و جوانان و دختران عادی شده‌ام مشکلات فقط مشکلات نیست که دستگیر همه همکاران ما است)) بقیه در ص (۶۳)

به دنبال افتخادها

به لب حرف و به دل فریاد دارم

رخ تو خاطر نامشاد دارم

دروازه‌های رادیو تلویزیون بروی فرهاد دریا بسته نخواهد بود

نغمه کنده: بیلابیل

ممکن است بتوان احساس استعداد را به نگین انگشتر زنده گسی مبدل کرد. علاتمند آن آوازه‌ها در ریاضی نامه‌های متعددی به اداره مجله، درباره او پرسش‌های مختلفی دارند، یکی از آنها خیر کنسرت هاپس می‌رسد، دیگری از سانسور فلان آهنگس، آن دیگری از مساحت و کار و بار و به همین گونه... این پرسش‌ها و شکیه بقیه در صفحه ۶۶

فرهاد دریا یک استعداد برجسته را می‌بیند که باید بتواند از کوره‌های دشارشش بگذرد و راه خود را به سوی آینده هرچه درخشان‌تر نماید. استعداد هاشورث ملی ما هستند، از این ثروت نمی‌توان به آسانی چشم پوشید. اما جامعه باید همانطوریکه استعداد‌های خود را حفظ می‌کند، همان‌سان باید آنرا میقل دهد. هرچه قدر که ممکن است، این استعداد را درجا پشان قرار دهد. و در آن صورت

کسانی که نه تنها آینده، برای او فایده نیستند، بلکه حتی از استعداد او نیز انکار می‌کنند. موافقین و مخالفین فرهاد دریا متعددند و هر یک چیزی برای گفتن دارند. در میان مخالفین او کسانی نیز هستند که او را به خود خواهی محکم می‌نمایند و بدین علت به استعداد هنری او نیز اربابی نمی‌گذارند. بهر حال، بخواهید برسید تا فرمان‌براره فرهاد دریا چیست؟ مجله سپا وون در چه

فرهاد دریا! این نام برای نس جوان ما آشناست. بسیاری هادرسیماي متواضع و صمیمی او یک استعداد فون - العاده را می‌بینند که نباید بتواند بیشتر از همقطاران - دست افتاده. موسیقی امروز ما را بگیرد. شاید هم ستاره باشد از تبار قافله سالاران هنر موسیقی که در آسمان موسیقی معاصر را روشنایی تازه ای بخشد. اما بعضی‌ها مخالف این نظریات اند، هستند



روزگار است ایستادگی

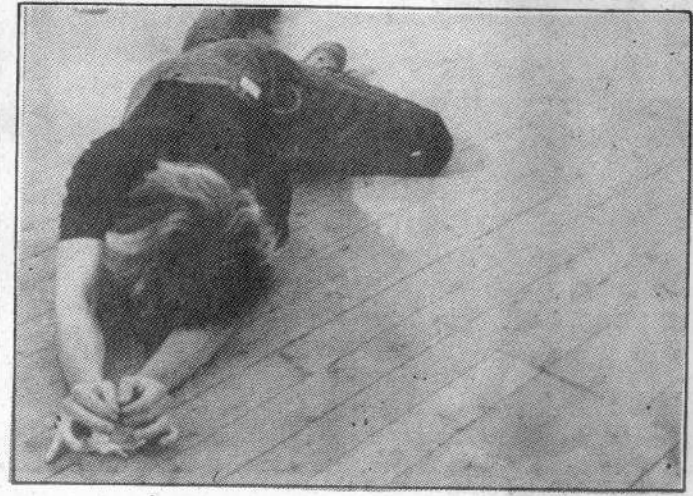
تهه كنده ح نر

ك

گدایان نیویارک خشن تر میشوند

مرد جوانی با بیراهن و بتلون چرکین و کهنه در یک راهرو زیرزمین نیویارک با سگفون ایستاده و با آواز بلند و رعد مانند برهابرین فریاد میکشد (میدانم کسکفون را خوب ندارید! اما اگر میخواهید ساکت و آرام باشم برام پول بد هید) و متصل این سخنان شروع به نواختن این آله موسیقی میکند که حوصله هر رهگذر را سر میزد. او به نواختن ادامه میدهد و بعد از چندین دقیقه متوجه میشود که هیچکس به او توجه نکرده و پول نداده است بعد از آن را هر روز به زمین دیگری میرود. در نیویارک اکنون زیاد از پنج هزار گدا وجود دارد که

مرد جوانی با بیراهن و بتلون چرکین و کهنه در یک راهرو زیرزمین نیویارک با سگفون ایستاده و با آواز بلند و رعد مانند برهابرین فریاد میکشد (میدانم کسکفون را خوب ندارید! اما اگر میخواهید ساکت و آرام باشم برام پول بد هید) و متصل این سخنان شروع به نواختن این آله موسیقی میکند که حوصله هر رهگذر را سر میزد. او به نواختن ادامه میدهد و بعد از چندین دقیقه متوجه میشود که هیچکس به او توجه نکرده و پول نداده است بعد از آن را هر روز به زمین دیگری میرود. در نیویارک اکنون زیاد از پنج هزار گدا وجود دارد که



معمورترین مردان و زنان



وقتی وردوی واسیلیان یکهدو د همین سالگرد خود را در شهر صنعتی لینناکال جشن گرفت، ثابت ساخت که در مناطق روستایی و شهری ارمنستان شوروی تعداد زیادی از من ترین اشخاص جهان وجود دارند. این خانم بیشترین وقت زندگی خود را به کار در یک فابریکه آن شهر گذراند و او اکنون زیاد از صد پسر و دختر، نواسه و کواسه دارد. با وجود سن پیشرفته، او از صحت خوب برخوردار است در کارهای خانه سعم میگیرد و از کواسه هایش مواظبت مینماید. حافظه اش بسیار خوب است و قدرت بینایی اش زیان ندیده تا اندازه ای که

میتواند بدون عینک بخواند و خیاطی کند. در ارمنستان شوروی چندین هزار اشخاص من و معمور زندگی می کنند که مطابق به آخرین آمار از رقم دو سعم آنان رازنان تشکیل میدهد.

علیه موجودیت سگ در شهر



ساکنان ریکیاویک اجازه ندانند که در شهرشان، جاییکه سه سال پیش برای نخستین بار سگ را آوردند، این حیوان وجود داشته باشد. همه پرسی که آیا موجودیت سگ در آن شهر اجازه داده شود یا نه یک هفته دوام یافت و نتایج نشان داد که دو سعم اهالی شهر مذکور مخالف نگهداشت سگ هستند. پنجاه سال پیش در ایسلند سگ را از آن جزیره بیرون راندند که این وضع تا سه سال پیش ادامه داشت.

ریکیاویک ۱۰۰۰۰ جمعیت دارد و آنها بخود می بالند که در جهان از نظر آلودگی محیط کمترین مشکل را دارند.

سال زود ترمییرند. آنانیکه همراه سگرت کشان زندگی می کنند به خطر ابتلا به سرطانی شش روبرو هستند و این خطر در بین آنان ۵۰ درصد زیاد تر از اشخاصی است که در محیط عاری از دود سگرت بسر میبرند. یکی از راههای مبارزه از نظر کارشناسان مذکور این است که به سگرت کشان پیشنهاد سفارش شود جاییکه اشخاص غیر معتاد به سگرت باشند از دود کردن سگرت دوری جویند. به معنای دین سگرت کشک شود از اینها دست کشند. توجه بیشتر به نوجوانان عطف شود تا به سگرت عادت نکنند بلند بردن بهای تنباکو سگرت از سوی حکومت مربوط اقدام دیگری است که کارشناسان مذکور کاربرد آنرا توصیه کرده اند.

مرد عظیم الجثه که نخستین بار قدم زد



۱۲۰ کارشناس و پزشک از سی کشور جهان سترا تری تازه را در مبارزه علیه سگرت طرح و تاکید کردند. سگرت کشیدن زیان آور تر و خطرناک تر از مصرف ایدس است. آنها در کنفرانس در یاد آور شد که تعداد راریا سالانه دست کم نیم میلیون نفر از امرای ناشی از سگرت کشیدن میبرند و بعضی متخصصین این رقم را دو چندان نشان دادند. گرچه شرکت های مولد سگرت نتوانسته اند از سال ۱۹۲۰ به بعد فروش سگرت را میان مردان اروپایی افزایش دهند اما خانمها و اطفال بطور روز افزون به آن رو میاورند. در اروپا بیشترین سگرت کشان در یونان اند و پولند، مجارستان ترکیه و یوگوسلاویا و در مرتبت های بعدی میآیند. دکتر مارتین راوازشفاخانه کنگ کراس لندن میگوید سگرت کشان به مقایسه اشخاصیکه به سگرت معتاد نیستند ۱۰ تا ۱۵

ک

ک

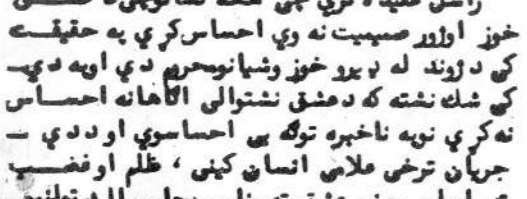
اقامه دعوی خانم علیه شوهر

روبین گیفتز هنرمند سینما و خانم مایک تیون که میخواهد ازین نهرمان سنگین وزن یکس جهان طلاق بگیرد علیه او اقامه دعوا کرده است. به عقیده این خانم مایک تیون در نشر مقاله ای دست داشته که در آن روبین گیفتز

به دزدی پول یکسر معروف جهان سعم شده است. در صورت دعوی که در محکمه فدرال نیویارک ارایه شده مضمون منتشره در نیویارک است بتاریخ ۷ نومبر احقانه، ریاکارانه و بی بایه و بی اساس خوانده شده است. این صورت دعوا آخرین دعوا بر خورد های حقوقی میان این زن و شوهر است که در حال جدایی قرار دارند. وکیل دعوی مایک تیون - ادعای روبین گیفتز را دروغ و اشتباه برای این اکترس خوانده است.

مینه دانشان په ژوندانه کی

بشپړې د خپل فرور شاه پتوي له شوره پکې او متقابله نینه د اول احساس له مننه وړي . . .
 ((د یوالونه نړوي او د وجود ونډو له یومسای کېدو وڅخه یواحد وجود منع نه راجسی .
 طبیعت انسان یوازي ژوند کولو ته نه دي جوړ کړي لکه چې انسان لکه و کونښونواوهڅوته اړتیا لري متدن خلک نشي کولی د عشق پرته خپله جنسی فریزه لکه څنگه چې باید ارضای کړي اوترهڅسې پوري چې نارینه اوښمه دواړه په ټوله مانا په دې ارتباط وارد نشي د اغیزه نه ارضاکړي .
 راسل عقیده لري چې هغه کسانو چې د عشق خوږ اولور صمیمیت نه وي احساس کړي په حقیقت کې د ژوند له ډیرو خوږ وښانوسو حرم دي او په دې شک نشته که د عشق نشتوالی اگاهانه احساس نه کړي نوبه ناخبره توگه یې احساسوي او د دې -
 جریان ترڅو ملامت انسان کینی ، ظلم او فحشپ ته رابولي پخني عشق ته مناسب چاپیریال د تولدو -
 هانوله نظره لري نه دي اړکه له بامه لري پاتسې شې نراوښمه په ونه کړای شي خپلې طبیعتي ودې ته ورسيزي زياتره نارینه اوښمې چې په ژوند کې له مناسبو شرایطو وڅخه برخمن وي په ژوند کې لکه ماطنی سره لکه عشق احساسوي خوږې تجربې لکه کسانو ته د جنسی جاذبې له مخې مشکل کار دي -
 مثلاً دغه پېښه په نجونو کې لږ ښه سختو -
 شرایطو کې رول شوي وي صدق کوي که وفوار ويوې نجلې ته ترهغه پوري چې مېر ه کوي پاکره پاتې شي نوهرڅوته لږ څه مشکله خبره ده او علت هم د دې چې ناخبرې پکې اغیزه لري او دغه ډول وادونه هم ښه نتیجه نه لري .
 برتراند راسل زیاتوي چې عشق چټکه انی پروا نوره نه ده که ازاده پاتې شي د معرف او قانون په چوکاټ کې محدود نه پاتې کيږي د کوچنیانو په باب د ویره محبه نه ده خو لکه چې ماشوم لري شي نو پېساد ژوند ډگر تی پورکوي له دې امله ده چې عشق کوم مستقیم شتمن نه دي او د نسل د پرمختگ د هدف په برخه کې مرسته کوي په هر حال هغه اخلاق چې د تعقل په چاره ولاړ وي نود ښمې اوتارینه ترمنځ نا اادلې کوي او هغه په دې اساس نه چې عشق کوم مطلوب شي دي بلکې په دې اساس چې پلار او میر باید له کوچنی سره مینه ولري د جنسی اخلاقو پوهنده هدف د دې چې په تعقلی میزان ښوولار ه ی او هغه د دې چې د کوچنیانو د کورساتو په خاطر باید له مینو تېرو ډډه وشي .



راسل عقیده لري چې داسې څه په ډیر لږ امکان ولري چې د پام وړ هنري تمبیولري خوږه اروپایي د عشق دغه ډول احساس لږ نه دي البته په مینوتولونو کې زیات او په مینو کې لږ دي او زما په نظر دغه کار د اړوند وکسانو د طبیعت پوري اړه نه لري بلکې د دودونواو عینې پوري اړه لري .
 د مثال په توگه په چین کې د اېښه لږه ده .
 لکه هغه امپراتورانو چې معشوقې درلودې او -
 هغوي یې له کاره وپستی وه ناوړه پېښه کېدل کيږي راسل یادونه کوي چې د لرغونې چین په فرهنگ کې هر ډول له هیجانه پک احساس مندل کېده او په امتدالی او تعقل باندې ټینگار کېده .
 په دې ډول راسل د فرانسې انقلاب رومانټیک فورتنگ اړه یوازي جگړې ته گوته نیسي وایې چې د دې پېښوله مخې د عقل رول د ویره اغیزمن ندی لیکه چې ((عقل)) په روانی لحاظ ناوړه نتیجهسې هم لري . هغه وایي :
 مذهب جنگ او عشق د انسانی ژوندانه د دې -
 غیر عقلی فعالیتونه دي . د ادري وار ه د عقل لکه د ایزې بهر دي . په دې تېر سره چې عشق د عقل ضد نه دي . یو محقول او منطقی سرې کولسې شې په محقول ډول له هغه گټه واخلي .
 په نوي نړي کې عشق له مذهب څخه بل ستر د ښمن لري او هغه د کار اصل او اقتصادي -
 پریالیټوبونه دي . په امریکایي خلک په دې عقیده دي چې باید اجازه ورته کړل شي چې په ژوندانه کې عشق د پریوختن شي ، او که داسې وشي نو هغه سرې په سانده او ښه شعوره وي . خو البته بعد ی برخه کې هم تعادل ته اړه ده .
 راسل یادونه کوي چې عشق د جنسی نژد یوالي څخه ډیر برتر او اوچت عمل دي . د یوازینۍ ستوب څخه د تېښتې یوه وسیله ده . چې د ښه وړانو نهمرو په ژوند یې سپورې اچولې دي . زیاتره خلک د -
 چاپیریال د سر ښت اړه وړنگ والی څخه تېښتې اوله دې امله تشویش کوي . خلک د مینې وړي دي او هم د اتنده ده . چې نارینه یې د قهر ارضب او

راسل عقیده لري چې داسې څه په ډیر لږ امکان ولري چې د پام وړ هنري تمبیولري خوږه اروپایي د عشق دغه ډول احساس لږ نه دي البته په مینوتولونو کې زیات او په مینو کې لږ دي او زما په نظر دغه کار د اړوند وکسانو د طبیعت پوري اړه نه لري بلکې د دودونواو عینې پوري اړه لري .
 د مثال په توگه په چین کې د اېښه لږه ده .
 لکه هغه امپراتورانو چې معشوقې درلودې او -
 هغوي یې له کاره وپستی وه ناوړه پېښه کېدل کيږي راسل یادونه کوي چې د لرغونې چین په فرهنگ کې هر ډول له هیجانه پک احساس مندل کېده او په امتدالی او تعقل باندې ټینگار کېده .
 په دې ډول راسل د فرانسې انقلاب رومانټیک فورتنگ اړه یوازي جگړې ته گوته نیسي وایې چې د دې پېښوله مخې د عقل رول د ویره اغیزمن ندی لیکه چې ((عقل)) په روانی لحاظ ناوړه نتیجهسې هم لري . هغه وایي :
 مذهب جنگ او عشق د انسانی ژوندانه د دې -
 غیر عقلی فعالیتونه دي . د ادري وار ه د عقل لکه د ایزې بهر دي . په دې تېر سره چې عشق د عقل ضد نه دي . یو محقول او منطقی سرې کولسې شې په محقول ډول له هغه گټه واخلي .
 په نوي نړي کې عشق له مذهب څخه بل ستر د ښمن لري او هغه د کار اصل او اقتصادي -
 پریالیټوبونه دي . په امریکایي خلک په دې عقیده دي چې باید اجازه ورته کړل شي چې په ژوندانه کې عشق د پریوختن شي ، او که داسې وشي نو هغه سرې په سانده او ښه شعوره وي . خو البته بعد ی برخه کې هم تعادل ته اړه ده .
 راسل یادونه کوي چې عشق د جنسی نژد یوالي څخه ډیر برتر او اوچت عمل دي . د یوازینۍ ستوب څخه د تېښتې یوه وسیله ده . چې د ښه وړانو نهمرو په ژوند یې سپورې اچولې دي . زیاتره خلک د -
 چاپیریال د سر ښت اړه وړنگ والی څخه تېښتې اوله دې امله تشویش کوي . خلک د مینې وړي دي او هم د اتنده ده . چې نارینه یې د قهر ارضب او

د عشق د راسل نظریه



راسل عقیده لري چې عشق په خپله اصلي مانا د دوه جنسوهرو ډول اړیکه لرلو د لاله نه کوي بلکې هغه ډول روحی اوجسې اړیکې دي چې د پام وړ شور او احساس سره ملگري دي . داسې احساس چې لکه د وانگر د موسیقۍ په یوه پارچه کې بیان شوي او ((ترسیتان وایزونه)) نومېږي . د زیاتو ښه وړانو په له تجربو سره مطابقت لري .
 راسل عقیده لري چې داسې څه په ډیر لږ امکان ولري چې د پام وړ هنري تمبیولري خوږه اروپایي د عشق دغه ډول احساس لږ نه دي البته په مینوتولونو کې زیات او په مینو کې لږ دي او زما په نظر دغه کار د اړوند وکسانو د طبیعت پوري اړه نه لري بلکې د دودونواو عینې پوري اړه لري .
 د مثال په توگه په چین کې د اېښه لږه ده .
 لکه هغه امپراتورانو چې معشوقې درلودې او -
 هغوي یې له کاره وپستی وه ناوړه پېښه کېدل کيږي راسل یادونه کوي چې د لرغونې چین په فرهنگ کې هر ډول له هیجانه پک احساس مندل کېده او په امتدالی او تعقل باندې ټینگار کېده .
 په دې ډول راسل د فرانسې انقلاب رومانټیک فورتنگ اړه یوازي جگړې ته گوته نیسي وایې چې د دې پېښوله مخې د عقل رول د ویره اغیزمن ندی لیکه چې ((عقل)) په روانی لحاظ ناوړه نتیجهسې هم لري . هغه وایي :
 مذهب جنگ او عشق د انسانی ژوندانه د دې -
 غیر عقلی فعالیتونه دي . د ادري وار ه د عقل لکه د ایزې بهر دي . په دې تېر سره چې عشق د عقل ضد نه دي . یو محقول او منطقی سرې کولسې شې په محقول ډول له هغه گټه واخلي .
 په نوي نړي کې عشق له مذهب څخه بل ستر د ښمن لري او هغه د کار اصل او اقتصادي -
 پریالیټوبونه دي . په امریکایي خلک په دې عقیده دي چې باید اجازه ورته کړل شي چې په ژوندانه کې عشق د پریوختن شي ، او که داسې وشي نو هغه سرې په سانده او ښه شعوره وي . خو البته بعد ی برخه کې هم تعادل ته اړه ده .
 راسل یادونه کوي چې عشق د جنسی نژد یوالي څخه ډیر برتر او اوچت عمل دي . د یوازینۍ ستوب څخه د تېښتې یوه وسیله ده . چې د ښه وړانو نهمرو په ژوند یې سپورې اچولې دي . زیاتره خلک د -
 چاپیریال د سر ښت اړه وړنگ والی څخه تېښتې اوله دې امله تشویش کوي . خلک د مینې وړي دي او هم د اتنده ده . چې نارینه یې د قهر ارضب او



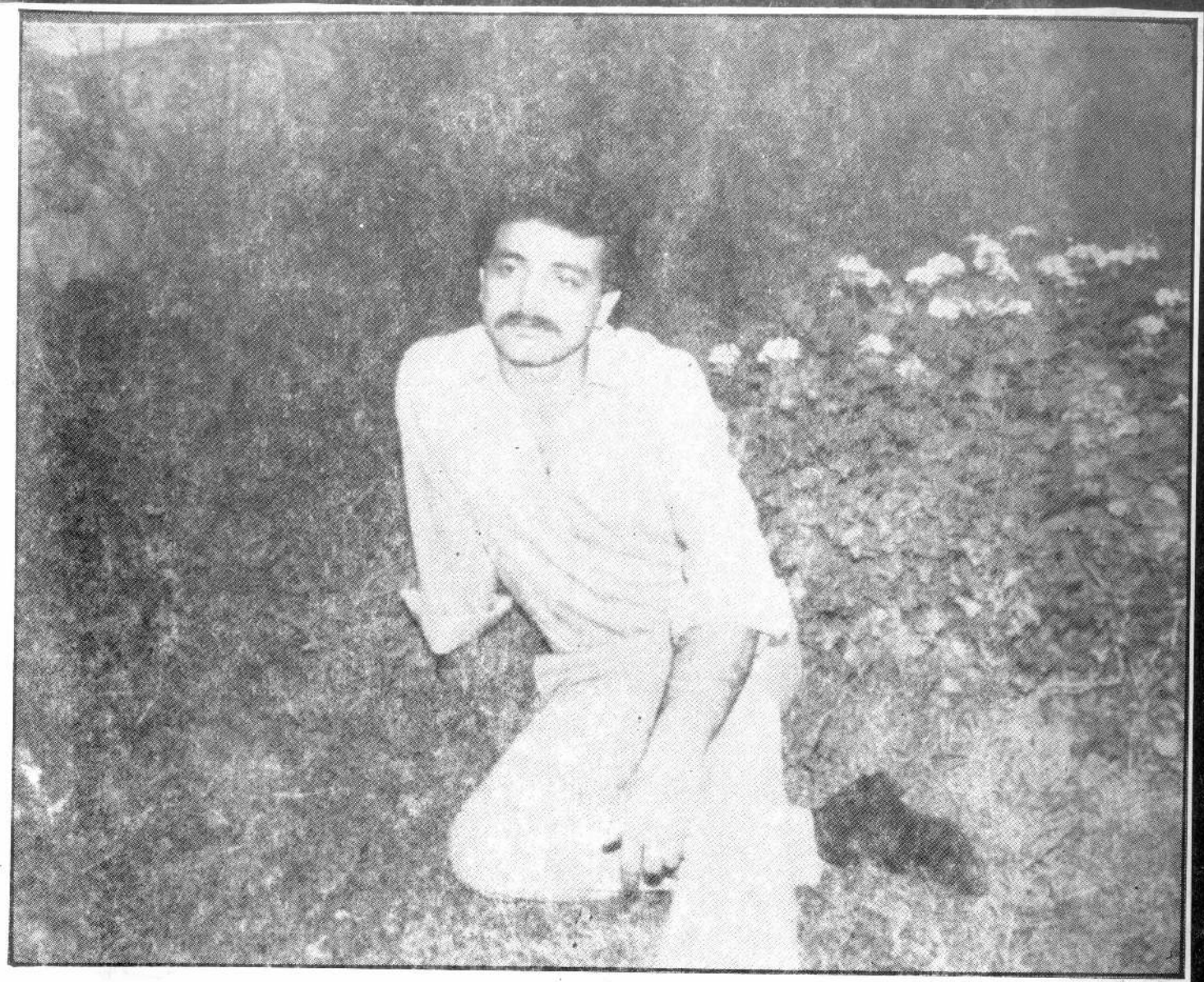


حضورند ارد تا اخبار را بخوانند
مدیر صاحب هر قدر ته و بالانظر
اند از می کند کسی را نمی یابند
از سر مجبوری عبد الله نعم را که
هنوز نطق شناخته شده پی
نیست در حالی موهظف به خوانش
اخبار آن ساعت می کند که درست
مدت ۳۰ ثانیه به نشر آن باقی
است. عبد الله اخبار را شایسته
باد لهره و احساس گنگی که
نمیداند خوشی است یا غم
میخواند. وقتی نفس راحت می کشد
همه برایش تبریک میگویند.
تصادف دوم اینطور واقع
می شود که تصمیم گرفته اند یک عده
نطاقان اخبار خوان تلویزیون
رانقطه برای رادیو بنگارند
و چهره های جدیدی را از طریق
تلویزیون معرفی دارند. و همین
بقیه در صفحه (۱۴)

روزیکنبه یکی از روزهای ماه
جوز است. ساعت ۸ صبح است که
ایشان میکرونون نشر مستقیم قرار
میگیرند. چراغ استند پرورش
می شود و او در حالیکه تمام
حواش را بالای متن اخبار معطوف
داشته آغاز می کند. معمول است
تا در ابتدا تاریخ روز را معرفی
دارند. او بدون کوچکترین مکشی
می خواند: امروز جمعه تاریخ ۰۰۰
ماه حمل سال ۰۰۰ مصادف ۰۰۰
و همینطور ادامه میدهد. هنوز
اخبار ختم نشده که یادداشتی
برایش میرسد که در آن ذکر شده
بود امروز جمعه نه بلکه یکشنبه
است. گویند: تازه نفس به
اصطلاح تصحیح ضروری را اجرا
کرده و در ختم میگوید: با عرض
معذرت امروز یکشنبه تاریخ ۰۰۰
ماه حمل سال ۰۰۰ است.
وقتی از استند بیخارج می شود.
متوجه این میسازند که برای بار
دوم هم اشتباه کرده است.
این روزی که از خالره ترین
روزهای دوران نطقی عبد الله
نعم بود.
دو تصادف جالب برای عبد الله
نعم اتفاق می افتد که سیرکسار
او را در بخش نطقی تعیین می دارد.
یکروز هم در حالیکه دقایق کوتاهی
برای نشر اخبار باقیست، نطقی

سخنانی با عبد الله رادیو تلویزیون

مباحثه از تلهویندیو



عبد الله نعم یکی از روزها یکشنبه را جمعه و ماه جوزا را حمل گفت

صدای مردم و بیان خود

درد ملیزهای سیاست



مجله سپهرین با نشر این مقاله
بسی آنکه وارد سیاست
شود، مطالب دلچسپ
و جهان سیاست را برای خواننده
گمان آرد که دارد. امید و آرزو
در مضمون مقاله در زمینه
سیاست را پدید
رساند.

برنامه ریزی عمومی



کارل ماکس (۱۸۱۸ - ۱۸۸۳) فیلسوف شهیر
آلمانیست که سیاست آلمانی این مطالب را
در حدود ۱۸۶۶ میلادی یعنی در زمان
نوشتن است که از سوسیالیسم پیش از
یک نمونه و آنهم دچار اشتباهات استالین
وجود نداشته است. اما اکنون برخی از این مسایل
از دیدگاه های تازه ای مورد بحث قرار میگیرند.
مطالعه این مطلب برای خواننده گان دلچسپ خواهد
بود.

وس خواهد و وسایل تولید به جای
ملک فرد، ملک جامعه شود.
اگر این خواسته جنبه مطلق پیدا
کند، به جای آنکه مالکیت فردی
تعداد مردم وسایل تولید کارخانه
های بزرگ از میان برداشته شود
الغای مالکیت فردی در مورد
همه اموال و همه وسایل زندگی
اشخاص که محیط زندگی آنان
را تشکیل می دهد، و در مورد
مسکن و آثار روحی و معنوی که برای
انفراد و خانواده هایش منزله قرارگاه
هستی زندگی است، و فرد
نیروی جنبش زنده گی خود را
از آنها کسب می کند، چهره نداشت
و ماهیت خود را در آنها منعکس
می سازد و لغو می گردد؛ و این
بدین معنی است که در نهایت شخصی
فردی با ابعاد می شود و شرایط
ادامه تحول تاریخی هستیش
ناپدید می گردد.

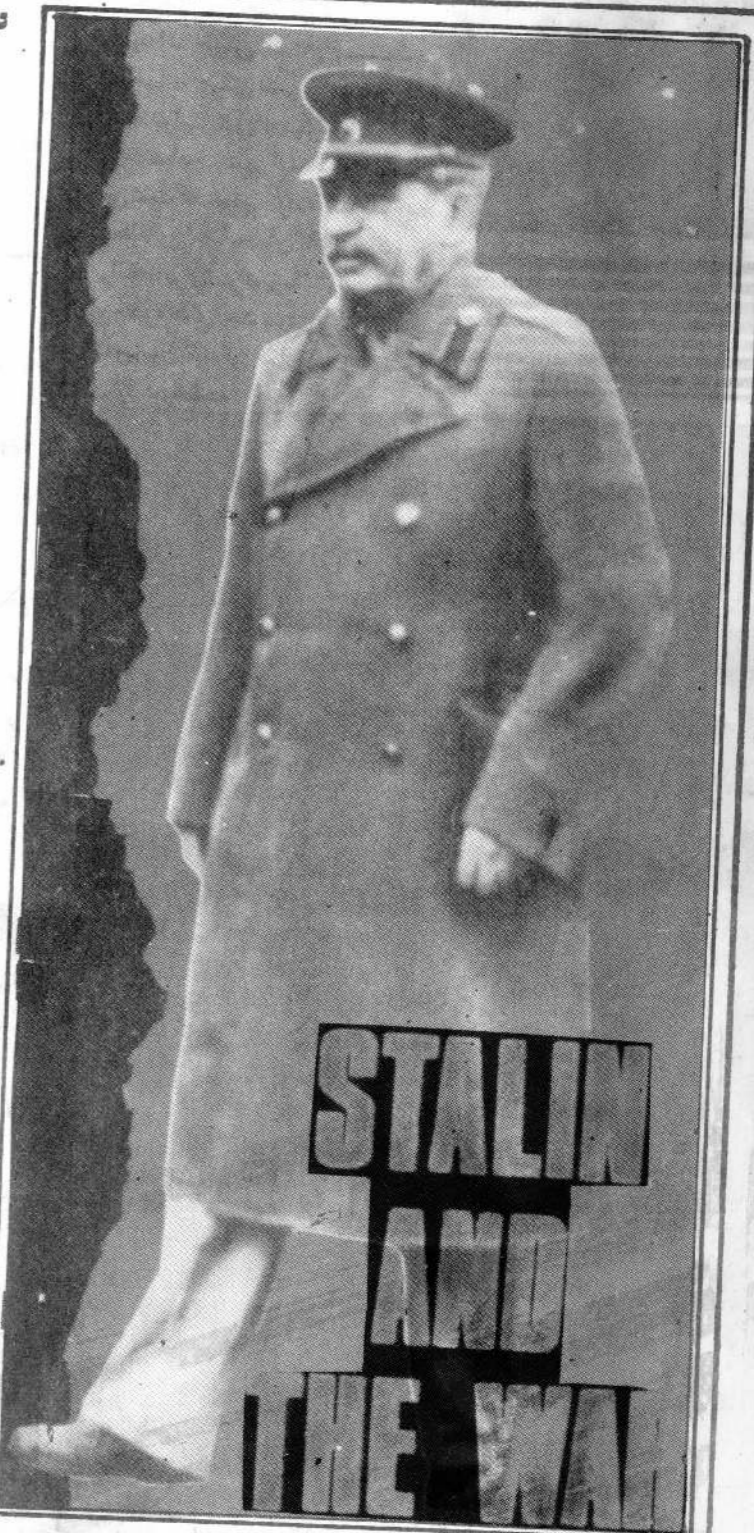
سوسیالیسم که بصورت کمونیزم
قابل تا' مین است و تاجه حد
از راه اختلاف وظیفه ها و اختلاف
نحوه زندگی ناشی از آنهاست
رسیدن به عدالت تنها از راه
کمی و محاسبه ممکن نیست. از این
گذشته، در حوزه اختلاف های
کیفی، عدالت وظیفه است.
کراه رسیدن به آن بایمان ندارد.
سوسیالیسم در برابر فردگرایی
قد برافراخته است و از جامعه
در مقابل سودجویی فردی و خود
خواهی فرد و هوادوست فردی
حمایت می کند. اگر این تقابل
جامعه و فرد، مطلق انگاشته
شود، حق فرد بکلی انکار می شود.
در حالیکه سوسیالیسم می خواهد
به همه افراد آدمی امکان بدهد
که به شخصیت خود تحقق
بخشند.
سوسیالیسم با سرمایه داری
(کاپیتالیسم) مخالف است

سوسیالیسم که بصورت کمونیزم
قابل تا' مین است و تاجه حد
از راه اختلاف وظیفه ها و اختلاف
نحوه زندگی ناشی از آنهاست
رسیدن به عدالت تنها از راه
کمی و محاسبه ممکن نیست. از این
گذشته، در حوزه اختلاف های
کیفی، عدالت وظیفه است.
کراه رسیدن به آن بایمان ندارد.
سوسیالیسم در برابر فردگرایی
قد برافراخته است و از جامعه
در مقابل سودجویی فردی و خود
خواهی فرد و هوادوست فردی
حمایت می کند. اگر این تقابل
جامعه و فرد، مطلق انگاشته
شود، حق فرد بکلی انکار می شود.
در حالیکه سوسیالیسم می خواهد
به همه افراد آدمی امکان بدهد
که به شخصیت خود تحقق
بخشند.
سوسیالیسم با سرمایه داری
(کاپیتالیسم) مخالف است

قلمداد کرد. قدرت شوروی، اداره
حزبی و اقتصادی روی اصول
و موازین وفاداری به رهبر
به پیش میرفت و رشد میکرد.
با ارائه شرح مختصر در باره
این مساله بخرنج چنین بنظر
خواهد آمد که ستایش شخصیت
ستالین بدون اندک مقاومت
بمیان آمد و راهش را به اساسی
باز کرد. این از واقعیت به دور
است. گارد سابق حزب که از
آزمون مبارزات شورونو الهیهای
مخفی موفقتان به رانده و هلیسه
سلطنت استبدادی تزارها کانه
مبارزه کرده بود، با تمام قدرت
علیه این پدیده ضد حزبی و ضد
ناپدید می سازد. آیا این مساله
بقیه در صفحه (۸۸)

سوتالین و دوران حزبی

ترجمه از مجله سپهرین



همینکه درباره پرستش
شخصیت ستالین حرف میزنیم
نه تنها ستایش بی حد و حصر
و بمنزله معبود رساندن رهبری
را با قدرت مطلقه بیاد می آوریم
بلکه یاد می آید از ریفارمسیون روابط
اجتماعی، اقتصادی در یک کشور
سوسیالیستی و استقرار رژیم
با قدرت فردی که روی قدرت
مطلقه و عدم مراعات قانون استوار
بوده در ذهن ما زنده میشود.
ستالین با احراز است منشی
عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست
اتحاد شوروی تمام قدرت را در
دست خود گرفت. در واقعیت امر،
پست و انتخابی بود و طبق اصول
حزبی و موازین اخلاقی نظریات
اوبعدوان منشی عمومی نمیتوانست
مورد اعتراض و مناقشه واقع شود
ولی واقعیت امر چنان بود که
ستالین هیچ چگونه اختلاف عقیده
را تحمل نمیکرد. ستالین
اختلافات و تناقضات کاملاً
طبیعی را که از شاخصه داری نظر
مشترک سرچشمه میگرفت،
نمیتوانست بپذیرد و این افراد
را بوسیله مناقشه و منطق نه بلکه
از طریق فشار قدرت فردی از سر
راه خود دور ساخت.
ستالین بعد از احراز قدرت -
بزودی روش رهبری جمعی نشین
را کنار گذاشت و در مورد مسایل
مهم و مهم سیاسی، اقتصاد و
و نظامی صرف شخص خود تصمیم
میگرفت. او خود را از حزب
و کمیته مرکزی آن بالاتر قرار داد،
از کنترل و نظارت آنها کارروفت
و خود را رهبری از هرگونه انتقاد



وزارتگر ظاهر ایچ

نزد آفانی که عادت به نصور دارند تاکنون ۶ واقعه سرطان در افغانستان در تجربه یک دوکتور دیده شده است

چندی پیش آگاهی یافتیم که شخصی در اثر استفاده زیاد نصور، به مرض سرطان مبتلا شده است و در سوزیس ستوما تولوژی شفای آن میوند تحت معالجه قرار دارند.

جهت آگاهی خواننده گان گرامی دوکتور عبدالغفور قادری امر د بیمارستان ستوما تولوژی آن - شفاخانه، در این زمینه به پرسش های گزارشگر بخش علمی مجله پاسخ رایج نموده اند که با هم میخوانیم:

بومیانی چه اصلی، شما تشخیص گذارده اید که بیمارستان معاب سرطان است؟

تشخیص اینگونه واقعات

د شوارنیست، امراض و علائم مرض ونتیجه معاینات بتالوژی، تشخیص را وضع می کند.

چگونه میتوانید ثابت بسازید که علت بیماری سرطان نزد من سر شما، نصور بوده است؟

نخست باید عرض کنم که این اولین واقعه نیست که ما مشاهده میکنیم، در حدود ۲۶ واقعه وخیم و ۲۸ واقعه خفیف سرطان زبان، لب و بیړه را خودم دیده و حتی عملیات کرده ام.

ثانیاً باید خاطر نشان ساخت که در مریضان که من سال مثلاً بالاتر از سن ۴۵ ساله که مدت دوام داروبه مقدار زیاد نصور کشیده باشند این مرض به وجود

می آید، مثلاً همین مریض علی (عبدالله ولد منصور) که ۵۵ ساله است، از مدت ۳۰ سال بدینسو عادت به نصور داشته روزانه بیش ۲-۳ قطسی را استفاده میکرد است.

لذا توضیح بفرمایید که نصور به چه ترتیب زمینه را برای تولید سرطان آماده می سازد؟

در ترکیب نصور علاوه بر مواد دیگر، دو جزء مهم یعنی چوبنشته و تیبیاکو شامل می باشد. این دو ماده نیکسوتیزابیت لعاب دهن را که در حدود (۱۶۷) است تغییر میدهد و زمینه را برای تکثیر میکروب ها مساعد میسازد و از جانی باعث تخریب و شایه ریده گی غشای مخاطی دهن می شود، همین شایه گی به مرور زمان زیاد شده سوزش و آلاخه مرگ حشرات مربوط را بار می آورد که در اثر استعمال مداوم و زیاد نصور، این تیسره مرضی پیشرفت کرده، شایه گی و زخم حاصل شده به خیانت تحول میکند و سرطان را به وجود می آورد.

نتیجه تدابیر این مریضان چگونه است؟

خودتان بهتر میدانید که سرطان - این مرض کشنده - تدابیر ندارد.

معالجه ما شاید چند ماهی بتواند حیات مریض را تمدید کند و پس:

بهر نصور دهنی است برای حیات انسانها؟

کاملاً همینطور است.

راه های جلوگیری و پزایش از این مرض خطرناک کدام است؟

بهرترین راه جلوگیری از

معاب شدن به مرض همانا ترک نصور است. ثانیاً که عادت به نصور دارند نمی توانند آنرا ترک کنند، باید به خاطر نجات از سرطان طوری عمل نمایند که فاصله بین دو بار نصور انداختن را زیاد بسازند و هم حفظ الصحه دهن و دندان را مراعات کنند، یعنی هر بار که نصور شانرا سف کردند، باید دهن و دندان را خوب بشویند و تا ۵ الی ۶ ساعت بعد نصور نگیرند.

یعنی روزانه از ۲ تا ۳ بار باید زیاد تر نصور نیندازند و هم آنرا مدت زیاد زیر زبان نگذارد نکند.

علاوه بر سرطان زبان و لب، چه امراض دیگران نصور به وجود آمده میتواند؟

بلی، طوری که بیشتر گفتم در اثر استفاده این ماده مخرب که در ترکیب آن جونه شامل است تیزابیت لعاب دهن تغییر کرده میکروب ها در آنجا تکثیر میکند. بناً امراض گوناگون مثل التهاب بیړه، لق شدن دندان، افتییدن دندان، امراض عمومی از قبیل اذات فلیسی (میوکار دیت، اندو-کار دیت)، التهاب مفاصل التهاب معده، امراض گرده و اذات سیستم عصبی مرکزی و دماغ به وجود آمده میتواند.

آخرین سخن تان؟

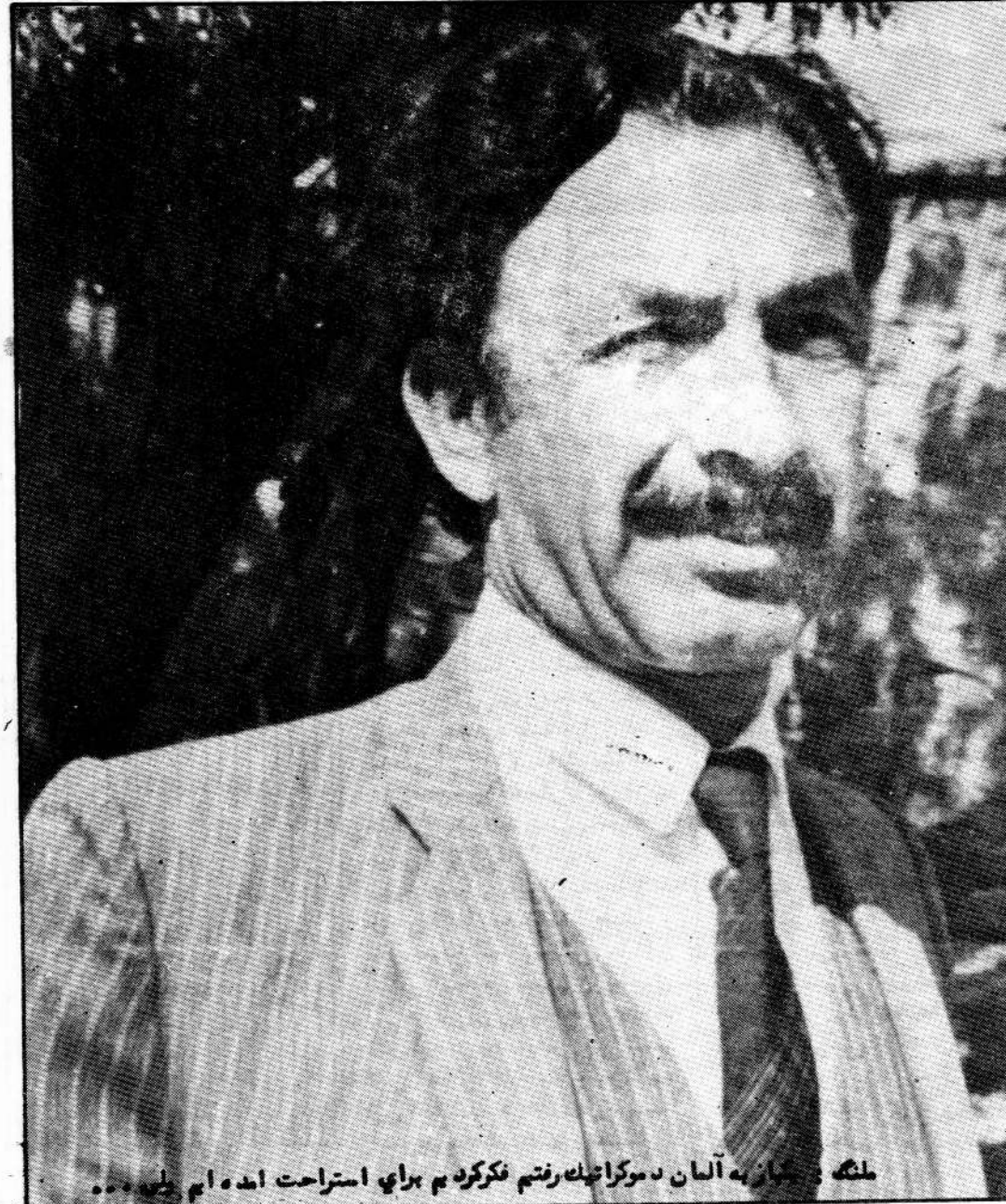
آخرین سخن اینست که انسانها باید به خاطر دوری از مرگ از نصور دوری کنند، زیرا زنده گی شیرین است و نباید به دست خود، این شیرینی را با تلخی نصور برای همیشه از بین برد و عزیزانی را در سوگ نشاند.



نصور سبب سرطان زبان گردید

سجده طرایی

افغانان



واين بزرگترین دستاورد هنري لم
محسوب میشود ؟
- : ضمن کارهاي هنري
تان سفرهاي هم بخارج از کشور
نموده ايد يا خير ؟
- : بل من سفرهاي زيادي
در خارج از کشور براي اجرائي
کنسرت ها داشته ام. از جمله
به کشورهاييکه سفر نمودم با
اتحاد شوروي، چکوسلواکيا
المان دموکراتيک، سه چارماتيه
پاکستان، ايران، چين رانم گرفته
میتوانم .
- جالب ترين ویر خاطره
ترين سفرتان در کدام کشور جهان
بوده ؟
- جالب ترين سفر هنري لم
در سال ۱۳۰۹ به المان دموکراتيک
بوده که مادرين گروپ ۴ نفري
بدون دانستن اينکه در کدام
فستیوال موسيقي شرکت می کنیم
بنام تفریح ويک ديدن از المان
هانم انگشور شدیم در آنجا بود که
دانستم هنرمندان افغانسي را
براي شرکت در فستیوال خواسته
اند وما بدون کدام آماده گی قبلي
خوب درخشيدیم و زياد هم تشويق
شدیم که جالب ترين سفر
از جمله همین سفر بوده است .
اگرچه در هر کشور يک کنسرت
اجرا نمودم ام تا حدود معين تشويق
وتحسين شده ام ولی در پايان
همين فستیوال لقب (پنجه طلايي)
بقیه در صفحه (۹۴)

ساحبه کننده : پلدا

ملنگ نجرابی زیر بغلی نواز

بی رقیب از کارهای هنری و خاطر اتش قصه میکند

هزاران هزار گل دسته رنگین
وزیبا که سرایش را صیبا نه
در بر داشت برهاند
در پايان همان فستیوال
بود که زیر بغلی نواز با استعداد
وی مثال افغانی با انتخاب
لقب " پنجه طلايي " را که مردم
نثارش نمودند کسب نمود .
واما ملنگ کیست ؟ چه رمزي در
انگستان هنر آفرینش نهفته
است که این همه شور و آفرینند و
دلها را گرم میکند ؟ با پس
برش ها به محل کارش رفتیم
**
از آنجاییکه من آگاهی دارم
شمانواختن زیر بغلی را از کاکای
تان محمد اکرام خان در فامیل
اموخته اید ، ایابه غیر از آنها
رهنمائی کسی دیگری شعل راه
هنر تان بوده یا خير ؟
- خیر من در زمینه کارهای
سکوت فضاي تالار را که
در آن ۵۰۰۰ بیننده ام از بیسر
وجوان و کودک منتظر آغاز
کنسرت بودند ، صیبا نه در سر
گرفته بود .
بعد از اعلام آغاز کنسرت
بوسیله انانسر زها یی المانی
ملنگ با سر انگستان سحرآمیزش
(زیر بغلی) را به نوازش در
آورد . چنانکه دیوارهای سنگی
تالار به لرزه افتاد و هیچان
وصف نابدیری بیننده ها را گرفت .
صدای زیر بغلی که با پنجه های
ملنگ چون ارکستری روان هزاران
تن را تسخیر کرده بود ، در فضای
تالار می پیچید و باک زدنها
همراهی میشد . ۵۰۰۰ نفر
به باخاسته بودند و تک می زدند
و شور بر می آوردند و هنرمند
عزیز افغانی را برای ادامه کنسرت
دعوت می نمودند . اما ملنگ دیگر
قادر نبود که خودش را از میمان

هنرمندی که ۱۳۰۹
طفا دارد ، دوبار
عروسکی ننموده و قصد
خارج کرد در داخل
تالار کنسرت

هورمون‌های پیرایی

آنانیکه در کشورهای پیشرفته زندگی دارند نسبت به آنها نیکه در کشورهای فقیر زیست دارند زیرا همزیست میکنند

در میان عواملیکه سبب بحران در کار قلب میشود ، میتوان از - بلند ی اندازه کولوسترول - بلند ی فشارخون ، مرض شکر و تشنجات متواتر عصی نام برد . همچنان عادات و آفات اجتماعی مانند تدخین یا استعمال دخانیات ، نوشیدن زیاد الکول و سیستم نادرست تغذیه را میتوان درین شمار آورد .

سال دو هزارم به نه میلیون نفر تقسیم نماید . عامل هورمونی :

نظریات علمای را در مورد عوامل مربوط به پیری باید فراموش نکرد . در جمله این عوامل یکی هم وراثت است که حیات انسان را طبعی ریزی مینماید . در تجربه های جدید ثابت گردیده که هورمون هادرمیان عواملیکه طول عمر انسان را تحدید مینماید رول عمده بازی میکند . طفل مذکر که امروز متولد میشود احتمال دارد هشتاد سال و طفل مؤنث شصت و سه سال عمر کند . یک عمده دانشمندان معتقد اند که هورمون های زنانه ، زنان را از خطراتیکه مرد هادردرجه اول با آن روبرو اند حمایت مینمایند . این خطرات که از امراض قلبی ناشی میشود در واقعیت زندگی تجلی نموده و یکی از عوامل عمده دشمنی با طول عمر است . به نظر بیولوژیست ها ، زنها میتوانند در صورت داشتن قلب خوب بیشتر از یکصد سال عمر نمایند . تکلیف های قلبی در اکثر موارد حد معین را برای زندهگی تعیین مینماید .

امروز دیدن افرادی عجیب به نظر نمی آید که در سن متجاوز از ۶۰ سالگی مانند جوانان بازی مینمایند و تا هنوز مصروف تمرین انواع ورزش استند . یک مهندس متقاعد را مثال می آوریم که در سن متجاوز از ۷۲ سالگی هر روز صبح اسب سواری مینماید و خانم هشتاد ساله ای را که مصروف تمرین بازی جود است . باید خاطر نشان ساخت که طبابت و علم نقش مهمی را در جلوگیری از وفیات در سنین پایین و طول عمر انسان ادا نموده است . در کشورهای پیشرفته غرب - انفجار نفوس به علت درازی عمر متجاوز از (۶۰) سالگی مشاهده میشود . این انفجار ناشی از جلوگیری وفیات در سنین خورد و جوانی نیز گردیده است . در اینجا سوال مطرح میشود آیا - غریبان غالباً معمراند ؟ بطور مثال در فرانسه از مجموع ساکنان آن کشور اشخاص سنین ۶۰ و مانوق آن در آغاز قرن بیست در حد صد - ششصد بود . امروز به اثر ترقی طب و ارتقای سطح معیشت این احصائیه به هشتصد (در حد و هشت میلیون نفر) میرسد . توقع میرود این عدد در

نمایند . ولی در کشورهای عقب مانده و فقیر مسأله برعکس است . چون در این گونه کشورها مردم به علت عوامل مختلف پروسه عمر طولی را بیامود نمیتوانند . بعد از آنکه رول ورزش را در رادری عمر انسان نیز یاد آوریم و بیسیم به این موضوع هم اشاره میکنیم که امروز در اکثر کشورهای پیشرفته جهت رفع آثار پیری به استعمال و تزریق یک نوع مواد طبی در زیر جلد روی مبادرت میورزند . طب امروز سهم عمده را در رفع نمودن مشکل انسان که در نتیجه پیری دامگیر انسان میشود ایفا نموده است .

در این مورد از یک نوع پروتئین استفاده بعمل می آید که نقش آن در علاج پیری برای مدت دراز ثابت گردیده است . درین نوع معالجه هر هفته برای مدت نه ماه ماده مورد نظر ، در زیر جلد تزریق و بعداً ویتامین های لازمی به اندازه حاجت شخص به وی داده میشود . میتوان گفت که شرایط حیات بهتر و همچنان طب نوین امکا - نات انرا مهیا ساخته که بشر نسبت به قبل عمر طولانی را نصیب شود .

اگر امکانات بهتر استفاده از طب نوین در کشورهای عقب نگاه داشته شده ، آفریقای سیاه و جنوب آسیا میسر گردد امید آن میسرود درین کشورها نیز مانند کشورهای پیشرفته جلوگیریات اطفال در سنین خورد و همچنان جلوگیریات جوانان و دیگران قبل از وقت گرفته شود . یک مسأله دیگر را که علما در راز یاد عمر انسانها و جوانان موندند همانست که با زندگی در این دنیا و به مصایب روزگار مشکلات زندگی و حوادث کربها - دادان است . پس میتوان گفت با زندگی دلی هم میشود با پیری مبارزه کرد .

کشور	طول عمر	کشور	طول عمر	کشور	طول عمر
ژاپن	۷۶	سوئیس	۷۵	ایران	۷۰
سوئد	۷۵	آلمان	۷۴	ایران	۷۰
کانادا	۷۴	فرانسه	۷۳	ایران	۷۰
آلمان	۷۳	ایران	۷۲	ایران	۷۰
سوئیس	۷۲	ایران	۷۱	ایران	۷۰
ایران	۷۱	ایران	۷۰	ایران	۷۰
ایران	۷۰	ایران	۶۹	ایران	۷۰
ایران	۶۹	ایران	۶۸	ایران	۷۰
ایران	۶۸	ایران	۶۷	ایران	۷۰
ایران	۶۷	ایران	۶۶	ایران	۷۰
ایران	۶۶	ایران	۶۵	ایران	۷۰
ایران	۶۵	ایران	۶۴	ایران	۷۰
ایران	۶۴	ایران	۶۳	ایران	۷۰
ایران	۶۳	ایران	۶۲	ایران	۷۰
ایران	۶۲	ایران	۶۱	ایران	۷۰
ایران	۶۱	ایران	۶۰	ایران	۷۰
ایران	۶۰	ایران	۵۹	ایران	۷۰
ایران	۵۹	ایران	۵۸	ایران	۷۰
ایران	۵۸	ایران	۵۷	ایران	۷۰
ایران	۵۷	ایران	۵۶	ایران	۷۰
ایران	۵۶	ایران	۵۵	ایران	۷۰
ایران	۵۵	ایران	۵۴	ایران	۷۰
ایران	۵۴	ایران	۵۳	ایران	۷۰
ایران	۵۳	ایران	۵۲	ایران	۷۰
ایران	۵۲	ایران	۵۱	ایران	۷۰
ایران	۵۱	ایران	۵۰	ایران	۷۰
ایران	۵۰	ایران	۴۹	ایران	۷۰
ایران	۴۹	ایران	۴۸	ایران	۷۰
ایران	۴۸	ایران	۴۷	ایران	۷۰
ایران	۴۷	ایران	۴۶	ایران	۷۰
ایران	۴۶	ایران	۴۵	ایران	۷۰
ایران	۴۵	ایران	۴۴	ایران	۷۰
ایران	۴۴	ایران	۴۳	ایران	۷۰
ایران	۴۳	ایران	۴۲	ایران	۷۰
ایران	۴۲	ایران	۴۱	ایران	۷۰
ایران	۴۱	ایران	۴۰	ایران	۷۰
ایران	۴۰	ایران	۳۹	ایران	۷۰
ایران	۳۹	ایران	۳۸	ایران	۷۰
ایران	۳۸	ایران	۳۷	ایران	۷۰
ایران	۳۷	ایران	۳۶	ایران	۷۰
ایران	۳۶	ایران	۳۵	ایران	۷۰
ایران	۳۵	ایران	۳۴	ایران	۷۰
ایران	۳۴	ایران	۳۳	ایران	۷۰
ایران	۳۳	ایران	۳۲	ایران	۷۰
ایران	۳۲	ایران	۳۱	ایران	۷۰
ایران	۳۱	ایران	۳۰	ایران	۷۰
ایران	۳۰	ایران	۲۹	ایران	۷۰
ایران	۲۹	ایران	۲۸	ایران	۷۰
ایران	۲۸	ایران	۲۷	ایران	۷۰
ایران	۲۷	ایران	۲۶	ایران	۷۰
ایران	۲۶	ایران	۲۵	ایران	۷۰
ایران	۲۵	ایران	۲۴	ایران	۷۰
ایران	۲۴	ایران	۲۳	ایران	۷۰
ایران	۲۳	ایران	۲۲	ایران	۷۰
ایران	۲۲	ایران	۲۱	ایران	۷۰
ایران	۲۱	ایران	۲۰	ایران	۷۰
ایران	۲۰	ایران	۱۹	ایران	۷۰
ایران	۱۹	ایران	۱۸	ایران	۷۰
ایران	۱۸	ایران	۱۷	ایران	۷۰
ایران	۱۷	ایران	۱۶	ایران	۷۰
ایران	۱۶	ایران	۱۵	ایران	۷۰
ایران	۱۵	ایران	۱۴	ایران	۷۰
ایران	۱۴	ایران	۱۳	ایران	۷۰
ایران	۱۳	ایران	۱۲	ایران	۷۰
ایران	۱۲	ایران	۱۱	ایران	۷۰
ایران	۱۱	ایران	۱۰	ایران	۷۰
ایران	۱۰	ایران	۹	ایران	۷۰
ایران	۹	ایران	۸	ایران	۷۰
ایران	۸	ایران	۷	ایران	۷۰
ایران	۷	ایران	۶	ایران	۷۰
ایران	۶	ایران	۵	ایران	۷۰
ایران	۵	ایران	۴	ایران	۷۰
ایران	۴	ایران	۳	ایران	۷۰
ایران	۳	ایران	۲	ایران	۷۰
ایران	۲	ایران	۱	ایران	۷۰



پوي ښځي ترلاسه کول او د شهوتواضا نه وه . داسي تصور کولاي نه شي چي په لاتينه امريکا کي چي د خلکو خيال مونږ تر اوند لس دي په يوه اروپايي هنرمند ه کي څه جاد او شاعرانه احساسات پراته وي . د هغو په نظر يوه فرانسوي ښځه يچني پخپله پاريس اسپانوي ښځه يچني لويل يا فرناطه د لمره لولو د بنډو کي د ملخو پلنگاري د اول ټول توضيحات زموږ د خلکو له پاره ډير تب جن رواني محرکات دي چي يونکلي بدن يي په خپلويشان بڼو لونه کوي .

سه نيمه شپه وه چي د ۲۱۳ نيمبرکت وړونکي چي د شپي کالسي يي افوستي وو . او د تکنونود خولي شاته يي له شگه فرهاد مستي وه اعلان کړه .

وړونکي ته د ټولو مترگي څکي شوي . هينو چيني کړي چي وړوړو نكي څکي له دي چي د پردي شاته د چيه لیتوسره ولاړ شي بايد د مستر پرخ وډ پزي چي ټول يي وويني .

چا عيوب ورته کړ اوله انتظاره ډک سکوت پري حاکم وو .

پوه تماشاگر چي گڼه يي وړونکي ته ډيره نژدي وه په څنگل يي خپل کاروندي چي په ۲۱۳ چوکي ناست وو . رواهه او پزړو سي له هماغه پورته کړ .

ولاړ شوي سر ي ډير قوي او په رنگه تور پوستي ورگه د ((اېنوس - د لري توت)) داسي و . د جنوبي امريکا لومړي فاتحانو د ده په شمير کسان ((توره گناه)) بلله او نين يي نري ښځي هم په دي نامه يا دي . تور پوستي به ارامي له هماغه پورته شو . او په ډير مانت او ملنگ وسره يي چي د تور پوستو هانگر نه ده د فرورته ډکه خندا پسي په شونډو وه او د جمعيت د ملنډو ډگر خپروته يي عيوب ورکس او قهدا په سره سينه پسي په بکس کي خپل تکت ويلولو او بيا يي پيدا کړ شميري او توتي توتي يي کړ او د هغه توتي يي هوا ته د جمعيت پر سر وښکله لسي .

د اکار د بخت او طلعود کار نه منلو ښکاره او څرگنده ښه ده . خلکو باور نه کاوه چي هغه به د اسپانيا د ډيرو ښکلو گلونو په سينه يچني چيه لیتوياندي لاس وهلي وي .

خو هغه به خپلو مترگواوسر سره خپل عزم بيا تاکيد کړ خو څرگنده وه چي له خپلي کرکي او څنگان څخه يي خوند اخستو .

د ټولو بندي نژاد ونوکرکي او د هغه د پلرونو ټولو رنجونو او محروميتونو چي د گميو په پتيري کي سر ي له دنيا تللي وو . د هغه په تن او وجود کي لمبي وهلي .

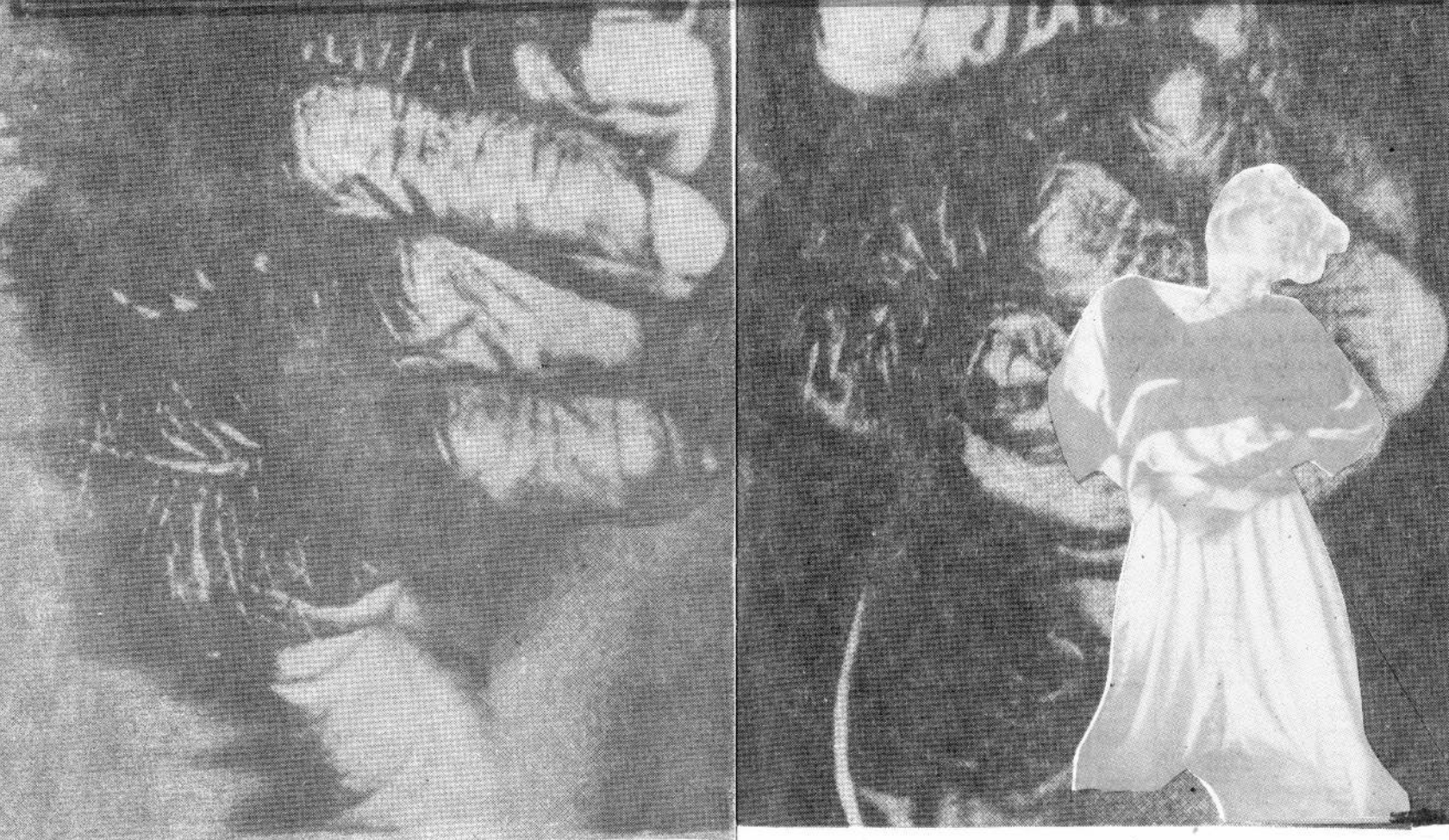
په داسي حال کي چي ټول سپين پوستي سر و نه چي په خيال شوق يي ليدل نفع يي تري کاوه د پوراويد له اور د هغه په توره اوسکرو په ورته خبره کي لمبي کولي . وروسته به هماغه ډول چي چيه لیتولاس په ملا اېنسي و پوه اسپانيا يي په ټول قهراو غضب شوم او کرکي سره د هغه په لور تکت وکړ . خو تور پوستي خپلي ازوي پورته وهورمولسي او په باور او هانته په ارزښت کا پلېد وسره يي پرېکړه وکړه چي لسه هغه ننداره يي نه وويني .

خو د چيه لیتوياندي ته اړه نه وه . ټولو تماشا چيانو د تور پوستي په لور يرغل راوړ . او هغه يي د سختو لغتو اوسوگانولانه ي ونيو . چي هغه گوياد اسپانيا گل نه غواړي دانه لس له فرايزوخ اړ وي او هغه کوچني کوي .

يي محکمې اهدام . چا باور نه کاوه ان په متحد ه ايلاتو کي نابلک و . کسانو هلته هم هېڅکله تور پوستي په دي جنم چي په يوه سپين پوستي مېرمن له تيري کولو ډډه کوي سزا ورکوي .

خونم مات وروسته د هغکند په حال کي سر ي يي روغتون ته ونيو . چيه لیتوله پاره قرهه کسي يي ومانډوله او د نوموړي ننداره يي بڼو د لاسي د نښاني په بڼو د لوسره تاسوته نور حمت نه درکړم .

ديخت ازمويلو پوکت



ايا د اكيه مود څه هم اوريدلي ده . معمه نه ده . بيا به يي هم ووايم بڼه پواخلاقي تكي ته يانه ده . ووايم يوه رواني حالت ته گوته نېول دي .

يوه نڅا گره چي چيه لیتويي بلله پنهلس کاله د څه ډيره ښکلي نڅا گره وه . خود مادريد د ښاره د ود چي د ښځو په باب د ترکانسو په څير ذوق لري يعني جافه او جمنه ښځه خوښه وي . چيه لیتو د مد پچي د ائرونوس ته ورته وه نه د ميلو د اثر ته . يعني د ملاند از مېي د ري مند ه او پولس انچه وه .

په ياد به موږي چي چيه لیتو او مبارا څرنگه ونيخېده .

مخ به يي اسان ته و او د ښو د گوټو په څو کو په نخيد ه او څنگ به له معايه راپورته کيدل . شوره يي کاوه چي هغه يو واريانوي او هغې به هم د برښتي په څير چي له گناهونو به ډک ښارياندي را نازله شوې وي يوازي د پوي شيبې له پاره به يي خان بڼه که د روميایي چيه لیتو نڅا مونه وي ليدلې . نود وچو سيمو په مينه نه بو هيزي چي څه رنگه وي د هغې د روميایي نڅا يو ډول غريزي لويه وه چي د ليدونکو شعوت به يي لمسول او بيا به يي هغوي د شعوتو ښځو کي همداسي برښودل . د ايراني بنگانويه څير به چور ليد ه چي د اور سره لويې کوي . خو هېڅکله نه سوزي .

چيه لیتو په لويديځ هند کي يعني هغه معاي کي چي د اكيه په پېښه شوه نڅا زده کړه . د ((خيتي)) نڅا د بوروازانو يو ډول خپل منځي ننداري ته ورته وه . چيه لیتوله دغه حرکت سره خپل خان . تاوه وله او د تپونو غورمورل زياتول . تپونه يي ډير ښکلي برښيدل . تا به ويل چي له هغو ښکلي جام جوړ شي يا يوه جوړه کورتوته ورته وي چي د لاس را کښلو او نوازش وړ وي . په دغه نڅا کي د هغې شوخ او يي خوښه شال . د تپونو نڅا خو هېڅکله نه تعقيبوله او بيا به په يوه لنډه خونه هيريدونکي شيبه کي پوي خواته فورجيد ه .

کله چي سر ي د چيه لیتو په باب خبري کوي له معانه يي خانه شي او د دي تعجب نه کوي . بڼه چي په ټوله نري کي داسي ښځي نه بيد اکثري چي نارينه له هغه ښه وپيژني .

يوخت چي کيويا کي له يو هماغه بل ته تلله په يوه ننداره يي يي سر و نه په داسي ډول يي خوده کړه چي د هغې سره د ناستي له پاره يي پچه واچوله د اکار ډير عجيب برښيد ه نه په لاتينه امريکا کي چي هرڅه بخت او اطاعت سيارو . ان د پوي زړه وړونکي ښځي نېول .

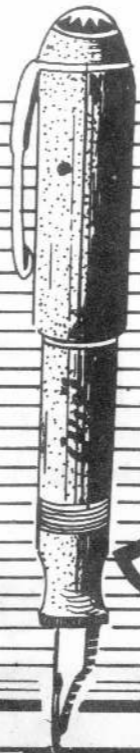
يوارد شاتوا وگڼيو په دغه ليري جزيره کي يوه شپه نندار چيانو د دي له پاره چي له ننداري وروسته چيه لیتوله معانه سره پوستي د ننداري د تکت په رسيله يي د بخت ازمويلو پوکت هم ترلاسه کړ . خو البته د نندار چيانو څخه يوازي پوتن وړونکي گڼل کيد ه . ټول نندار چيان چي د تکت بلور لوکر کي ته ولاړ او هر يي د دن ژوان ته ورته وه چي خپل احتمالي رقيب ته چي ورسره په څنگ کي ولاړ وواړسو تکت د ډير نيکمرغه کسانو حق وواخيسته په کرکه يي کتل .

ان چيه لیتو هم کله چي شپه شوه لږ څه حيوانه او وتره وه هيجان وهلو کسانو د هغې له ننداري پرته بل هېڅ شي ته نه کتل خود هغې په سترگو کي يوازي باکي او معصوميت ليدل کيد ه . ټولو ننداري به

وخت کي د خپل شورا احساس او بيلابيلو اوازونو په ترڅ کي چيه لیتو غوښتله کله چي د هغې نڅاه پاي ته ورسيد ه . بيا چا د هغې د پروگرام د زياتولو يا نڅاه کولو غوښتنه ونه کړه . ټول په چټکي سر د بخت ازمويلو کارونه حقيقت کي هملته د ستيح برسر د بخت ازمويلو عادي کار هم باي ته ورسيد ه .

د بخت ازمويلو تکتونه يي په يوه خولي کي واچول . او د نندارتون د مد پرد قرهه کسي ناظرو . چي په الوتې رنگ او خرابو اعضا يو ولاړ و بڼه که ډيره لږه بد گمانې پري شوې وي چي گوياجل کوي . نسو سزاي ليد ه او هېڅ جاد اټکل نه کاوه چي اخر به د دي کارغا قبت څه وي په داسي حال کي چي له شعوتوليوني اويي بيزوانه کسانو يوازي په پوي ښځي سترگي ښځي کړي دي . باور وکي چي هدف د

مرزاقلم چیست؟



مرزاقلم



مصاحبه با

امان اشکریز

بانام امان اشکریز همه ما آشناستیم و اگر کسی میگوید - اورا نمیشناسد، وقتی از (مرزاقلم) یاد میکنم حتماً بالبخند میگوید: «میشناسمش!»

مرزاقلم هنرمندی که محبوب همه خانواده ها در کابل و در ولایات است، زیاد تر کارهای هنری این وقف اهدا و اجتماعی شده است. در اثر تقاضای علاتمندانش صاحبی را با او ترتیب داده ام که اینک برای خواننده گان ارایه می شود. از پیشینه هنری اش میسریم:

- ۲۵ سال قبل از امروز باراد یسو افغانستان همکاری را آغاز نمود تا بحیث معاون پرود یوسر برنامه اطفال وظیفه اجرا نمودم. وقصه هلی را که مرحوم مهدی ظفر و مهدی پناگویی

و مرحوم عبد الرحمن بینامی نوشتند به اطفال باز میگویم. البته در آن زمان قصه گویی اطفال در کرکتر (کاکا - منجانی) فعالیت میکرد، سپس مدت ده سال با میمونه غزال، - محبوبه جباری، زینت و فریده شایان در کرکترهای ((نجیب)) و ((نسرین)) دیالوگهای صبحانه برنامه کورنی ژوند را که شنوندگان زیادی داشت و از ویژه گی های رهنمودی و قابل قبول برای خانواده ها و فامیل هابر خوردن بودند اجرا می کردم. بعد از در کرکتر ((مرزاقلم)) که اوج کار هنری ام بود، برضد کاغذ پرانی های اداری به فعالیت پرداختم و در سال ۱۳۵۶ بحیث متصدی برنامه ((راد یوسد ای سردم)) مدت دو سال کار کردم در نشرات (وطن غیر) در کرکتر (میرزا کاکا).

به تشیل پارچه های دیالوگ پرداخته، از سال ۱۳۶۰ ابد یوسو بحیث رئیس برنامه های نشرات نظامی راد یوتلوویزیون و سینما تو گرانی، مامور رسمی وزارت اطلاعات و کلتور میباشم. تلاحال مجموعه ۲۱ سفر به خارج کشور نموده ام. طی این مدتیکه گفتم تا همین دو سه سال قبل همیشه بعد از امور



دیگر نیز باراد یوهمکاری داشته ام.

بعد از فراغت از دارالمعلمین عالی کابل، از سال ۱۳۴۹ تا سال ۱۳۵۸ معلم ادبیات بودم. بعد از آن امر شهرک جوانان و مسوول شعبه فرهنگ کمیته مرکزی سن ۱۰ ج ۱۰.

- محترم اشکریز! مامعتقدیم که شما بعد از آمدن در قالب کرکتریک بوروکرات اداری (وقتیکه مرزاقلم شدید) خوب درخشیدید و زیاد استقبال شدید.

آسیا تأیید میکنید که این دوره دوره بود که شما از طرف خانواده هان بنم ((امان اشکریز)) بلکه بنم ((مرزاقلم)) زیاد تشویق شدید و آیا در این جریان سمت اصلی هنری خود را یافتید، که در بیان و تشیل شما اثر گذارده بوده باشند؟

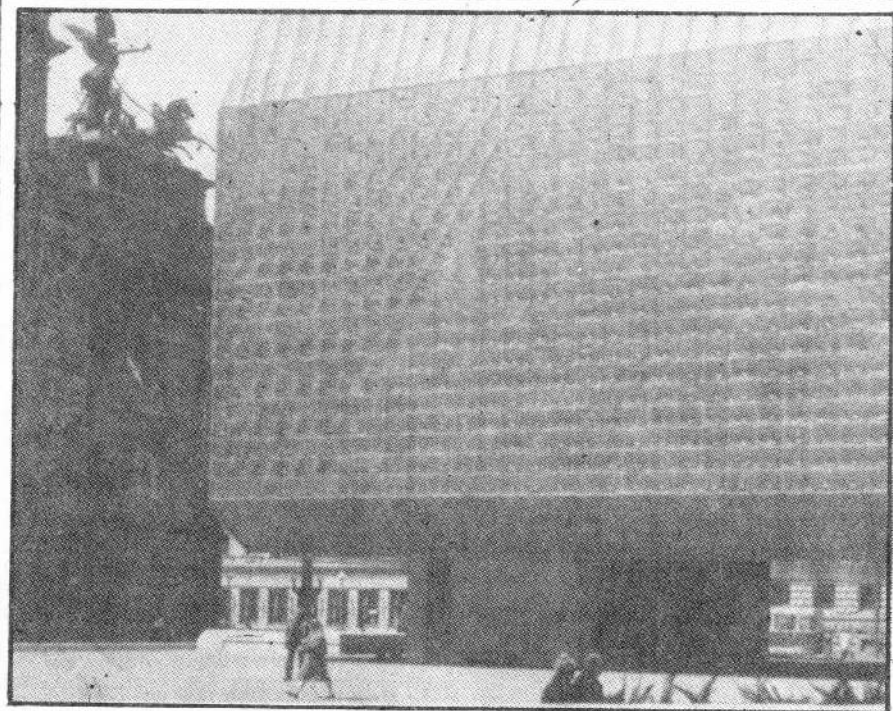
- بلی من این دوره را دوره اوج هنری ام میدانم. تا سال ۱۳۵۵ یکمدهاد پارچه های ((مرزاقلم)) را ثبت نوار های راد یو کردم.

خانواده ها پنجشنبه ها بعد از جمعه ها برنامه رامسی شنیدند.

وقتیکه در روزهای پنجشنبه بعد از ظهر پارچه های مرزاقلم بقیه در صفحه (۱۶۶)

۲۵ سال قبل همکاری را باراد یو آغاز نمود. اولاد در کرکتر «کاکا منجانی»، بعد از چهره «مرزاقلم»، و بالاخره «مرزا کاکا»، و اما بعد از آن...

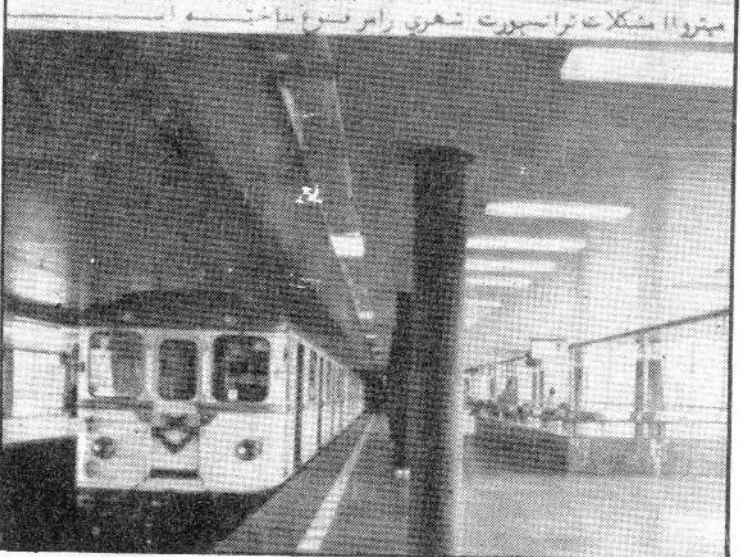
یادداشت‌هایی از سفر چکوسلواکیا



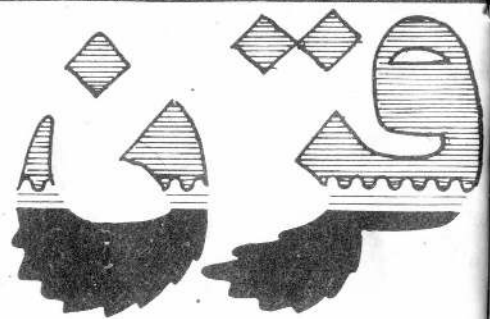
براه طلایی، ((غزل آفرینش دست انسان است)). شهر از نفس‌های سحر جان می‌گیرد و وقتی که شب فرامیرسد می‌بنداری که ستاره‌ها را مهمانی دارند.
چقدر، چقدر ستاره‌ها که شبانگه پیرا که را طلایی تری سازند.



هرخانه باقی است که از نظر گله‌ها و درختان مشبوع است. هر جاده شهری است در دل شهر که بازیاترین گل طبیعت؟ انسان، رنگین است. تماشای انسان‌های شاد در کنار هم وقتی که عاشقانه اند، وقتی که مهربانی را تا نهایت در قلب گرم خود دارند و وقتی که اهنگ صدایشان نیز مهربان است، وقتی که برای کار عجله دارند، وقتی که برای خدمت همدیگر صمیمیت دارند، وقتی که کسی میگرداند، انسان را آفسون میسازد و در دل صمیمیت بزرگی نقش می‌بندد، چنانکه از روی کتی همیشه این دیدار شهر طلایی را چون خاطره‌ی باخود داشته باشی، و همیشه در آن باشی.



شب است، فقط چند ساعت پیش از میدان هوایی به هتل "انترنشنل" آمده‌ام. خواب نمی‌آید، شهر هیچکس را بخواب نمی‌خواند، شهر بی‌سدار است. من نیز جاده‌های سنگ فرش راهبوری کشم تا ستیشن (میترو) میرم، میترو مثل باد تند بی‌ساز-توئل فرامیرسد و در دل زمین تانفس شهر نفس می‌کشد.
در ایستگاه موزیم که قلب شهر است، پیاده میگردم، موزیم شهر در شب نور باران است، اینجا افتخارات تاریخی مردم جاودان شده. در برابر عمارت بسیار بلند و بزرگ موزیم قامت سنگین مرد اسپ سوار زانوزده است. این نماد سمبولیک استواری، آزاده‌گی و سرفرازی است که هر نماسل چک و سلواک در باره آن میدانند و می‌بالند.
بقیه در صفحه (۲۲)



روز در جستجوی چندان

آصف معروف

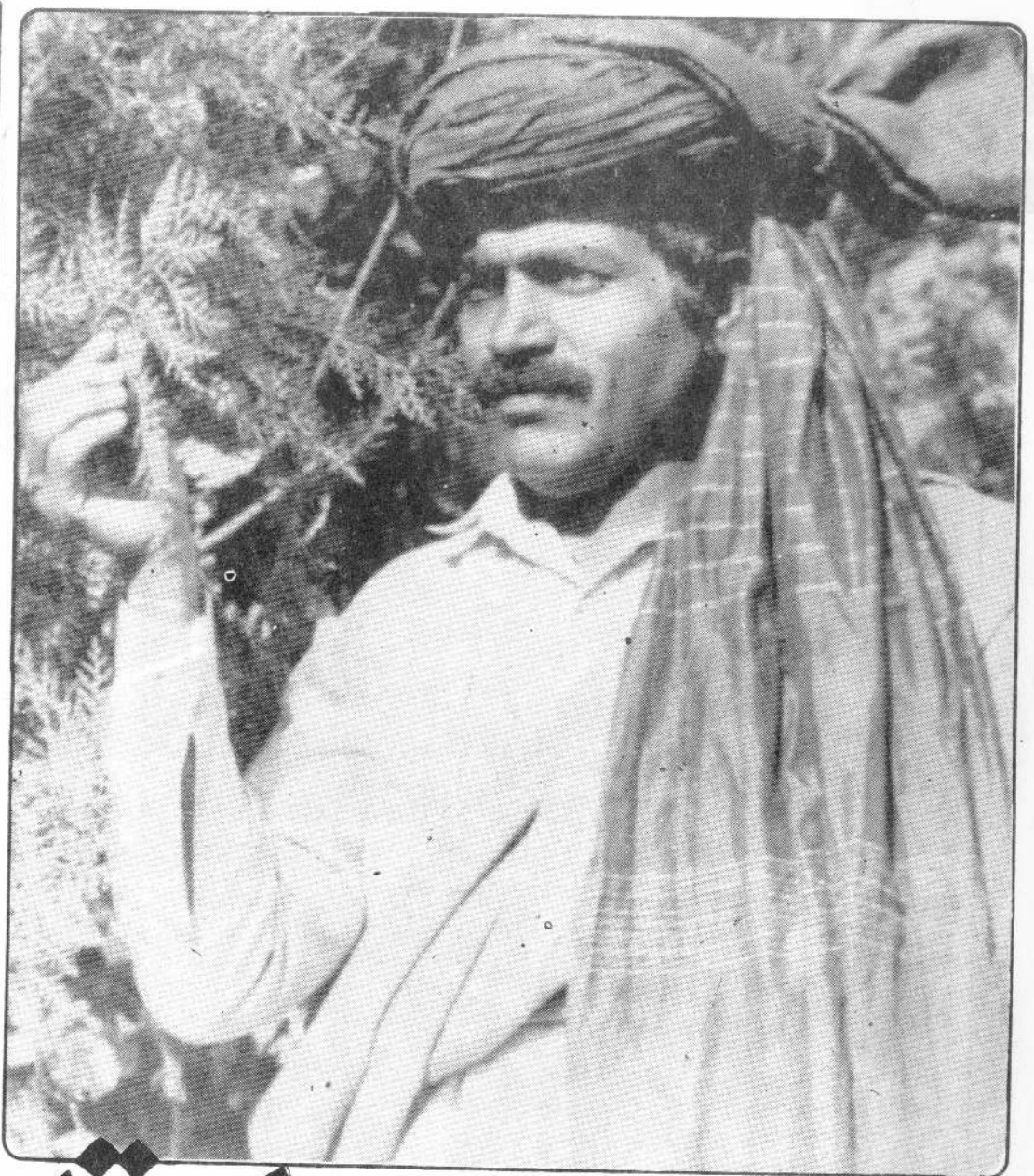


ایستگاه راه‌آهن از شهر پراگ در رنگ پست کراکوف

مرکه کونکې: د لاسم

عبداللہ مقری د کلیوالی موسیقی په باب اندیښمن دی

په طالبی کی می له سندرو ویلو سره مینه پیدا شوه



د شپې اته بجې کیدونکی د یو د واده محفل مخ په ختمیدو دی. میلانه کورته د تڼک بند ویست کوي. د بلازایسه هویل کی د سند زغاري په خور غز کی مسته سندره ((هسی همز لوته ژبې د واده شپه یی ده)) انگازي کوي. دې سندري سره محفل پای ته رسيزي. خو کله چی سندره مخ په ختمید وشوه. زوم ستیو ته راځی او د میکروفون تر شا د ریزې او وایی ((که د سندره دوه واري ونه وایی په الله می دې قسم وي که ترسهاره د هویل څخه د با ندې وروم))

اود اوارغوار و د همدې سندري سند زغاري سره چی د پښتنی تڼک ټکور تکر او پیژندل شوي خیره ده اوتاسی به هم حتما پیژندلی وي. مرکه وکړ و د هغه دفتر ته ورځو. د تل په شان یی

همزی همز ولوته ژبیري

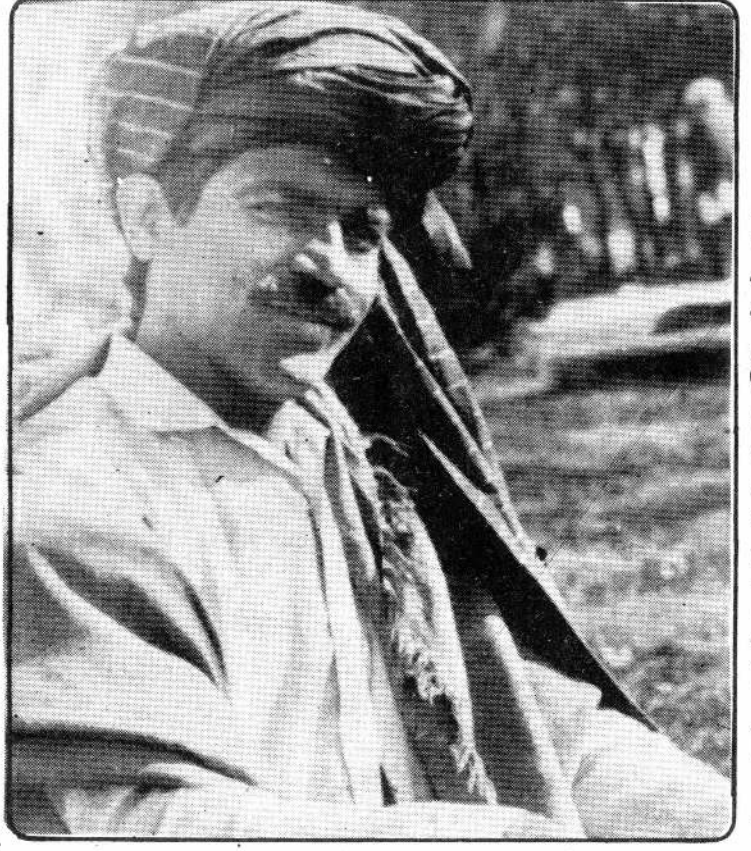
د واده شپه کی د

اده جاسی افسوس او په خندا. شپې د خونتو سره به پیر - صمیمیت خبرې کوي. داهر یو د واده په هکله غز یزي او د عبداللہ مقری څخه غواړي چی د دوي د واده محفلونه پخپل خور غز اوستو سند روتاو ده کړي. کله چی هغوي ځی ده ته د مرکې بلنه ورکړم چی بیه خوښی سره یی منی او په مرکه پیل کوو:

- تاسی له هر یو تن سره واده ته د ورنگه ورځ مشخصه کړه ولسی د حق الزحمی په هکله تاسی هیڅ هم ونه ویل. په خندا سره وایی: - کله چی پیوسته زغاري د خپل غز مینه وان پیدا کړي او زب ونوکی بحاي ونیسی اود هغه هنر خلك ومنی اوبیا خون هیله ولري چی دې د هغوي په خوښی کی گډون وکړي نویدی وخت کی هنرمند ته ضرور ده چی برته د پیسود مقدار په نظر کی نیولو سره د خلکو هیله ترسره کړي اوبخنی وخت باید پرتسه د پیسویا هم په پیوي عادي تحفی قناعت وکړي. ما د دوه سوو کړشو څخه زیات برته د حق الزحمی له اخیستلو څخه د خلکو په خوښی کی گډون کړي چی بخنی وخت صرف د ((تشکر)) کلمی سره اوبخنی وخت د پوي عادي تحفی سره بیرته کورته ستون شوي هم د دې جملی څخه به زه تاسی ته د یوه واده قصه وکړم یوڅه موده د مخه یونفرخوڅو واري راغی چی باید د هغه د واده د محفل سندره غاري اوسم. واده یی په کورکی و. سره له دې چی مایوڅه نسور مضر ونیت په هماغه وخت کی درلو د خوبیا هم ورسره می ومنله. د سهار د نهو بجو څخه مو تر دوه بجو پوري کسرت ورکړ. واده ختم شو. - میلنولغاوي او زوم سره خدای -

زه یی کلک په غمز کی ونیولم. - د موسیقی تر پدې ته موڅه د ول گام کښینود؟ - زما پلار پولوي واغونښتل یسی چی زه باید دینی تعلیم وکړم. د کوچنی والی څخه یی زه مسجد (جومات) ته بیارولم اود پنیسی کتابونه به یی راپاندې لوستل. - د کلیو په جوما غونکی طالبان - اوسیزې او هر وخت چی د طا - لباتو زب و غواړي میله جوړ وي اود منگی او کاسوسره سندري وایی چی مابه هم د سندرونه ویلوکی فعاله ونډه اخیسته اود هماغه وخت څخه می د سندرونه ویلو سره مینه پیدا شوه. خود پنځو کالو رابد پخواه می سندرونه ویلو ته

پامانی کوله. پدې وخت کی اشپز راضی او زوم ته یی وویل زما بیسی چی (۱۳۰۰) افغانی کښي راکسره هغه ورته وروشاننی وویل ((اوس ما سره بیسی نشته. سباته به یی هر کړم)) خواشیزونه منله اوبیسی بیسی وڅښتی. کله چی د اصحنه ما ولیده اشپز ته می وروغز کړ او (۱۳۰۰) روس می ورکړي. بیا زه ناروي اوزوم ته ورنز دې شوم اود واده مبارکی می ورکړه اوزوم ته می وویل ((ما وڅښی چی ستاسی واده ته می کلان ندی راوړي زما د سندري د خپل واده تحفه وگسی او تاسی ته د خوښی نه پک شریک ژوند غواړم)) چی پدې وخت کی د زوم سترگی د اوتکو پکی شوي او



داسی وجه کلکه ملا تر لې ده او د راد یوتلویزون سره می همکاري پیل کړیده. چی تراوسه به تقریباً (۷۰) سندري په راد یو او (۴۰) سندري په تلویزون کی لسم. - تاسی خپلوسندرونه د کومشله مرانو شمرونه او کوم ډول شعرو خوښوي؟ - هغه شعر چی په ساده ژبه اود خلکو د ژوند واقعیتونه او دردونه پکی منعکس شوي وي زما خوښیزې. مابه خپلو سندرونکی د لایق صاحب، باجزي، گل باچا الفت، افترا صاحب اود عینو نورو شاعرانو شمرونه ویلی دي. پخپله هم کله کله د عینوا احساس اود درد تر اغیزې لاندې شعر جوړوم. لکه یوه ورځ هد یوي ته تللی یم هلته درې بنس اودرې غلور سر بېري ماشومان یوقبرته راغلل. بنه یوه ژن الاس پوري کړ او پوي بنس چی د ژوند ناخوالو ورته بڼه ژیر او - سترگی مر اوي کړ یوي په سر خاوري یاد ولن او همدایی ویل چی تاڅه د جمعی په ورځ ما - شومان سیل اوساعتیری ته بیول. او همیش به دې هغوي تازول. زه اوس بچوته څه حوای ووايم. او پدې کی ماشومانو هم د ((بابا بابا)) ویلو سره په نارو اوترو اپیل وکړ. د دې غمجنی صحنی لیدلو زما په احساساتو پره اغیزه وکړه. پداسی حال کی چی زما د سترگو اونکی بهیدلی قلم او کاغذ می را واخیست اود اشعر ((بابا بابا)) ناري وهی تارانه غواړي. د شعید ماشومان ژار یی)) می ولیکه. کله چی مقری صاحب خبره دې بحاي ته راوړسوله په سترگوکی یی اونکی تاري را تاپي شوي. ما ژر - د شبد ل کړ اوبله پوښتنه می د ل پاتی په (۶۲) مخ

آیا

مردان

باید

آزمایش



آپارهای هادی رشدن او به حقیقت خواهد پیوست. متاسفانه با روی مضمونی همچگونه تضمینی بعد نیال نند آرد.

با روی مصنوعی تخم ماده در داخل تیوب آزمایشی

نشوند؟

این دوگانگی هاد را فوش پروفسور لیونوف زنده گی شانوار داخل تیوب آزمایشی آغاز کردند.

مترجم: ستانه

اگر موضوع تبدیل جنسیت مورد علاقه تان است این گزارش را بخوانید!

آورده شود که در عمل بعضی تبدیل
گردد.
در واقعیت امر، این یگانگی
راه حل برایم است. از نقطه
نظر آمیند و کرا نیولوجی، ارگانیزم
مرد نسبت به ارگانیزم زن خیلی ها
مقاوت است که بدین ترتیب
جنین قادر به رشد و نموی عادی
در یک محیط غیر طبیعی از نقطه
نظر کیمیای حیاتی نخواهد بود.
خون زن و مرد مخلوط هرمونهای
جنسی ((مخالف)) عمدتاً تیمتو
سترون و استرواد یول می باشد.
توازن این هرمون ها مسلماً در
مردان بطرف هرمون جنسی
مردانه و در زنان بسوی
هرمون جنسی زنانه کشانند.
میشود. علت اینکه چرا مرد را برای

اند زیرا این پیشنهاد نه تنها
مشکلات طبی را دور برداشته
بلکه برایم های اخلاقی و روانی
را نیز بدنیال دارد.
بعقیده من، زن و مرد باید
کاملاً خود را متکی به قوانین
طبیعت بیندازند. گرچه بعنوان
یک دانشمند، میتوان اظهار
نظر کرد که جراحی، کیمیای حیاتی
طب داشته جنین شناسی نه
در آینده های خیلی دور قادر
خواهند شد جنین انسانی را
در خارج از محیط طبیعی آن رشد
دهند که ممکنست این محیط
حتی جوف بطنی مرد باشد ولی کاملاً
مخالف عقاید عمومی، این کار
مستلزم است تا مرد به طریقه ای در

بطنی مرد و تلقیح تخم ماده را
شده درین رحم را مورد بحث
قرار داده است.
متخصصین طبی در مورد
این پیشنهاد هیچ احساساتی
ارزیابی های گوناگونی بعمل آورده

مجله شترن المان غرب مقاله
ای را تحت عنوان ((آیا مردان باید
کودگانی بدنیال بیاورند؟)) به
نشر برده. درین مقاله امکان
تعویض رحم در داخل جوف

سه لحظه در سه تصویر



جنین (پلاستنا) بازی میکند و این عضو خاصیت که بعضاً به میانجی روابطه میان ارگانیزم مادر و سیستم های کاملاً مغلّق بیولوژیکی جنین در حال رشد عمل میکند. در طول نه ماه آبستنی این روابط بصورت دینامیک یا بالقوه تغییر می یابد. در چند سال آینده هم امکان آن میسر نخواهد بود تا چنین يك ساختمان مغلّق و پیچیده ای را بوجود آورد که دارای ارتباطات مستقیم و رجعت پذیر باشد.

هرگاه شوهر عقم باشد طب امروزی تا يك حد و دمعیّن می تواند زن و شوهری را که امکان کند. بعضاً در چنین وقایعی می توان با مداخله جراحی یا - تدوئی هورمونی به آنان یاری رساند. در حالت عقامت مطلق یگانه پاسخ القاح اهدا شده مصنوعی است. در نتیجه، کودکی که در چنین يك خانواده بدنیاً می آید از نگاه ((ارتباط خونسی)) صرف با مادر وجه مشترک دارد که در جریان رشد ونموی کودک - موجب ایجاد يك سلسله برابلم های روانی، اجتماعی و قانونی خواهد گردید. ولی تجربه نشان میدهد که در چنین موارد (کمک های طبی) اکثریت همچو همسران با برابلم های غیر قابل حل روانی و اخلاقی مواجه نمیشوند. طب امروزی به زنان و شوهران بی کودک بیشتر از این کمک کرده نمیتواند.

- در واقعیت امر، بیولوژیستها نظریه ((تکوین خودی)) را به بازی میگیرند. هرگاه تخمه ماده تحت تاثيرات مشخص فیزیکی - کیمیاوی قرار گیرد، در مطابقت خودش - با محیط عمل میکند و با گذشت زمان به يك ارگانیزم جدید تبدیل میشود. همچو ((آبستن)) بدون یاروئی آزوئی تجربه درد و جنسه ها، خزندگان و برندگان حاصل شده است ولی تا امروز در باره همچو وقایع در دست اندازان هیچ بقیه در صفحه (۹۵)

ناشی از التهاب لوله های رحمی ممکنست موجب بسته شدن آنها گردد. بعد در حالت آبستن خارج رحمی زن معمولاً لوله های رحمی را زدنست میدهند و علت اینکه چرا در واقع حمل خارج رحمی زنی را به نازائی غیر قابل معالجه کشاند، همین بود. اکنون دیگر طب قادر است در چنین وقایعی کمک کند.

باور شدن تخمه ماده را در خارج جسم به خاطر دام که از خود بیدار گرفته شده بود هنگامی که تخمه ماده القاح شده یا باور شده به برانگه شدن افراز میکند، به رحم منتقل میگردد. در آنصورت، مرحله بعدی حاملگی بطور نورمال مطابق خواست طبیعت به پیش میرود. در سن روش اغلباً ۲۵ فیصد پیشرفت حاصل شده است. این تحقیق و افکار عالی بایست ادامه داده شود زیرا در سطح جهانی در حدود ۱۵ فیصد همسران نسبت نازائی از داشتن کودک محروم اند و در اکثر موارد علت نداشتن کودک را بیماری های زنان تشکیل میدهد. ممکنست در بعضی حالات، آبستن برای يك زن ممنوع قرار داده شود، طور مثال بعلت بیماری قلبی. در اینجا نقش ((مادر موقتی)) توسط يك زن سالم میتواند مطرح بحث قرار گیرد. همیشه جنین وقایعی قبلاً وجود داشته است. خواننده شایسته تعجب نکند که ساده تر نخواهد بود جنین را برای تمام دوره ماهه در میان شیشه آزمایشی در لابراتوار رشد داد. متأسفانه این مسئله هنوز هم خواب و خیالی بیش نیست. ما بخوبی میدانیم که در وقت کامل میدانیم که کدام مواد و چه مقدار و ترکیب برای رشد ونموی عادی جنین لازم است ولی با آنهم طبیعت نسبت به آنچه دانشمندان دریافته اند بعراّب مغلّق تراست. در مرحله رشد ونموی داخل رحمی، نقش عمده را برده بیرونی

انجام وظایف مادری باید اما نه ساخت، اینست که این کار مستلزم اصلاح وضع هورمونی یا بعضاً رت دیگر کشیدن بیضه ها بشکل طبی یا مستقیم است که در نتیجه ان خواص ثانوی جنسی و طرز تلقی فکری و نیز دستخوش تغییر خواهد شد. در واقعیت امر، تولد کودک بوسیله يك زن انجام خواهد پذیرفت.

گرچه ساده تراست تا تخمه باور شده را در جوف بطنی زنیکه نمیتواند بطور طبیعی کودکسی بدنیا بیارد، برورس داد، ولی در آنصورت ضرورتیست ارگانیزم زن را اصلاح کرد. کافی است جای مناسبی را برای گذشتن جنین آینده انتخاب کرد. حتی درین مورد نیز برابلم کاملاً بشکل مغلّق باقی می ماند، زیرا در يك جا زمینه برای رشد ونموی جنین مساعد نخواهد بود و در جایی دیگر چنان رشد خواهد کرد که انقسام حجروئی غیر قابل کنترل مانند تومور خبیثه اعضای حیاتی مجاور طور مثال، مجاری خون را - متضرر و مختل خواهد ساخت اینک این برابلم بالاخره راه حلی پیدا خواهد کرد یا نه، البته تنها علم طب در آینده قادر خواهد بود به آن پاسخ ارائه کند.

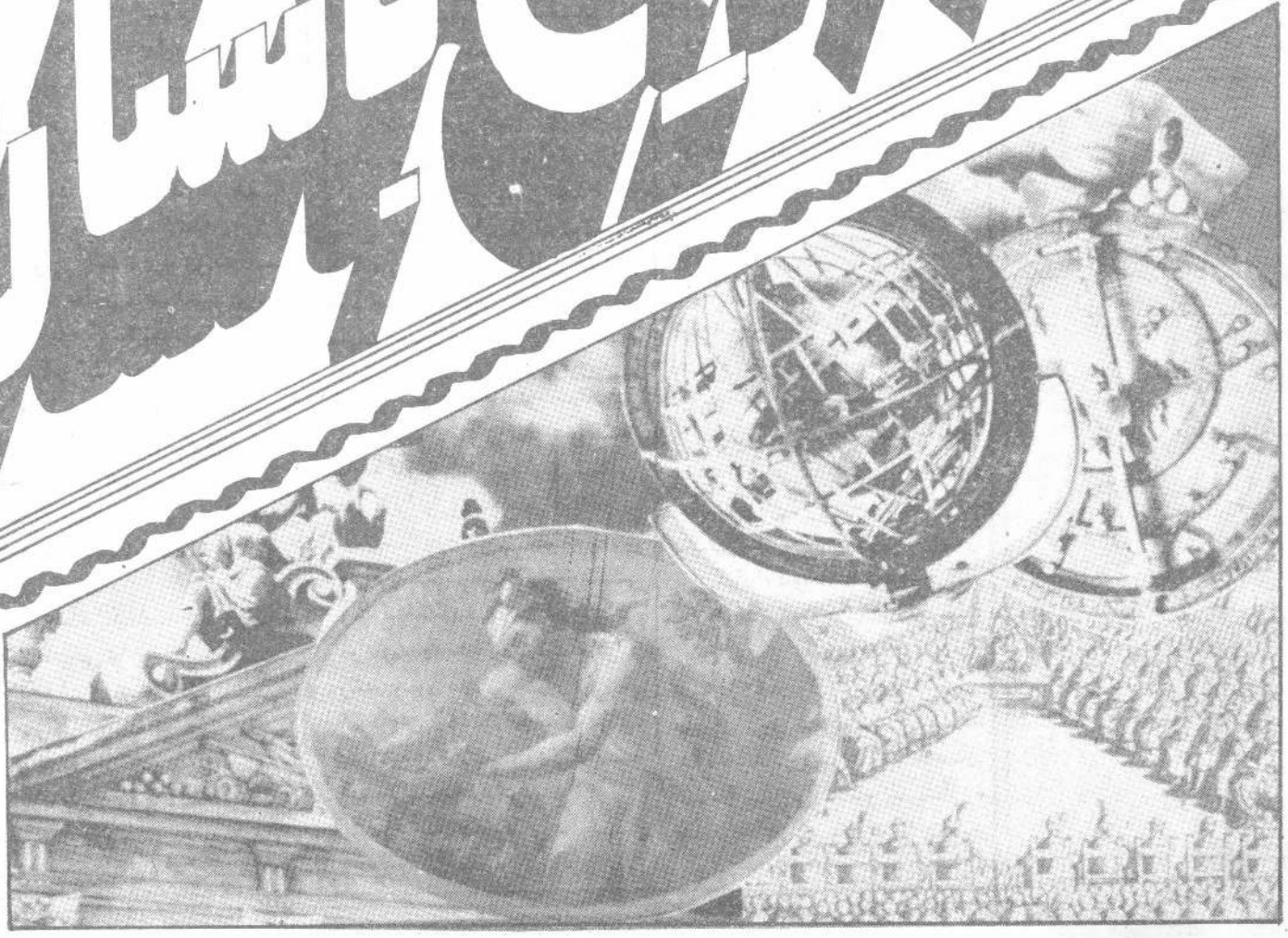
برای آنکه مردانی که قلب شان به خاطر مادر شدن می تپد تمام آنچه را که بایست برای آنها توصیه کنم اینست که نیازی به تدوئی اندک ندارند. معالجه بیماری های نامائی امروزی در زمینه کمک زیادی می تواند انجام دهد. در غیر آن بایست راه حل ((تغییر جنسیت)) مجله ششترن را در پیش گیرند.

از جمله انکشاف تازه و نوید بخش طب می توان روش جدید معالجه انواع مشخص نازائی زنان را نام گرفت. ما این برابلم را در لابراتوار خود تحت مطالعه قرار داده ایم. غالباً، بعد از يك تعداد بیماری های معین زن نازا میشود. طور مثال، تغییرات



ترجمه از: نیا ضی

استادان تاریخ ما



چگونه میتوان در چینهها نماند و مقلد مد نیت بشری را بازگشود؟
 جریبشینه مد نیت بشری هنوز ز هم اسرار آمیز باقی مانده است.
 آیا انسان ایجاد کردار بر سه امارت مدن بسیار عالی گردیده بود که بعد ها آرام آرام در نتیجه حوادث و تصادمات طبیعی و سایر فیر طبیعی شیرازه آن از هم پاشیده باشد؟
 امروز هر چه درباره گذشته بسیار دور انسانها بدست آمده است اگر کاوش های باستان شناسان را به یکسو بگذاریم (زیرا از همه بسیار قدیم را احتوائی نمی آید) بنا به پاتخیلی و فرضی است و یا آسانوی که جز متجلی از - اسطوره های پیشینان انسان نیست.

بی حرکت می بنداشتهد بحیث کتله که در میان در حرکت است و آنرا ((کره شناورد راعاق اسمان خدا)) می نامیدند.
 در کتاب عهد عتیق گفته میشود که تمام زمین در حال چرخش است. عده از باشندگان آن در پائین و دیگری در بالا قرار دارند. همزمان در یک ناحیه شب و در دیگر روز است. زمانیکه در یک بخش مردم سپیده دم را به نظاره میگیرند در قسمت دیگر آن آفتاب افول میکند.
 آیا این خود منبع فکری افلاطون نبود که بگوید ((زمین جسم کرویست که از چرخش آن روز و شب پدید می آید)) و در یهوه آمده است که زمین جسمیست معلق در خلا که بالای هیچ چیز قرار ندارد.

مردمان امریکای لاتین نیز پدید میشوند. در آسانه های مکسیکو ها آمده است که ((انهاییکه پس از طوفان عظیم جان بسه سلامت بودند. برودد د خویوش افزودند و برج های بلند بنساخت نهادند. ۰۰۰ ولی زبان واحد آنها از هم فرورخت و دیگر نتوانستند با هم بیک زبان حرف بزنند بنا به اطراف پراگنده شدند.))
 در عرصه ادانشندان این نظر را تایید مینمایند که سه قایل زبانی اروپا، آسیای - هند و اروپای آسیای اورالی و التایی دارای یک ریشه مافوق زبانی بوده اند و مردمان واحد بان تکلم مینمودند که اجداد انسانهای معاصر محسوب میشوند. ولی توسیع این مساله نیازمند پژوهش بیشتر است.

انتراکتیکاموجود است که در سال ۱۵۲۲ تهیه و تدوین شده بود. حالیکه این خشکه پخندان در سال ۱۸۲۰ مکتوف گردید. و با نقشه ترکی سالهای ۱۵۵۹ (کاپی از نقشه های باستان).
 بسیار دقت تمام طرح و تدوین شده و جالب اینکه امریکای شمالی و الاسکا با تمام خشکسنگی ها و عوارض طبیعی آن برجسته گردیده است و بل خشکه که الاسکارا پاسا سایر یا متصل می ساخت دیده میشود و چنین استنباط میگردد که آسیای ها از همین قسمت خشکه به امریکا هجرت نموده اند و لسی باید اظهار نمود که این قسمت رفته است. یکی از دانشندان - مشهور امریکایی برونیسور ها بگوید پس از جمع آوری نقشه های در - پانوردی عهد باستان اظهار نموده است که بشریت دارای تمدن خیلی عالی و پیشرفته بوده که بدلیل گوناگون شیرازه آن از هم پاشیده است و غیر آن - تدوین و تهیه نقشه های مکمل جهان از عهد انسان فاقده آگاهی از علوم امکان پذیر نیست.
 انسان باستان و فلزات
 قسمیکه معلوم است برونز از مرکب مس و نیکل ساخته با قلمی بسه دست می آید و هزار سال است که انسان دستکاری های زیبا و برنقش از مس پدید آورده است و لسی در ارتباط برونز باید اظهار نمود که استفاده و ترکیب این فلز نیز در نزد انسان باستان روشن بوده است. باشندگان مکسیکو هزاران سال قبل فرآورده هلی برونزی را بدستان توانای خویش ایجاد نموده بودند.
 تمدن مصر باستان که نشانه از نخستین مد نیت انسانیت برای تولید برونز، قلمی لازم را از کوه های برینه و قفقاز وارد می نمودند و فنیتنی ها برای این منظور راهی دیار انگلستان گردیدند. زمانی اسلها فلزکاری را نومی معجزه و کیمیاگری میدانستند.
 در سالهای هشتاد و نهم - بیلاتین تصفیه شده کشف گردید. دارای قدمت چند هزار ساله. قابل یاد آور است که بیلاتین میتواند در حرارت ۱۷۳۰ درجه و بسا تکنالوژی پیشرفته نوب گردند.
 همچنان کاشفین در امریکایی بقیه در صفحه (۷۷)

الحق تاریخ بشری چنان قدامت طولیل است که به سادگی نمیتوان از کاران گذشته بلکه باید با تیزبینی و اندیشه فرمای بالایی آن مکت نمود.
 انسان متفکر از دیر باز - بدین سوگوشهایی رادرباره - محیط ما حول خویش ام از جهان و طبیعت آفا از نهاده است. دل کوه ها را شکافته، در اعماق - ابحار غوطه ور گردیده و به نظاره کیهان نشسته و تحقیقات خویش را در این راستا پایه گذاری - نموده است که ۳۰-۳۵ هزار سال دور در بر می گیرد.
 بلندارهای پیشینان ما از زمین

در امریکای شمالی قطعات فولادی دریافت شد که ۷۰۰۰ سال قبل تولید گردید

تاریخ باستان از موجودیت سلاحها مخرب حربی مانند امروز حکایه میکند

آیا زبانهای جهان دارای یک ریشه میباشند؟
 در انجیل آمده است که تمام مردم زمین دارای یک زبان و یک لهجه بوده اند. ((و آنها گفتند که شهری بسازیم دارای برج و باروی بلند سر به افلاک کشیده. و خدا گفت: این است بندهگان من دارای زبان واحد و این است عملی که آغاز نموده اند تا آنرا بدین وقفه به انجام رسانند.))
 هر طرف بگردی زبان آنها واحد است و شهر آنها با هم با هم - نام شهر آنها را با هم گذاشت تا هم بیک زبان حرف بزنند و این همان شهر است که خدا بنده - گانش را از انجا بروی زمین پراگنده ساخت.))
 شباهت نظر درباره زبان نزد سوری ها و اسطوره های

چگونه نلفه جهان باستان پدید گردید؟
 دانشندان معتقد اند که دقت در ایجاد نقشه های در پانوردی - در قرون وسطی و شباهت های آنها تنها از طریق کاپی نمودن نقشه های بسیار قدیم عصر باستان میسر بوده است. که اصل آنها در - دسترس ما قرار ندارند. هر چند بعضی از خشکه ها در این اواخر کشف گردیده اند ولی در بعضی از نقشه های وضاحت تر رسم و منشا - عده میروند.
 به طور مثال راه امریکا رانسه تنها از طریق بحر اتلانتیک شناخته خند بل جینایی ها هزاران سال قبل از کریستف کولمب در راه ان آگاهی داشتند. حتی نسخه هائیتی سابق تاریخ حکایت های در این راستا دارد و با نقشه

امروز اگر برسید و شود که آیا زمین کرویست یا حتی کروی که جدیداً پایه جهان علم گذاشته باشد با تعجب خواهد خریدید.
 اما در سال ۱۶۲۳ کلیسای انگیز - اسون روم بزرگ با نشند سالند گالیله را که گفته بود زمین کرویست و در افتاب میچرخد پای میز محکمه کشانید.
 آیا نظریه گالیله واقعا ابداع در استرانومی بود آمدت ها و هزاره ها قبل در کتب و نسخ مقدس هند، مصر، شرق نزدیک و امریکا از کرویست زمین سخن رانده شده است.
 مصریان می گفتند که زمین مثل سایر سیارات: زهره، زحل، مریخ، عطارد و غیره از زمین قوانین متابعت مینماید و افتاب را که اروپائیان تاد بیزمانی جسم



کارکوي . هغه له سینما څخه د خپل تقیاً عدد خبرد تایید او یا رد د پوښتنې په جواب کې داسې وایي : ((زه لا تراوسه دویمزه زور شوي نه يم چې تفاعد وکړم هرچا چې دا خبره کړیده یوازې کارواغ یی ویلی)) هغه د مخکې خبرې په دوام داسې زیاتوي :

((زه فوارم یوازي اوسم او د روحانیت په لټه کې اوسم . یوازي په سینما کې کار پوځاقته دي . زه زیات د ((پوځا)) په باب فکر کوم هرما بنام لمان د خوب په خونه کې بند يم . د خوښی د کونې څلورو لورته می هنداري اپنودل شوي دي اوزه خپل لمان په هغو کې ونم د خوښی فضا خوشبویه کوم او نم بوتل ورسکی په سر راوړم . گډ پیژم او

((زه باید تاسی ته ووايم چې د کلیوالي بنموند نقش له لوبولو څخه می حوصله تنگه شویده . تاسی پوهنيزي څوک چې له بڼه څخه موی فلا کوي . گټی خوري اود - ستگر محمکه وال په وړاندې بقا - ومست کوي څه حال او روزگار به ولری))

خبرې اتري دوام موس او هغه تینگارکوي چې یوازي د فینتلواوړد د رنوکسانونقش اجرا کوي ووايي : ((زه نه فوارم چې د د پکړو پیوه برخه اوسم)) هغه په ناخوښی سره زیاتوي : ((سره لدې چې د پیسو انداز می نه پوهنيزم خوښی کېدای چې مینه په پیسو واخیستل شی))

((سري د پوي)) خپلو خبروته

څوړوکی

د کوانگ فو تهرین کم . څرنگه چې زیات څښم نوهیسه مست يم اود ا می عادت شویدي . لکه څرنگه چې می ورته وویل فوارم له لمان سره اوسم))

د بهالگ په هوټل کې د ورمنی مهال ویش له عملی کولونه وروسته د دلپ کار . د یوانند او راج کپور په شپوه کارونوته ورسید . پس دي بهیرکې د ایرکتر ((انیل شرما)) د ((حکومت)) فلم په بری سره داسی په خپل روپیل وکړ :

((د اریزم چې سینماونکولای شی . د رویتانفکرانولپاره د هنسی مواد برابرکړي . یوازي په سلوکې - لس لیدونکی شته چې فلمونه په کورونو کې له وید پوڅخه په استفادې سره گوري . زه داسی فلمونه هم جوړم چې د هغوي خوښی شی))

اسی دوام ورکوي : ((بنایي د نورو بنموندکونولپاره کاروکړم - وروسته بیاباده کم اود ماشومانو په روزنه بوختیم)) هغه - فیلسوف ډوله دوام ورکوي : نه ((هره بنمعه باید د خپل ژوند ا یوي برخی ته سروسامان ورکړي)) ((سري د پوي)) چې له خپل کار اووظیفی سره خاصه مینه لريد - هغی په باب داسی څرگند وي :

((تاسی هم کولای شی تمشیل وکړي . تمشیل د الفبا په څیر نه زده کړي . زه په هڅ تهریولو میتود باورنلرم . زه باورلرم چې تمشیل کول د ماه اخیستلو په څیراسان دي))

اوس ((سري د پوي)) په خپل حال پریز د وړاونه ((رجنسی گډ نته)) هغه چاپسی نمو . چې په فلم کې له هغی سره پوهای

زیات ارزښتناکه ښکاري . د خلکو په گټه گونه اوتیل ماتیل کې د پوځا - شوم د سیند لوري ته زغري د - زغورنې عمله هغه نژدې رفکونو ته لږ دوي . خویدي حال کسی هم د ماشوم کورنی له ((سري د پوي)) څخه فوارې چه له هغوي سره - یاد گاري عکس واخلي . رامسی پیوه شپه له لیونتوب څخه لیري شو . کشمیر - د هغی ښکلی شنلی . د هغه جهیل . د کاج هسکی ونی می اود سرو انگیولرونکی خلک می - د سینما په پرده تصویر کړو .

د (Farishtay) د قلم کارکوونکو د خلکو د خوښی لپاره په موقتی توگه له شوخري اوجگري - څخه لاس واخیست او د هغه پسر معای د نجونواوهلکانو فبرگی سندري اونخابیل کړي . گټه گونه زیاتيزي

په تیر اوړي کې کله چې د - کشمیرد فزونو د هسکو څو کواوړي اوبه کیدي . اوبه د روتراکتسته کیدي اود میلی معای ته بهیدي شپنوخپلی رسی پوولی اوسونه د ماشومانو په څیرله پوي خواپلسی خواته د انگوته وهل او اوازونه می په روکی انگازي کولی . د د فلم جوړولو په پوه واحد کسی شپز تنه فینتلی کسان ترسترگو کیدل چې لمانونه می ((گوریل)) بلل . د هغو په مینغ کې خواسونه اونوري بیلگی چې د تویک د پزاویا د لاسی بم د جاودنی په وخت کې کولای شول پروت وکړي . هم یام لمانته وړار وه . د هغولسه لیدلو څخه انسان داسی گومان لري . کاوه چې گواکی تول می بیسره -

د کشمیر په

د ذبح الله تبار

او ورپه د آسمان نیلی فضا پوښی د تود ونی د رجه لور پزي ((سري د پوي)) د سایه بان لاندی اوسیده کښینی اود د وروښونو د پستی له مینعه د ارازملخري را باسی :

((ایا پوهنيزي ماچي تراوسه په دوه سوه فلمونو کې کارکړیدی دي نتیجی ته رسیدلی يم چې خلک یوازي فوارې چه جگر ه اونخا وگوري هغوي هنرنه فوارې سره لدې - چه زما خوښيزي چې د پوي بنسی نقش د هغی په واقعی مانا ولوبوم خود اکار امکان نلري . که چیري زه فوارم د پوه بڼه نقش لپاره - خپل چپ مټ ((ستیاجیت رای)) ته ورکړم . خو ستونزه پدی کې ده چې هغه هېڅکله نه فوارې چې داسی یو نقش ماته را کړي . محمکه د هغه فلمونه نڅا اوسندري نلري))

((سري د پوي)) ادامه ورکوي :

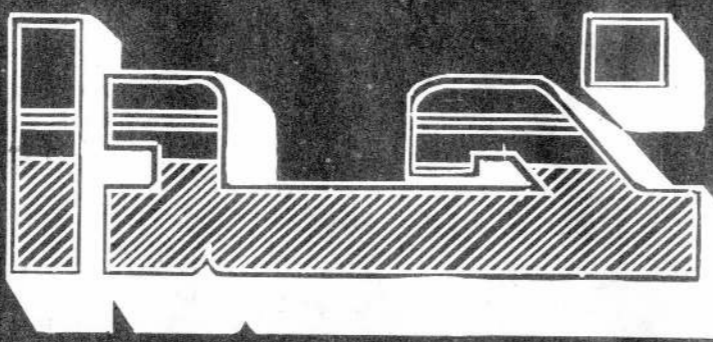
خود همالیا پراخه آسمان می له ستوروخه مفهوم لري . سره لدې - چې د (Farishtay) د قلم په آسمان کې لکه د درمند راو - وینود کهنه په څیر ستوري ترسترگو کيزي . خو زموږ د بحث موضوع ((سري د پوي)) د دغه آسمان ښکلی اوطناز ستوري دي . ((سري د پوي)) جگر ه کوي . ناخسی اوخپله رینه لرونکی لمن څرخوي اود ساحل ترڅنگه کښینی . که لدې موضواتو تیرشو . هرڅوک چې په هغه سیمه کې ژوند کوي . څه دوکاندار او څه د اداری امر څه سوداگر څه کسبگر . څه کار - دار څه بیکار د تولوسترگی په ((سري د پوي)) پوري گڼو شوي دي . دا وړي په تاو د موسم کې د موی د سر و او پورهاید خلکو په کتابچو کې د سري د پوي لاسلیک



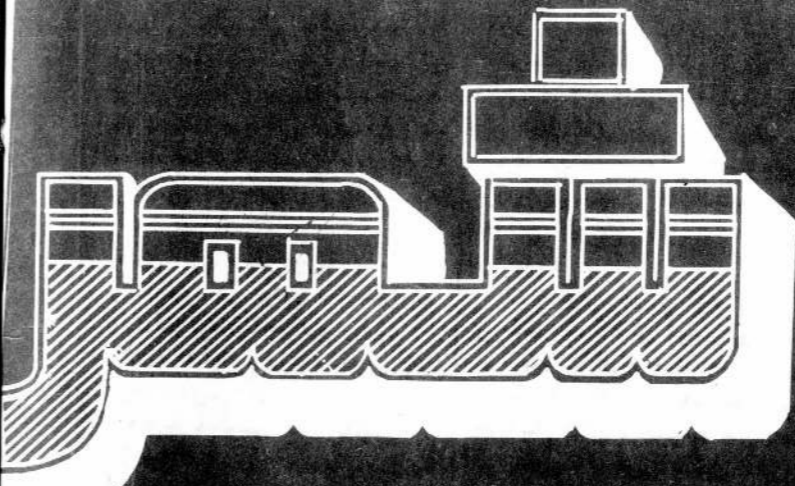
نشیب نهاد . پشتش خمیده بود .
(خدا یا ! بار تو بردن چه سنگین است !)

زمین زن بود - دست ورز میخواست و تخم . جزاین یاد او همه فراموشی بود . از نوزاد میشد - در فرداهائی بی دیروز . . .
و در نواوی اش هر روز زایشی دیگر بود . زمین دوشیزه مادر بود پیشانیش پاک از هر گناه که برداشتمش نشست . و اینک بود تی ها در جهان بود ، هر زمان انبوه ترورنگین تر و بلند تر ، و مرگ با زندگی آشناتر ، دمسازتر . زمین باور بود و شکیبا ، فروتن . و نوح را فرزند زادگان رسیده بودند - دختر و پسر . و خدایش گله ها بخشیده بود و خرمن های گندم و دانه سوار زن و هرگونه سبزی و میوه ای در مالیزه گرد آرد چادرها که بر تپه بود ، تا فرود دست و این شهر خدا بود ، هر سال اندکی گسترده تر و مردم در او افزونتر و نوح پیر بود ، - درونش واریز مرگ و گناه . و ترسو نفرین که یاد داد او زنده بود . و آن پتیاره عالمگیر ، آن چل روزو چل شب هول که بهلوی چشمه ها شکافته بود و روزن های آسمان گشوده . و پیشانی بلندترین کوه ها را آب تا پانزده گز فرو بوشانده . و زمین در خشم خدا هلاک شده ، با هر چه از جانور آدمی و درخت و گیاهش که بر پشت و کشتی که بر آهای بند - گسسته می غلتید ، سرگردان ، پامشتی بلا زده مرگ اندیش که در پناه رحمت خدا بودند . و سوارنداشتند . و چه ناروائی ها در این کشتی امان میرفت و ستم ها ، - که زمین اگر در کشاکش مرگ بود ، نفس آلوده اش زیر سقف قیر اندود و همچنان میوزید . و نوح میدید و پیش از همه بر خود می نفست . شرم داشت . میترسید - بر جان این تنی چند زنهاریان که اینجا و هر جا زندانی سرشت خود بودند .

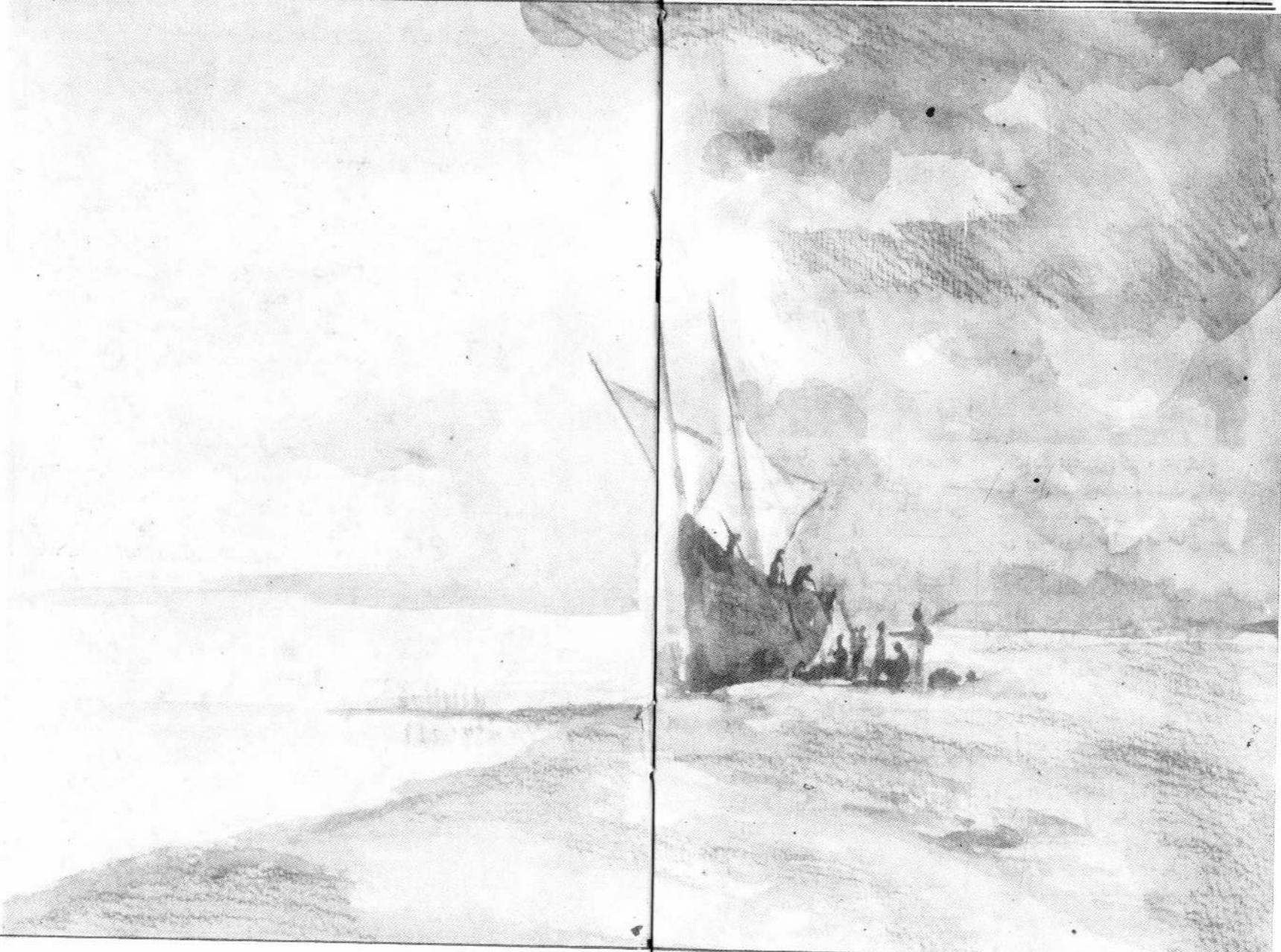
(خدا یا ! خدا یا ! تو خود خاک را ستکار آفریدی . بسسه هرستمن مگیر !)
و خدا در خشم خود خاموش بود ، و در غرش باد ها و خیزاب ها و نوح را در دل ازگشته ننگ بود ، که بوی درماندگی از آن می شنید و همد استانی . و نیز فریاد داد خواهی غرق شدگان : چرا ؟ چرا ؟
و مرد خدا چه میتوانست کرد ؟ به خدا پناه میجست و رهائی میخواست - نه چندان از طوفان و مرگ ، که از اسداری زندگی - این بد لگام توسن هرزه بو ! و خدا این آخربه فرخوش رهایی فرمود - خجسته باد نام او ! - و زمین زیر پای فرزند آدم زنده کرد و باروز و اینک نوبت همه نعمت ها که نوبت نداد . بود . و نوح آن روز میدید که زمین در رانش خدا آرمیده است ، با همه زیبایی باز یافته اش - خشنود و فرمانبردار . و آن روز . . . آن روز زندگی سرود خوان خواهد شد و آسمان را با زمین پیوند خواهد افتاد . و خدا در خلوت فرزند آدم خواهد نشست ، چون آفتاب از روزن . این پیمان نوح بود با خدا ، و او استوارش میداشت و بی دغه هزار امروز را ندای آن خواست کرد . همچنان که دیروز را ، با چنان سردی و سنگینی . . . اما ، پس از شصت و اندی سال که برون گذشته بود ، میدانست که با خدا ایمان بسر بردن هم کار خداست ، که راسینه تنگ است و نفس کوتاه . و چه توان دانستن ، بدین فرزندان که گول بودند و فراموشکار ، و راه های خدا که بر پیچ و خم بود و یاریک . . . نوح این نبود . میترسید و بناهی جز به خدا نمیدید . و بدان که خدا این دریابد ، بسر نماز و قربان می افزود :
هر روز در بر آمدن آفتاب ، شهر خدا بوی کند و عود می شنید
لطفاً صفحه برگردانید



نوشته ۱۰۰ بهائین



داستان کوتاه



برهنه پیش رخسندگی هموار آفتاب ، زمین غریق بود از آب رسته . و روزه نشیب سوگوار دست ، نوح ، بیخبر خدا ، تنها نگران به خاموشی بیکران .
اینک پیروزی د یورس او . اما چه میتوانست کرد ؟ چشم پسرش به ویرانی خود خواسته امختگاری نداشت . دم به دم ، در گریزی سرکش ، اندیشه اش او را به گذشته نفرین شده میبرد ، - باغ و کشت و شهر و روستا ، مشغله مردم ، گله های در چرا ، کاروان های در گذر . همه جا سرود ورق و جنگ و ترس . خنده و خون و فریاد و سوز زایش و مرگ . زندگی . . . فرزند آدم در خود ریشمه میدواند و در زمین . و زمین او را پس بود وستان پر بارش . و خدا وند خدا که در آسمان غیرت میبرد . . .
نوح قم را به یاد آورد ، و آن ریشخند و از سالها و سالها . همه چون خوابی براو گذشته بود . و اینک بیداری ، هولناکتر از آن خواب .

(خدا یا ! جزیه چشم توام تاب دیدن نیست . دریاب !)
و چشم خدا چشم کینه بود ، این دم سیراب گشته و لکها به هم آمده . و نوح در هراس خود تنها مانده . میدید و به دیده باور نداشت . (کاش فرزند آدم کور بود !)
و نوح ، بیخبر خدا ، برخورد لرزید . پشیمان بود ؟ نه - خدا د اوری میجست ؟ - هرگز . خدا خواسته بود و او هم - که او مردی عادل بود و با خدا راه میرفت . (تورات - سفر پیدایش) اما خدا بر جاود انگاری راه میسرود او ، فرزند آدم ، یاد روزکاب زمان نداشت - این مرکوب لنگه . و نوح اینک تنها بود ، تنها با زمین برهنه بیسوه مانده ، که نفرین و ریشخند بر لب ، او را به خود میخواند . و نوح را بر این روسی دشمن داشته ، که زمین پس از آن او بود ، دل میسوخت چه سبز و بارورش دیده بود - آرزو خیز و کام بخش ! و چه اکنون بیکس میدید و خاکسار ! و ناخواسته ، لعن و دشنام دیرین بر زبانش لعن برکت مییافت . و هم از یاک دل بود اگر برکت خود بد و سباز میگشت :

(خجسته باد نام خدا ، که از همه تبار آدمی نوح و فرزندانش را بر ستگاری برگزید و وارث زمین کرد !)
و نوح بر راست خود به چادرهای روی تپه نگرست . سه پسرش با زنان خود آنجا به کدخدائی بودند ، با کودکانی گرسنه ، ترسان ، و حشی خو . و از دام ها هر یک جفتی ، لافر ، باستان های نیم خشکیده و پهلوهای فرورفته . و این شهر خدا بود ، میبایست باشد - اگر چه امروز حقیر ، چون دانه آرزو . و این پیمان او بود با خدا ، و نوح استوارش میداشت ، که او مردی عادل بود و با خدا راه میرفت . اما پسران ، پسران ! . . .
(خدا یا ! امانتدار تو این جوانانند ، خام و ناتوان . تا چه کنند و تا چه کنی !)

و نوح در دل برایشان میترسید ، که فرزند آدم غافل نبود و دشمن بیدار . و نوح میدیدش ، آن رانده را ، زیانکار و ناگوار - همچنان که از آغاز در هشت خدا . و باز ، با دم افسونگرش ، در دشمنی چه نزدیک ! بسا هم نزد یکتا خدا در دوستی !
(خاکم به دهن ، اه ! . . .)
و نوح سراسیمه گشت . شیاردردی بردنش دوید . سر به آسمان برداشت . روشن بود و گنگ - خنده کار . به کوه و دست نگرست . خاموشی . نوح در تنهایی خویش خود را غریب یافت ، - برسان کودکی کم کرده مادر . چشمش به اشک نشست . رویه

بقیه از صفحه گذشته

و به گاه نمود رفتن با سرود انابه در خواب میرفت. نوزده آدم گناه
بر خود میگرفت و به عدد بیسی می آمد.

*

زمین گرمای آفتاب بود و بوی آشنای پستان ماده گربه ای تن
به آفتاب داده و چکان در او آویخته ...

و اینک پستان زمین به هزاران رگ روان بود. زمین در نوزده
آدم میگذاخت. خاک خون میشد و خون دیده به روشنائی خورشید
می گشود.

و خورشید بر شهر خدایه دوستی بر میخواست. آسمان بخشنده،
روزها بر همه و تکابوی کار، کارها بر او میزد و خرمن های دشت
زین. بازمی شناخت بدختری و آینه ای.

و دختران شهر که چون گل بردن زمین بودند، روح بند برای
زمین بودند. و سگ در نیمروز خواب زده یا مهتاب شبان، گوش
بیشه و گشت و کفاس می شنید:

((لبخند تو، ای بسه، شکوفه سیب است و دانه خوشبوتر
از سیب))

((به چشمان درشت سیاهش هر اسبان نگاه میکند. پوست
پرشانه ها و سر زانوانش می لرزد. و تنوع، آهوی دشت، بسه
آبش خورشید من می آید))

((بنشین راه ناخن شیار کن، تامل، نیشم بز، انگینت را
شیرین تر خواهم مزید))

و تنوع و بسه و تامل، رفقه و سازای و دیوره، و باز بله و محبت
و داده و دیگر دختران شهر خدای، هر یک زینده و بدرام نواز دیگر،
چون میوه های نورس باغ بودند، - نته دست و نگاه رهگذر و
نوح، رهگذر بچ که چشمش در مه غروب می نشست، نیز می دید شان
در حاله ای دور و شفق گون. و مهربی حسرت آلوده در دلش
می جوشید که تلخی کوکارت و استنطین داشت. و مرد خدای، جانفش
در تلاطم آشوب می افتاد:

((به خدا میگرم از شما، دختران شهر، که رخنه دیوار
دین خواهید بود و معبر سیل آتش))

و نوح روی میگردد - از تاب آتش - ، که میدید و میدانست.

همچنان که آب را دیده بود و دانست، و یادانش خواسته.

اما - وجه دردی و درخشندی [دانستنش امروز همه برهنه بود
و پروا و ترس و لرز، که مرد خدایه نردایش از دیروز میگذاشته و دیروز

شکستی کلان بود سدر نبرد بیوه و بر بیخوده، که زمین ناچار
جزیه راه خود رفتن نمیدانست. و شکست همچنین در جان او سوده

که دیری بود تا از حضور خداسترون مانده بود و از سخن شکست
هندش. و اینک زمین بود که با جایی وی سخن میگفت، - ایمن

شمارها که سینه خاک میکشافت، این گندم و جو که دانسته
می بست و این شاخه رز که لبخند خورشید در جام میکرد. و نوح

به همه تن خویش بدان دل بسته بود، و به دیوارها که در شهر
برس آمده، و بر چین ها که بیکران دشت را در پهنه می کشید،
و آغل ها و اصطبل ها که ملکوت خاکی نوزده آدم را بنیاد میکرد.

*

((دینه، دینه [خون من و گرمای غروب من] بیستداری
بامداد دور من [خدایا، بدان لبخند خورشید دارو نگاه

گهزان، چه زود میگذری]
((خوشاتو، دینه، که می شنایی و شتاب نمیدانی [و نمیدانی

تو، ای دینه، که قدم های بیرون چه شتابکار است و ناشکیبایا.
بیادستم بگیر و درنگ بیاموز، عمر من]

((خوشا، خوشاتو که تنهائی نمیدانی] و نمیدانی تو، ای دینه،

- در پستان کود کیت - که زندگی راه سنگلاخ است بر بیابان

تنهائی. و تنهائی، دینه، در راست، که ترس و رسیدگی هم دل -
راسته و درون دیوان آشنائی. و تو آشنای منی به جان، دینه،
هم پیش از آن که خود بوده باشی. و خوشی است، خوش است این
مرا گفتن و باز گفتن.

((خوشانگاه تو، دینه [خوش از زبان گم و جلال تو، و آن گب
زدن و زود گذشتن و فراموش کردن] نسیمی در برگهای چنار

افتاده، چین بردن آنگیز نشانده و رفته در آفتاب سیزه ها خفته.
((دینه، زیبای من] خرد در تو زیبایی است و هر چه بگویی

و یکی خرد گفته ست و کرده، بی آن خود بدانی. و تو، همایه که
ندانی.

((در تو، ای دینه، مهربانی است، و نرس و بخشندگی
شکونه های بهار. و من بر تو میترسم از این مهربانی، که یاتو نیاید

یاتو یا و نیائی. و آن روز، دینه، چه دردی مرا چه بینوائی
حهان را]

((دینه، شب یاتو بر من میدمد و میدانم که خواهم فرسو
برد، و تو اختر آسمان خواهی بود. خجسته باد نام شب]

خجسته باد نام تو، دینه، خون من و اشک من []

سره آسمان در خلوت سنگها، نوح، پیغمبر خدای، میگفت
به درد. و در دردش راستگین نبود. چه میشد او را، مرد بزرگترین

آزمون را؟ کار فرمای مرگ و در هاند زندگی را؟
اینک هر آنچه - دست در دست خدا - خواسته بود. زمین رام

و به هنجار، نوزده آدم با او در خدا، و شهر به آهنگ نماز و قربان
در تلاطم رویش. و - یاد آوری هلاک گنهکاران را - توده فیروان بود

کشتی بر کوه، چون کرکسی گرسنه که رویه نشیب دارد.
همه چیز، همه چیز آن بود که میبایست، سیاس خدای را در

هفت آسمان [و باز نه آن بود - آه، که دل نبود و آن بساور
خدائی.

((کجائی، نوح؟ پای بر چه داری؟ سنگریز برونیک روان []
و نوح، پیغمبر خدای، میگفت، که هرگز چنان نگریمت

بود به درد. و در درد تنهائی بود و شکسته تنه ای فریب خورده
سراب. و بلعجیبی ها و درخشند دیو. و این دل ناتوان گشته

که در هر سایه ای می آویخت. و این دلهره کار ناتمام و فرورختن
چاره یاری که به دست بر آورده ای.

و باز هیچ از این همه نبود، مگر آن یک - تنها همان، خدای،
که نوح از او می مانده بود.

((جز تو ام هیچ نمی باید، خدایا، باز منم باز مگذار []
و نوح میگفت. اما نه همین گفتن زبان بود و گریستن چشم،

که در هفت دل کار دیگر بود. زمین، خواه ناخواه، در اوی نشست
و نوبت شدن ها و بر شدن های بر آمدن نوزده آدم بر سرش خاک،

و راکندن دود و به گناه، و گسستن آسمان ترس صلابی پاکسی
و بالودگی. - آیشی، آزادی ...

و نوح به یک دم فرقاب و سوسه می بینود، و زان پس باز او سود
و پایب آشنای بندگی:

((کدام آزادی، خدایا، کدام؟ یا این هزاران بند اشکیار
و نهان که بر تن خاکی نهاده ای []

مرد خدا بوسه من انداخت. برده ها در او به يك سوزده
ميشد، و گاه آنچه ميديد همان بود که، انوس [ديري بيوش
از آن به آب مييايست داد. ونوح مي شکست و سر بزير مي انگسد،
از سرساري. خود را، نوح از من بزرگ را، بازمي شناخت.
يادها در او ميزيست، - خفته ويديار، که هر يك سخني ميگفت
بزبان او، که ديگر نه سخن جان او بود. ليکن قم، از آنچه ديده
بودند و شنیده، همچنان به سرا برده، افسانه اس ميبردند و سا
خدای نشاندهند. و در داکه به چنان خلوت فروغانک، نوح راه
نمی یافت. روزها براو ميگذشت، در نماز و نيايش، که نه حتی يك
بار دلش يا خدا بود. روز و شبش را شهر فرو ميگرفت، که همه
دفعه بود و تکاپو و ماندگی، و باز خشنودي سرشار آنچه به دست
خود بنياد کرده اي و بر آورده. و زان پس، چون آسمان روشن گس
ايرش ناگهان پيوشد، بدگمانی بود و ترس و سراسيمگی. او ايمن
همه نام خدا داشت، که هيچ نيگفت و خشمش پنهان بود، شايد
هم که نزد يك. و شهر که آسوده ميزيست، يا خدا به آشتی، بر اعتقاد
نوح که سب و سايمان قم بود. ونوح رادل از ترس ميگشافت، از اين
خوشياوري، که او خشم خدا آورده بود، - آب [آب. و آب نوح را
خده بود و خطر، بين از آتش، بين از صافه، بين از شمشير.
بر کاره آسمان، هر سايه اي ابر نوح را نگران مي داشت، و زان
بيشتر، هر ريزش باران. و اي بسا که مرد خدا، جوی دراز
گست، آب چشمه ها انداز ميگرفت و جاه ها و کاريزها، که آب
اگرچه زندگی بود، ميتوانست مرگ باشد و تنگ عذاب. و باز چون
باران گشت ها سيراب ميگردد و آفتاب بدوستی بر شهر برمي آمد،
نوح را نيشيشماني به دل مي خليد، از گمان بد که داشته بود:
((خدا يا، توهمه بخشايی [بر اين پيخورف گشته ميگير،
که نعمتت ميدهی و از نشان خده و خشم در آن مي جويد.))
ونوح اشک مي ريخت و باخ نميخواست، که ميدانست که
تتهاست.



((کس آهوي رنده بودي، دينه، تا به دست مي کشيدم
و توصيد من ميگشتی، بيس روي خدا. ماء دينه، تو زميني، شخم
ناده، که مرغ چاريا در تو ميچرند و فرزند آدم را نصيب از تو نيست.
((نوب بدوستی است در چشمان تو، د ختم، همچنان که در آب
دريا. و مرا از تو نم بايد داشت، مباد که چون آتش و آب دشمن
ترياشی آن را که نزد يکري.
((سخت آواي باد است در دشت: به گوش مي رسد و بفهم
ندارد. چه کند يا تو، فرزند آدم، که تا از بهشتش رانده اند،
هر دم انتظار بيم است، از هر چيز، از هر کس.
((انوس، دينه، مهرت بر من تمام است، بدین شير و
شراب و نان که بر سفره ام می نهی. گوش بره ام تو را، که به علف
من بروي [مرا، دينه به برد باري و نگساري مهان کن، و درد
يديري، - که دردها در من است و خم ها، و بار امید و رستگاري شهري
با من، بدین پشت و بازوي ناتوان که می بينی.
((فرزند آدم بر زمين مي رود، اما روي و ايس دارد، که
او را گله به حسرت سرشته اند. دوست يا من دار، دينه، که و ايس
نگران از راه دور می آيم، و تو در آغاز راهی.
((او [چه ميگويم ترا، دينه، که توتاب من نداری، و نه
بقه در صفحه (۱۲)

مرد خدا، نيايش را، پيشاني برسنگ تفته مي سايد و اشک
ريزان خاک را فرين ميگفت، به غرور که در سرداشت - ايمن
حياب [و کار نه همین بود، که به هر سايش تن مستی خاک در او
ميدويد، - همان که درخت را به ديدار روز مي کشاند و آدمي را فراتر
از خویش.

اما فراتر بنا چار نوح را - بيخبر خدا - بپراه بود و بيگانگی،
که او صري خویش را با سدا ر مرزها شناخته بود و خواسته و اينک
سرگشتگی، که هم در او مرزها مي شکست. نوح به خدا ميگريخت
و راه نمی یافت. زمين به هزار دست در او می ايخت، - خانه
و خانمان، کشت و کاريز، خون و دود قربان، نماز و آئين گشت،
و قم که او در او نشان بود، و در او نش بودند به هر چيز که ميگفت
و ميگردد. و نيز آن سوز درون، آن شادي چشم و آن انتظار
جان، - دينه، دختر شهر، که بر ستار او بود بس از سرگ زن.
نوح بدو از نوزاده ميشد، - به اين دختر نوس که ميش هايوش
ميدوشيد و تا کس هر س ميگردد و به شراب و دس رخته اش می برورد.
((برکت بردست و زيان تو باد، دينه، و بر قدم ها که بر خاک
می نهی، - و من آن خاکم تو را، دينه، به برد باري و شتانی.
و مينداز دينه، که با منت همین رنگ و بالا و خوي و خرم است که
ميناشی، که آن می بينست من که نيز بر خود پوشيده اي.
((و تو، اي کودک من که مرگ منی، مرا ياد دار، که زندگی
در من به دوراهی سرنوشت مي رسد، - همچون پيله که برد و راهی
کم است و پروانه. و بدان، دينه، که راه پروانه شدن زمان تا زمان
حيرت است و گيجی و و ايس زدن و به يعلو غلظيدن، و يك تته در کار
خود تشيدن، و در خود چله نشستن.
((و من چله نشين اين روزم، دينه، و ميترسم به تمام تن از آن
که رود روي من خواهد آمد بنا شناخت، و او مرا سخت ترين آزمون
ر خواهد بود و بی پروا ترين دار. ليکن مرا بس از آن که در او زمين
باشم، دينه، که شدن من بايدم اکنون، نه بودن.
((و چه روزگاري مرا، دينه، بدین پيرانه سر، که در پوست
شدنم نهاده اند و چنين به آتش تو که اخته [وجه خوش آتش
تو ام، دينه، که به همین گواراست مرا و من تا جاودان جامه سبيد
خواهم داشت. و با من، اين نعمت زده، - فرزند آدم.))



شهر زنده بود و من باليد، - نه بر چند و چون زندگی نرسد
و خواست و ناخواست او، که شهر به خدا زنده بود و بازوي بلندش.
و شهر بيمان و بيوند بود و بنا، اميدي در او، هر دم بر آورده و ساز
دور تو برده. و شهر بپرم بود، بدگمان، که بنياد بر ترس داشت.
و ترس سايه خدا بود که فرزند آدم ميرفت، - اين به خطا گرفته
بر التزام بخشوده. و ترس آئين شهر بود، که ياد زمين دانست
و از زمين بریدن ميخواست. و در اين دوگانگی درد و دروغ، فرزند
آدم گناه می آسخت و نهانگاري. روي در مردم، هر کس به بگر بود
و با خویشش ديگر. و نوح نيز، - بيخبر خدا، بی آن که خود
بداند. و نوح آن روز دانست که شراب خورد و در خواب برهنه ماند.
و بيد ايرش از ردل بود و شگفتی و خشم: آن بس که بر او خنديد،
از چه خنديد؟ و آن دو ديگر که شم داشتند و ايس روان بر -
هنگيش پو شانده، از چه می بايست شان شم داشت، که
خدا آدم را - پدر ما، برهنه آمد و جفتش را، در بيگانهی.
و او نيز، نوح، بنا که کدام معاک دروغ و نفاق در خود پانست
که فرزند را بدین اندک بازيگوشی نفرين گفت؟

اشک و درد

د قبايلو شاعر فيض احمد فيض
د هره شمير بينتو ژباړه

موسکا

گلونه له خپلې سر اوي شوي دي
د آسمان اونکې نه را تويي دي
د شمعورنا ورکه شوي ده
اوهنداري ماتي شوي دي
سازونه له غزید وروسته ورک شوي دي
پاي زيوونه ستري شوي او بيا ویده شوي دي
اود دي وروغوخت شه
ليزي د دي شپې نازولي
د دردونو ستوري
پر قهيزي
مخلا کوي !!
اوسوسکا !!

۱ -
دز ((ارهو موهوب))
د فصل ميعاد
چون بود حالت ؟
آواره مردا
دريا روانا
دريا نورد ا
۲ -
اي از نژاد نورو و تيريز
اي حجبی از صبر
افراخته سرتاج تاهر
اي از تبار پولاد وارن سز
د پيشه سبز
چون شد که ره يافت ؟
شبخون با پيز
درد اودرد ا

غزل

تاوي مخ و ته می کوره ، ما وي سترگی به ليمه
تاوي ما وره له پيغوره ، ماوي سترگی به ليمه
تاوي تينگ شه که عاشق يی ، ماوي خه دي به د عاشق کی
تاوي غم دي لورد لوره ، ماوي سترگی به ليمه
تاوي د واره زلفی خه دي ، ما وي هر خه چی ته وایي
تاوي شپه ده تکه توره ، ما وي سترگی به ليمه
تا وي بولي دي فرياد کا ، ما وي درد د بيلتانه دي
تا وي مه کړه آه به زوره ، ما وي سترگی به ليمه
تاوي واوره که عاشق یی ، ماوي وایه زما غوز دي
تا وي وينی اویسی اوره ، ما وي سترگی به ليمه
تاوي خه حال دي پونه ، ماوي پروت م ستا په درکس
تاوي مه بجه له دي کوره ، ما وي سترگی به ليمه

دو غزل از محب با شتر

موا بخواه

بناه عشق کد امين تن است آفتوشت
زلم سبزگی برگشته دفتر هوشوشت
به هر کجا که نظر میکنم ، تویی تصویر
بپاکه سوختم از دوری برو دوشوشت
شريك نم خودت کن ، شريك خوشبختی
مرا ، اگر چه که هستم دگر ترا موشت
هزار قصه ناگفته در زبان من است
کجا ست بخت بلندم ، که بشنود گوشت
مرا بخوان که شرح سبز گوی دشت
تلم شوکت و بختی ومن سپه پوشوشت

۳ -
آواره مردا
دريا روانا
دريا نورد ا
د پدي که آخر
طوفان چها کرد ؟
نه از خدا بيم
نر نا خدا کرد
آتش که بنواخت
باخشم سلی
برروي ساحل
زان ناود برين
صد تخته باره
از هم جدا کرد
وانگه به ناگه
زند يقی د برين
- نخل سترون -
روسوي مغرب
سر بر زمین سود
پاد خدا کرد

با تو به شوشت

بایي نمانده ام که عصایم نبوده اي
د ستس نبرده ام که دعایم نبوده اي
هر جا که شعر بود و سخن بود و سرنوشت
حرفی نگفته ام که صدایم نبوده اي
هدد کی بود ؟ آنکه بيلم دروغ گشت
شهری نرفته ام که سبایم نبوده اي
این خنجر از کجا است که آماج اونم
دردی نجسته ام که دوايم نبوده اي
جز دست تو نبوده مرا حجله اميد
جایی ندیده ام که کجایم نبوده اي
آه اي بهار رفته در آفتوش باد هوا
بایي نمانده ام که عصایم نبوده اي

۴ -
آواره مردا
د پدي که طوفان
آخر چها کرد ؟
د رناود برين
نی لنگری ماند
نی باد بانی
دريا نورد ا
دريا نورد ا
اکون چه مانده است
از باد شرطه
جز آه سردا
دردا و دردا
دردا و دردا

نمونه اشک
مید هد تعلم دل با دروس الفت بود ما
گینه جوی نیست در طبع وفا تخمیر ما
مصرفت دادیم از کفای جنون خاکت بسر ما
در بیابان تو گم شد نسیم اکبر ما
تا مگر صورت بند بود منگی آفتوشت
میچورد نقاش خون و چکند تصویر ما
ما و دل در هجر گاهی آید تقدیر ما
خاک بر سر باد ما را این بود تقدیر ما
چشم ما چون کوه سینه است از زخمی خونی
چشم رحمت بر کتا رنگ راز نقی زخمی
خواب بر گم و نید اند کسی تمبیر ما
محمد امین عامل

کمار! با توام ...

بیوش از اسطوره

از مسعود در ریشی نامی طوطی

ستاره های گلابتونی • بر مخیل تاریک
 و دود فشرده ای که نسیم کلافش را کم می کند ؛
 شب هنوز به نیمه نرسیده بود
 با این همه پیرترها که دیرتر باور می کنند ،
 در کوجه ها کوجه باغهای ما
 صدای دیو شنیده بودند .
 و تو صد دانستی ، ای والا ترین کلمه ، ای روشن ترین
 که بیخوابی شبهای مرا چه ستگرانه تاراج می کند .
 زیرا گونهایم هنوز هم به سکوت عادت نکرده اند .
 و هنوز هم فراموش نمی توانند کرد
 که درین نزد یکما ، در میدان سحله ما ،
 هر روز چند بار صدای انفجار شنیده می شد .

* ای دریاچه روبرو ، دریاچه سلام ،
 می دانم که توبه تر ازین می بینی
 چه بیدادی وزیدن گرفت وجه بیرحم ترازمهیب سیل
 دریاچه هامان را بستند و نامهامان را
 از دیوار کوجه های ناشی ، بائین آوردند .
 اما هنوز هم گل و شکوفه را چون میوه باور داریم .
 و می دانیم که روشن تنها کلمه نیست .

* ای کوجه روبرو ، دریاچه سلام ،
 می دانم که تونیز فراموش نمی توانی کرد
 گردن در آن راههای روستایی و روزهای آفتابی را
 که مساسایه هامان را با خود نمی آوردیم .
 و آن کوجه باغها ، با همه سحله های شداد شان
 بازم بیعالم غم و ترتم قهرآمیز ما را به کوهها می رساندند
 و خنگای نسیم برف را ، از قلل به آلود و نمناک
 در برگ برگ لحظات انسانی ما
 - هر چند نمکانه تراز نمناک -
 چه پاک و روشن زمزمه می کردند .

پرتو سلام !
 آهای ! با توام ، دریاچه بیدار !
 از کوجه همیشه ترین هرگز و هنوز
 آهای . . . با تو . . . می شنوی ؟ بازم سلام !
 وقتی هوا بزرگ فنا ، تیره تنگناشد ،
 بر خیز بازم جامه های گل آلود و چرک زده مان را
 در جویبار ستاره های آفتابی و آبی ،
 از غلظت شبهای بلند و شبانه های باور نکردنی
 پاکیزه بشویم و بمن کشیم
 روی درخت زنده ترین یاد و زیباترین فریاد .
 بی شک نسیم کوهساران خورشید ، خواهد وزید
 و دستمال آبی شب ، وقتی بر از گلایب شد ،
 حتی در تراکم تاریکتر از خواب محمل ها ،
 گلهای دور و نزدیک آسمانها و زمین
 برای هم چشمک های روشن
 و بوسه های گلابتونی پرواز خواهند داد .

مهدی اخوان ثالث
(م . امید)

شرحچه : بسته کوه پرب

از صفحه بوغیا را با طبر سیرون می شوم
 از همه مدارهای به خواب رفته
 سرنوشت دودمانم ، روزگار دوستا نم برانستم مجبور می کند
 به سوی وظیفه ام می روم ، قلمم جوان نیمه بر تقالاست
 به انگفتی می بینم که می شنید و استوار است
 کوهی را می بینم که می شنید و استوار است
 به سوی وظیفه ام می روم ، چنانم بنا میارای خوانده
 ای چشم سیه ، ساکت باد .
 - شمشیر من شمشیر طلائی من ! -
 آیا می توانم از صفحه بوغیا را با طبر و عروسکان بدو آیم ؟
 نوبت من است ، در زمینم ، می نوشم ،
 از با رانی که بگرد زیتون و نخل جمع شده است
 آیا من بوغیا نوا ده و دوستا نمستم درختی رو داداشتم ؟
 در توای چشم سیه ای ، چون گندم تازه
 درختهای تو گلبرگهای آزادی می خند
 توبه مرگانی چون جریب زینتی
 من در چشم تو جاری شدن رودخانه ها را می بینم
 من بر قوس و قزح را از چشم تومی خوانم
 بیرون می شوم . . . نمی ترسم . . . نمی میوم
 تودورگ من توان و غیرت جاری میکنی
 وقتی رودخانه ها و ریزگی است
 تو مرا ، به دیدار تنگناها می فرستی
 با تونه ای از تونه ها و زینتقا
 ای ریبوتانده !
 ۲۰۰۰ ای چشم سیه . . . ای ریبوتانده !
 حیایان ، شوری خون مواسی چند
 از کنار من " ماهتاب " کودکی می گذرد
 پشت دروازه ها و زندانهای ،
 زندانیان ابد مدت
 پشت دروازه ها . . . گنجشک نام را توست لکشم

ملا به دقت سره - ستاره های -
 نه دی کوستلی ،
 اول پسر لک - ده توبه زسه -
 بوهیترم ،
 خوب و خست بیه - له هسدی لاری -
 ستاره ته در نوسریم ؛
 اول غه کونگه مینه به به خبرور اولم
 ل . خاموش

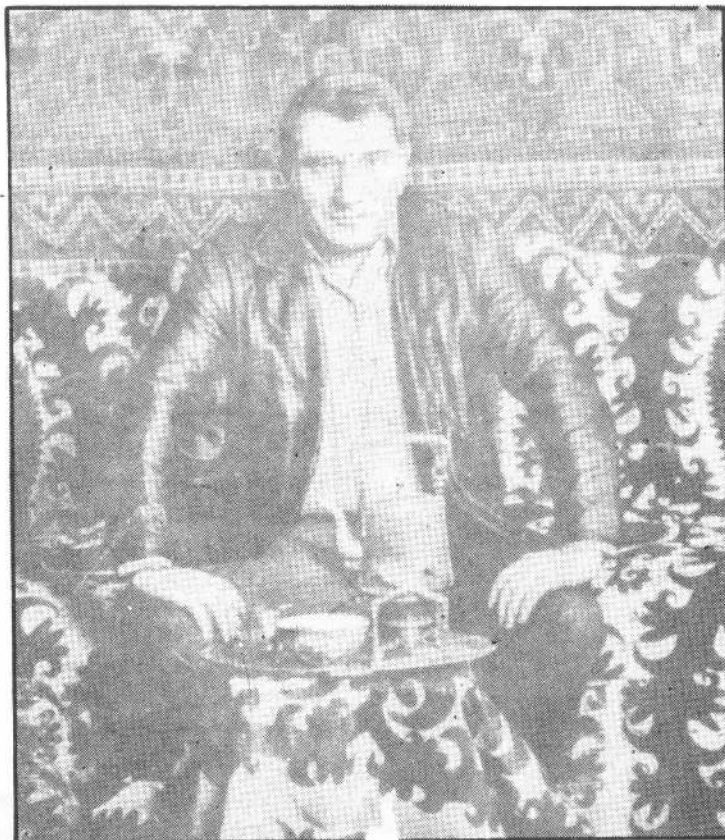


جينا لولوپرژيد او نقش جديدش

جينا لولوپرژيد اكه زمانى از محبوبترين و زيباترين هنرپيشه ها ي جهان بود، چندين بيش شصتمين بهار عمرش را جشن گرفت و از نسو شوق بازي در فلم بسرش زده . جينا بازي در فلم ((دختر از روم)) را قبول كرد . ناگفته نبايد كه اود رسال ۱۹۵۴ ادره مين فلم نقش ((ادرينا)) جوان هوس برانگيز را بازي نموده بود .
 در فلم جديد ((دختر از روم)) جينا لولوپرژيد نقش مادر را بازي ميكند او در مورد نقش جديدش چنين گفت : چيزي كه مسود دلچسپى من است، اينست تا معنويت خود را نشان دهم نه چهره و تنم را . در بيست سالگى گناه نيست تا زيبايى فزيكى خود را به نمايش بگذارى ! در فلم جديد از نقشم خوشم من ايد و اگر راست بگويم خود را تازه كار احساس ميكم .
 در فلم جديد ((دختر از روم)) نقش ادرينا را اكثر ميس زيبايى بنام فرانچسكه ويرا بازي ميكند .



ارمن جگر خانيان شوک دی ؟



ارمن جگر خانيان د شوروي د پيرولوپو هنرمند انوخمد ي چه به نري كى او د هفى جملسى خخه به افغانستان كى پ يرمينه وال لري . اود ده برجسته اوپه زير پوري اولونه به سينما كى لكه د ((ملاقات بحاي باييد ايد لون ونكري)) ((تهران ۶۲)) ((سلام د ازه به)) اود اسى نور فلمونه د پيروخ د باره - د هنرد مينه والوپه زورونوكسى بحاي نيولى دي .
 ارمن جگر خانيان بيله سينما خخه به تياتركى هم د پيرولوپو ليكوالوكه تنسى ويليسام خيمائيل بولگاكوف اذارد راوز نيسكى به راهوكى رولونه لوبولى دي او اتلس كاله كييزي د مسكو وماياكونسكى د تياتر سره همكارى لري . وارمن پير لوي او توي رول د ((سقراط سره د يالوك)) به نامه ياد ييزي اولوي رول شى د غروب به نامه ياد ييزي چه د باييل اثر دي .



آياريناراي جهان فلم را ترك ميكند ؟

ريناراي دختريناروه هنرمند سابقه دار سينماي هند مياشد . وي در سال ۱۹۲۳ براي اولين بار در فلم ((ضرورت)) با راكيش روشن ظاهر گرديد و بعد از د ر - سال ۱۹۲۴ در فلم بنام (هد هو - تن) حصه گرفت . اين دو فلم موفقيت چشمگيري را نصيب وي ساخت و ريناراي براي تمام علاقه مندان سينما و د ايركتران فلما بحيت يك چهره جديد شناخته شد . فلما زمان هنرش را قدر ميكردند بقيه در صفحه (۹۷)

برای معلومات شما برگزیده ایم

در رقابت با تلویزیون

در سالهای اخیر ریک تعداد زیاد از کشورهای جهان سینما نشوونامند رقابت تلویزیون رقابت نمایند ، همان بود که در اوزهایی تعداد زیاد از سینماها بسته شد .

ولی سینما داران مبتکر برای بقای خود دست به ابتکارات جدید زدند تا برتری خود را بر تلویزیون ثابت نمایند .

از آن جمله در ماه سپتمبر سال جاری در بروکسل کمپلکس جدید سینمای افتتاح گردید که بنام بلند ((کینوپولیس)) یاد میگردد ؛ تا آتش خاموش شده تماشاگران هنر هفتم را دوباره شعله ور سازد .

در این کمپلکس مجموعه بیست و هفت سالون با ظرفیت هفت هزار چوکی وجود دارد . یکی ازین سالونها بنام ((ایماکس)) نامیده شده که دارای برده بسیار بزرگ بطول سی متر عرض بیست متر میباشد و انقدر به تماشاچی نزدیک میباشد که تماشاچی خود را در داخل تصویر احساس میکند . سالون دیگر این کمپلکس بزرگ بنام ((شوسکن)) نام دارد در این سالون به برد بزرگ آن فلم های شصت فریم (کدر) در تانیمه (بجای ۲۴ فریم) نمایش داده میشود تا نکت سه بعدی بدست آید .



فلم جدید

چندی پیش از طرف افغان - فلم فلمبرداری فلم جدید افغانی بنام غیرت آغاز گردید . سناریوی فلم غیرت را کارگردان سابقه دار کشور عباس شبان به همکاری فلم سدید نوشته و کارگردانی انرا عباس شبان بدوش دارد .

کارگردان فلم در مورد فلمش چنین گفت: فلم هنری غیرت بشکل سیا و سفید ۳۰ میلی متری شوت میگردد . تم اصلی فلم برواقعیت عینی جامعه ما استوار بوده که يك تعداد محدود مردم استفاده جو صرف بخاطر منفعت شخصی شان با آوردن مواد مخدر وارد اخلا

کشور جوانان ما را معتاد میسازند در این فلم چهره های عبوس چنین اشخاص برملا میشود . در فلم ((غیرت)) نقش های مرکزی را ابراهیم طفیلان اکرم خرمی ، جانمحمد حیدری وکیل نیکبین ، ماری امیند فرید فیض ، نازی بهار ، نادر وصال بدوش دارند . فلمبرداری فلم رانورها شم امیر بدوش دارد .

کارهای منتاژود

قدیر رشیدی

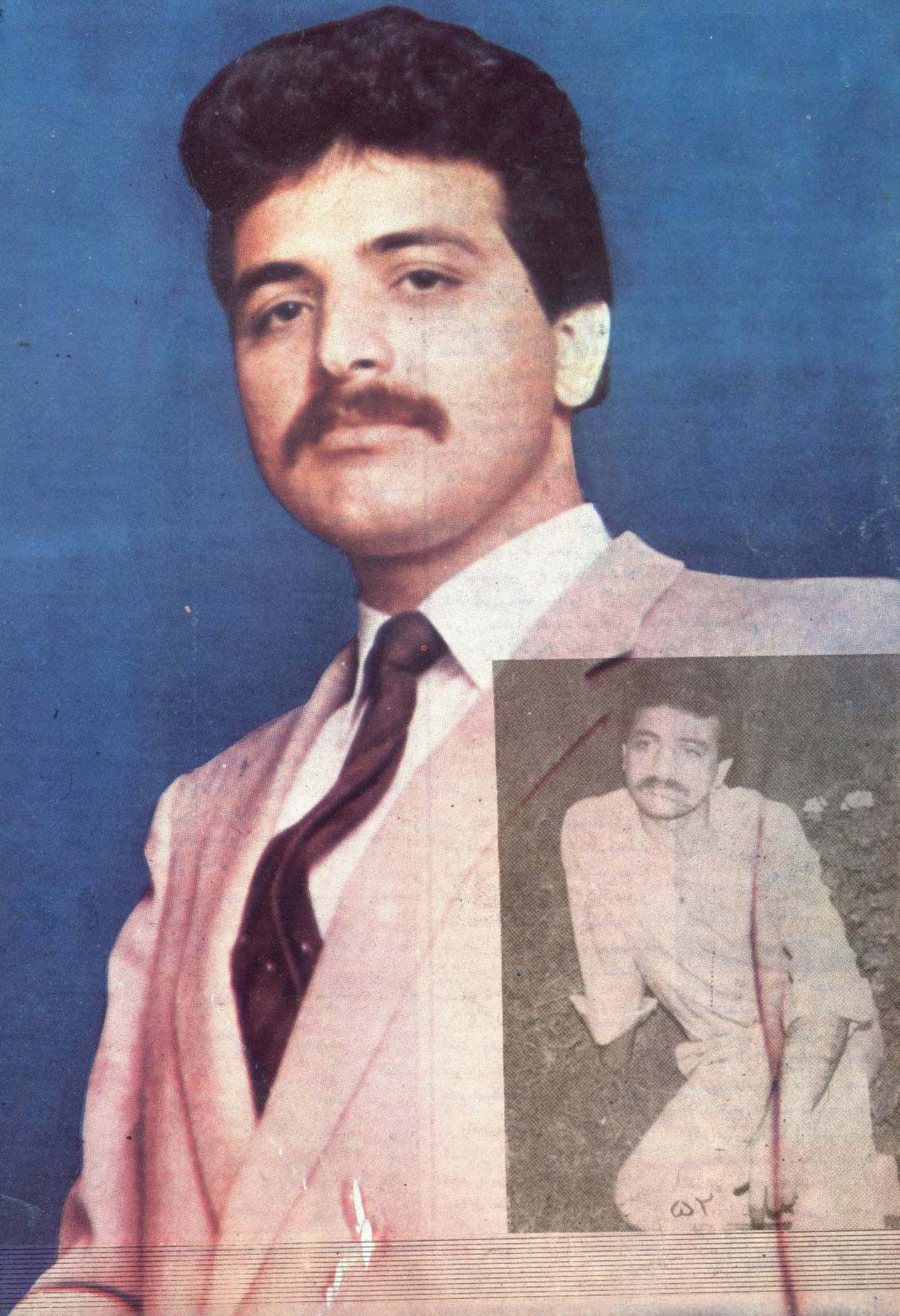
وساخته های جدیدش

از فلمهای هنری که امسال در افغان فلم زیرکار است از آن جمله فلم هنری رنگه بزبان پښتو بنام ((آخرین ارزو)) به کارگردانی واحد نظری و فلم هنری رنگه سفر به کارگردانی سعید و رکزی و فلم هنری سیا و سفید بنام غیرت به کارگردانی عباس شبان بمن سیرده شده . قبل ازین مونتاژ فلم هنری تلاس از موسسه قهس فلم و فلم هنری غارتگران از موسسه ابارسین فلم را به پایان رسانیدم

هر فلم هنری نظریه روال فلم منتاژ میگردد که قبلا شات از طرف کارگردان در شوتنگ سکرت بر اساس سناریو و پد خود منتاژ میگردد که بنام منتاژ داخلی یاد میگردد . کارمنتاژ و ايس از فلمبرداری با لای میزمنتاژ آغاز میگردد .

در فلم های بیکه از ماستر شاتها و شاتهای طویل استفاده شده باشد کت کردن با انترکتها امکان ندارد . زیرا فلم از ریتم درونی خود میفتد . بطور مثال فلم آخرین ارزو و همین فلم تحت منتاژ منازم محترم واحد نظری میباشد . منتاژ این فلم با فلم اولی بر صوف ((لحظه ها)) فرق دارد . چون لحظه ها ، يك فلم روانی و روشنفکرانه بود در آن اکثر از ماستر شاتها استفاده بعمل آمده بود . در فلم آخرین ارزو برعکس اکثر شاتها نیا و یک منتاژ میگردد و من باد ست باز البته باد رنظرد اشت خواست کارگردان و سناریو انرا منتاژ مینام .



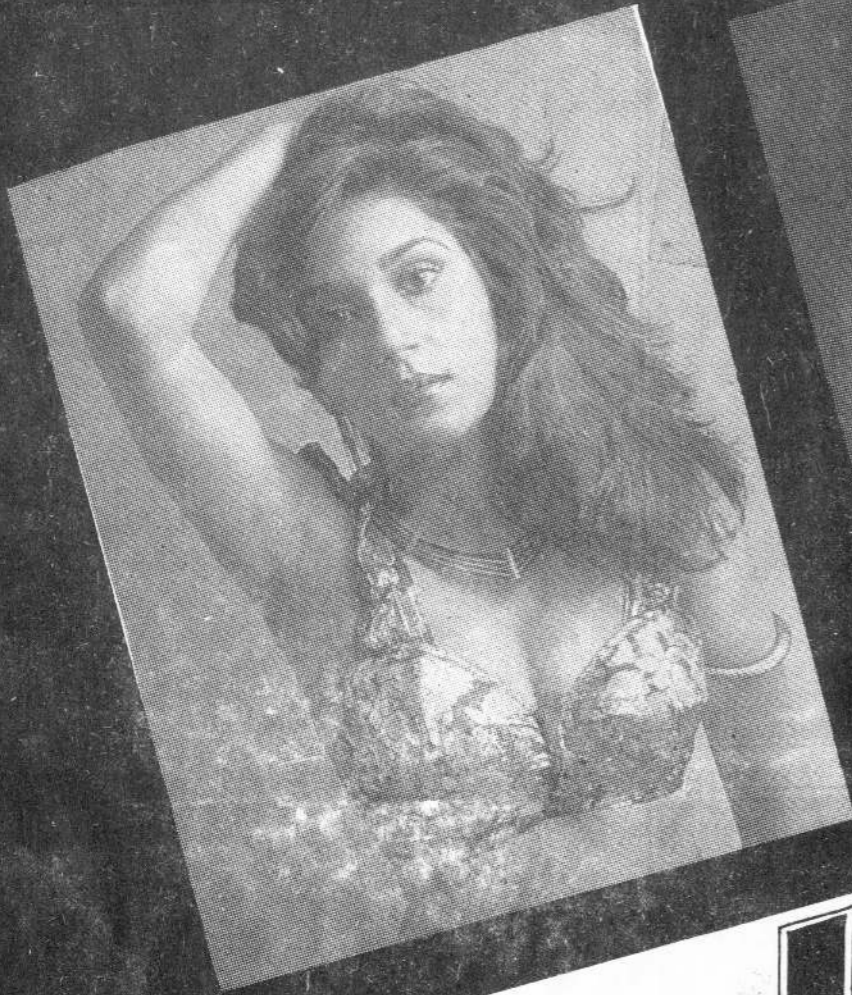




Bhanupriya: The latest contender



بھانوپریا و جیا پرادا دو چہرہ بونف سینہائی ہنسند
مصاحبہ عبد اللہ نعم نطاقی بونف یاد رستمہ • ۲ مطالعہ ناپید



از منابع هندی

راه جدید اخلاقی

عقیم سازی جنایتکار، ستکاری برای قاتلین، عدالت و پریدن گلواین "راه های اخلاقی" را بعضی فلمها پیشنهاد میکنند

دختران تازه کار آرزوی درگیری در این بازی سیاه را بدل می پروراند. قمار ادا می دارد اگر فلان به مسایل جنسی، عشق و کینه جوی های خانواده کسی لای می آورد. علت اساسی آن بیایگی قهه نویس را بتکسار و موضوعات جالب دیگر است. هر کس در اتاق تاریک سینما در جستجوی چیز نیست. فلم بروی برده با تمایلات جنسی آغاز و با فریاد های پیاپی میاید. اینگونه فریاد ها را میتوان در فلم (زخ می اورت) سراغ داد. موضوع فلم را تجاوز به یک زن تشکیل میدهد. خواست فلم ساز چنان است که دیو وحشی شهوت را از راه عقیم سازی جنایتکار از ما در آورد. آیا موضوعی چون تجاوز به یک زن و انعکاس دادن آن واقعاً وسیله سرگرمی و تفریح شده میتواند؟

عقیم سازی جنایتکار، تامین عدالت از راه ستکاری، عقیم سازی و گلوری شیوه ناشایسته. روزگاران ما است. حرم، مخموم، جرم جنسی، سینمای ما را فر گرفته است. ظرافت مرده و داستانهای عشقی تنها شکل آنتیکار سازی افراد بی شرم را به خود گرفته است. قهه نویسان و دیگرها از اندیشه های بیرونی میکنند که خواست های ما بیوس کنند. ربا باز شستی و ترس به همراه دارند.

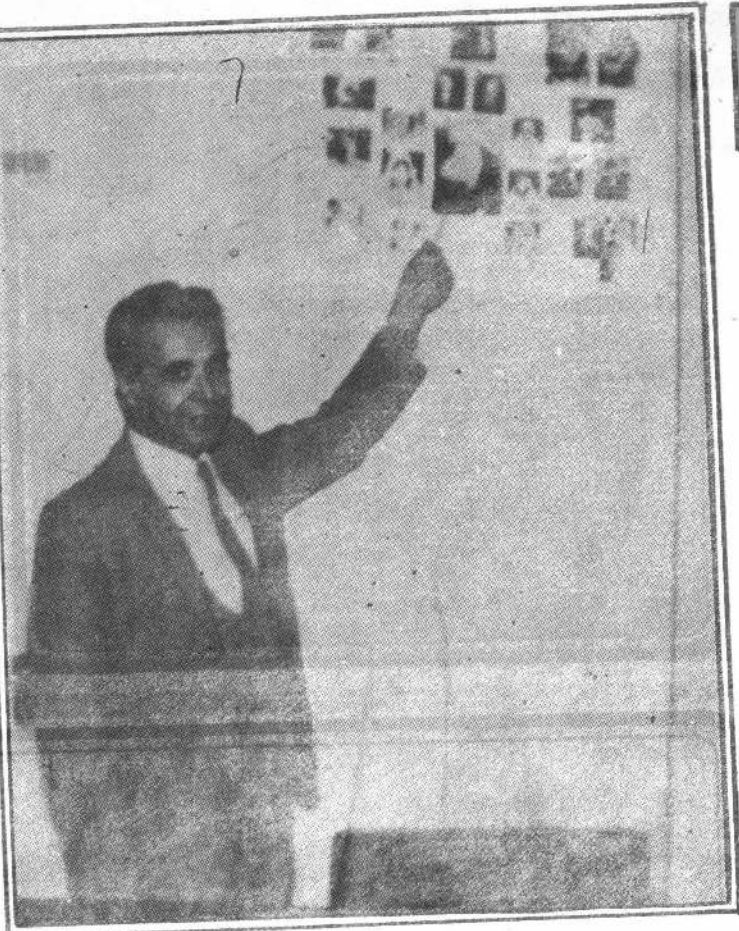
در فلهای هندی

ترجمه از ذبیح الله



بقیه در صفحه (۷۲)

مصاحبه با داکتر شریف شریفی



اولین عملیات جراحی پلاستیک

چه وقت صورت گرفته است؟

مجله سباوون چندی قبل مصاحبه‌ی راتحت عنوان اولین عملیات جراحی پلاستیک در افغانستان را موقوفانه صورت گرفت، به نشر رساند که داکتر توران سرویس گوش و گلو در نفاخانه میوند در زمینه اعتراض داشتند ...



خواب شما

طرز رفتار: شامخ کلاه
از خواب بومیخیزد، نشاننده
شخصیت نماست.

۱- کسیکه از تخت خواب
میپرد اساساً شخص خوشبین
است در مورد همه چیز مطمئن
است و عقیده دارد مسائل و مشکلات
همه حل می شوند به شرطیکه همه
با هم اشتراك مساعي داشته
باشند.

۲- آنکه فریاد می کشد که همه
برخیزند، شخص فعال و برکنار
بیطرب و مخالف مزخرف گوی است
دوست دارد در امور و قایم
شرکت داشته باشد و آنها را
سریعاً به گونه موثر انجام دهد.

۳- آنکه بیحال و بی حوصله
از خواب بومیخیزد بالباس
خواب دل تنگ و افسرده به رخت
خواب می رود و مایل نیست در باره
کارهایی که در پیش دارد فکر کند.

۴- آنکه هر روزی گویند:
فقط پنج دقیقه دیگری خوابم و
بس استراحت را دوست دارد و
زنده گی راتکه، تکه می گذراند
و از فعالیت های منفی لذت
میرد همه چیز را آسان میگیرد
و تماشای تلویزیون، غذا خوردن
را دوست دارد.

ارسالی: سیما امید از جوزجان

عملیات ها، اگر کوك ها توسط
جراح معالج بد نمود زده می شود
و نقصان دیگری به وجود می آید،
جهت زیبایی توسط دکتران
جراحی بلاستیک اصلاح می گردد.
این دیپارتمنت در کشور ما نیز،
عنقریب با سرویس جراحی عمومی
یکجا اجزای وظیفه خواهد کرد.

سوال: نظرشان در مورد
فعالیت نخستین دیپارتمنت
جراحی بلاستیک در کشور و همکاران
آن چیست؟

جواب: ایجاد ایمن
دیپارتمنت برای طبابت کشور ما
غنیمت بزرگ است. زیرا قبلاً
عملیات های طور متناوب توسط
دیپارتمنت های مختلفه مثلاً
گوش و گلو، یورولوژی صورت میگرفت
ولی حالاً توانده به حیث یک
مسلك تیار کند.

در مورد همکاران آن باید
بگویم که تلاش و جدیت آنها
نوف العاده درخور توجه است.
همین اکنون دو کتورس نیلاب
و دو کتور غفار باور، خیلی صمیمانه
در مسوولانه با مریضان و مسلك شان
برخورد می کنند که آینده های
روشنی استقبال شان خواهد
کرد، وهم در مورد پرونیسور
فایروالت باید بگویم که کمک
و معاونت شان در ایجاد دیپار-
تمنت جراحی بلاستیک خیلی
موثر بوده است و من از ایمن
هم مسلك مهربان خویش، بخاطر
کمک به هموطنان ما تشکر می کنم.

- شافلی دوکتور شرفی، اگر
گفتی دیگری داشته باشی
بفرماید.

- در آخر می خواهم بگویم،
آرزو مندم این گفته هام طوری
توجه نشده باشد که گویا ایجاد
دیپارتمنت جراحی بلاستیک
ناسازگام قطعاً و هرگز چنین
نیست. من در حد توان، در جهت
رشد این دیپارتمنت همکاری خواهم
کرد.

فقط هدم از این صاحب
آن بود تا یک بار دیگر، بخشی از
گذشته های بر افتخار طبابت
کشور عزیز ما معرفی بدام.

کشور ما سابقه چند ساله دارد؟

جواب: نخستین عملیات
جراحی بلاستیک را که خودم انجام
داده ام ۲۱ سال پیش از امروز
بود و تا کنون در هلهوی هزاران
عملیات معالجه ای، تعداد رساحه
جراحی بلاستیک بیش از (۷۰۰)
عملیات را انجام داده ام.

در هلهوی من همین اکنون
همکاران عزیزم چون دوکتور حیدر
افغان، دوکتور لیزا ده، دوکتور
عمری و دوکتور آرزو معروف ایمن
بخش اند.

سوال: بین شما آیا این نوع
عملیات ها در کشور صورت گرفته
است؟

جواب: بلی، این که تا به
می کم افتخار این بخش جراحی
را نباید به دیگران منسوب کرد
از همینجا نشئت میکند.

زیرا پیش از ما، در حدود
۲۰-۳۰ سال قبل پوهاند دوکتور
نوروز علی خان، پوهاند دوکتور
محمد حسین نصرت، پوهاند
دوکتور عبدالواحد رشیدی
پوهاند دوکتور خیر محمد ارسلان
که استادان گرانقدری بودند
و همچنان دوکتور مسکینیار، ایمن
عملیات ها را به دهها هزار اجرا
کرده اند.

سوال: آیا واقعات جراحی
بلاستیک گوش و گلو را پس از ایمن
شما عملیات خواهد کرد یا خواهید
سپرد به دیپارتمنت جراحی
بلاستیک؟

جواب: واقعات مربوط
سرویس خود را، خود ما عملیات
خواهم کرد.

سوال: پس ضرورت ایجاد
دیپارتمنت جراحی بلاستیک
در چه بوده است؟

جواب: اصلاً ایمن
دیپارتمنت باید در چوکات
جراحی عمومی فعالیت کند و بعد
از عملیات های معالجه ای سایر
دوکتوران، وظیفه زیبایی
(Pecons) عملیات هارا
انجام دهند. مثلاً پس از یک
واقعه سوختگی با عملیات شکم
(یا سایر



سوال: بیش از اصل سخن،
لطف نموده بگویند که جراحی
بلاستیک چه مفهوم را رایج
می کند؟

جواب: جراحی بلاستیک
یا جراحی کاسموتیک (زیبایی)
عبارت از آن شاخه طبابت
است که کمبودها و نقصان های
ولادی و کسی را که در یک قسمت
عضویت به وجود آمده به شکل
طبیعی یا نزدیک به آن ترمیم
نموده، زیبایی دوباره شخص
را اعاده می کند.

همچنان می تواند علاوه
بر زیبایی دادن به شخص، آن
اعضایی را که توانایی کارش را از-
دست داده دوباره به کار
ببندازد.

سوال: شافلی پوهن سوال
دوکتور شرفی، شما با گزارش
(اولین جراحی بلاستیک در
افغانستان ۱۰۰۰) موافق نیستید،
چرا، با رایج کدام دلایل؟

جواب:
بلی، آن صاحب جناب
توجه شده که گویا اولیمن
جراحی بلاستیک در افغانستان
در سال ۱۳۶۵- آنهم به وسیله
یک پرونیسور خارجی محتسب
فایروالت - صورت گرفته، زیرا
در آن گفت و شنود از پیشینه
این عملیات در کشور ما هیچ تذکری
به عمل نیامده است.

هدم اینست که نباید
افتخارات علمی کشور را به
دست خود به دیگران نسبت
بدیم.

سوال: پس این عملیات در

مسئله حیات در مریخ



اکاد میسین والبری بارسوکوف پروگرام سفرا اتحاد شوروی رابه مریخ ضمن محاسبه بانمایند ایزوستیا تحت مباحثه قرار داد .

مترجم : محمد نذیر (دریزا)

موجودیت حیات در مریخ ممکن است یا نه ؟

نوری نه تنها گرفتن تصاویر ویدئو را ممکن میسازد بلکه ترکیب معدنی صخره های سطح سیاره و ترکیب اتموسفر مریخ را نیز واضح خواهد ساخت . در یافت ارتباط بین ایزوتوپ های مختلف هایدروجن مورد دلچسپی زیاد قرار دارد این مسأله ممکن خواهد ساخت تا معلومات درباره تاریخ آب در سیاره خودمان بدست آید .
دو بخش حقایق و مواد ی که از تحلیل سطح مریخ توسط دو عراد وایکنگ آمریکایی بصورت جداگانه بدست آمده است همدیگر خود را تایید مینمایند . این نکته اندکی حیرت آوراست که خاک و طوفان میتواند به

مریخ چگونه پیشنهاد می نمایند ؟
جواب : ماود انشمنان آمریکایی فرستادن اتمار مصنوعی رادر - مرحله اول تا سال ۱۹۱۰ تحت غور قرار داده ایم که آن یک مسافرت جهانی به سیاره مریخ (مریخ) خواهد بود . در حال حاضر موضوع تحت مناقشه و مباحثه اینست که چگونه وسایل تحقیقاتی در آنجا ضرورت خواهد بود و مسافرت اکتشافی در یک مرحله انجام داده شود و یادرد و مرحله واضح است که باید چندین کامپلکس تحقیقاتی در قمر مصنوعی که به مریخ میبرد جا داده شود که از جمله کامپلکس نوری چاپز اهمیت فراوان است . کامپلکس

بوده است . اقلیم مریخ نیز نسبت به گذشته تغییر کرده به قسمیکه زمانی اقلیم آن گرمتر بوده حتی در سطح این سیاره دریاها وجود داشته و قسمیکه ما میگویم جایی که آب است آنجا حیات است بنا . شاید اشکال ابتدایی حیات در مریخ انکشاف کرده باشد ولی پاسخ به این سوال که ((آیا فعلاً در آنجا حیات موجود است یا خیر)) مشکل است . ولی اینهم غلط خواهد بود . اگر موجودیت حیات را در آنجا از امکان دور فرض کنیم باید علاوه نمود که نقاظی از قشر مریخ که گرمی خود را حفظ کرده امکان بقای حیات در آنجا موجود میباشد .
سوال : شما آغاز مسافرت را به

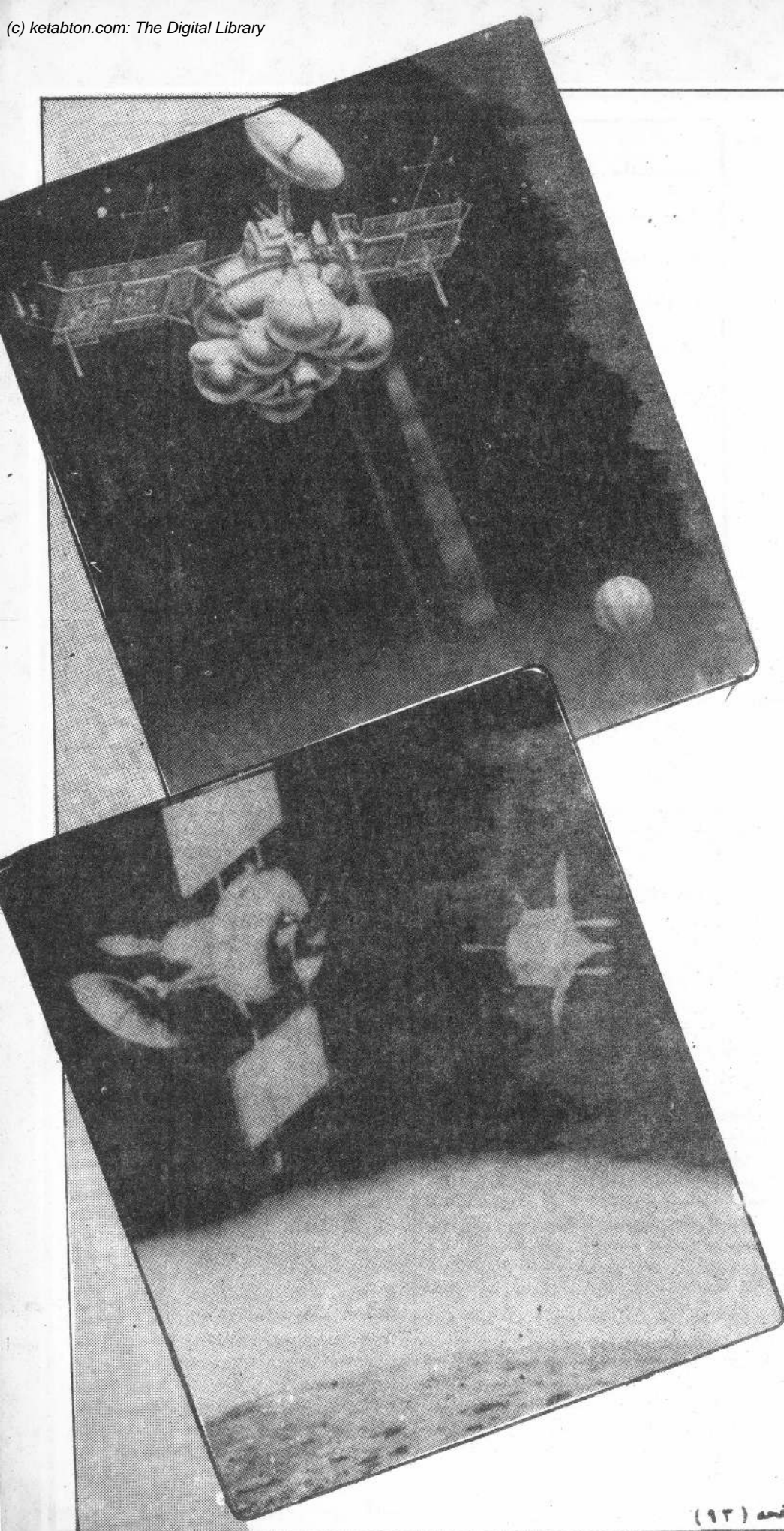
((اگر هدف ما اقماء تجارت باشد ما میتوانیم تا سال ۲۰۰۱ به کره مریخ برسیم)) استروفرنیست (فریگ ان کیهانی) آمریکایی کارل سگن اعلان کرد : ((قبل از آنکه کوزمانا تاها خیلی دور از زمین (سیاره مریخ) فرستاده شود یکسلسله تدارکات در زمین تکمیل خواهد شد))
سوال : چرا برای مسافرت مذکور سیاره مریخ را برگزیدید ؟
جواب : برای اینکه در گذشته موجودیت ساده ترین اشکال حیات در آنجا ممکن بوده است .
مریخ دارای اتموسفر است با وجودیکه اتموسفر مریخ نسبت به اتموسفر زمین شفافتر است ولی زمانی این اتموسفر نسبتاً متراکم

مدتی به درازای چهارماه زمین
در سیاره مذکور دوام کند و تمام
سطح سیاره توسط خاک پوشیده
شده است.

یک راد ارتصا ویرمفصلی از -
برجستگی ها و موقعیت دریاها و
وادی های سابقه آرایه خواهد
نمود . همچنان این رادار -
معلوما ت عمده در مورد محصل
یا بین شدن (فرودگاه) سفینه
ها تقدیم خواهد نمود . همچنان
رادار مذکور امکان اکسری X-Ray
رادار سطح مریخ تا عمق یک کیلومتر
مساعد خواهد ساخت که به این
ترتیب میتوان عمق خاک و موقعیت
صخره های دارای عمق کمتر از یک
متر را تعیین نمود . البته از صخره
های مذکور میتوان معلوما ت راجع
به ترکیب پیکتری سیاره دریافت
نمود .

در عین زمان میتوان راجع به
طبقه همیشه یخ زده که در تحت
طبقه خاک قرار دارد نیز معلوما ت
حاصل نمود . محل طبقه یخ زده
دلالته جریان حرارت از داخل
سیاره خواهد کرد . محلاتی که
در آن جریان بیشتر حرارت موجود
باشد مورد علاقه بیشتر جهت
مطالعات بیولوژیکی خواهد بود .
این مسأله که دو عراده وایکنگ
امریکایی موفق به دریافت اثری از
حیات در محلات فرود آمدند
نیاید بحیث دلیل نهایی تلقی
گردد که گویا در مریخ حیات
وجود ندارد . اولاد و محل کوچک
که دو عراده وایکنگ در آن فرود
آمدند بودند قابل اهمیت نیست .
دو عراده فوق به فاصله ۴۰۰۰
کیلومتر از هم دور فرود آمدند
برعلاوه موجودیت حیات در سطح
احتمال کمتر دارد . ثانیاً وایکنگ
خود پروسه کار نامکمل بود . بطور
مثال در قطب زمین کاملاً غیر ممکن
است که اثری از حیات را با گرفتن
یک یاد و نمونه مجزا کشف نمود .
اما اگر نمونه در یک محل گرم نگهداری
شود میکروها در کالونی ها اجتماع
ها انکشاف کنند موجودیت حیات
کشف خواهد شد . حال امید اینهم
که قطب زمین با وجود شرایط
شدید (مشابه مریخ) گوشه
های پنهان حیات رادار آمیبا شد .
به استناد به این دلیل میتوان
گفت که دور از امکان نیست که
بعضی اشکال ابتدایی حیات در
مریخ کشف خواهد شد و چنین یک
کشفی از اهمیت خارق العاده ای

کشفی از اهمیت خارق العاده ای (بقیه در صفحه ۹۳)



بهم خواندم که :

زیلی واول هولند دودل داده وشفته همد پگر که دشهر وین آلمان زنده گی داشتند نسبت به همد پگر بی نهایت رومانیک می اندیشند . هولند که شغل روزنامه نویس دارد بزودی آهنگ سفر مینماید و برای انجام مأموریتی قصد سفر را به رید و جنیو مینماید .

زیلی نگران است که مبادا هولند اسپردام خوب رویان شود . اما هولند برخلاف همد سید هد که به عشق آتشپزنی فرادار ماند . وی که در راه سفر به رید و جنیو و یکی از ایالات کشورید تکوتاهی را اقامت می گزیند ملول و غمگین رحتی به پسترنی می افتد . . .

زیلی خود شرابا بدن ایالت نزد هولند میرماند . سرانجام هولند معص میشود که به سفرش ادامه دهد . هولند پس از انجام مأموریت و نه روز اقامت در آنشهر در راه برگشت به وین ، در دوسلدورف و برلین اقامت گزید .

او وقتی دوباره نزد زیلی به منزلش برگشت ، وضع را دگرگون یافت ، او که تحت پانزده رسی بولیس قرار گرفت ، خواست از دستستان و آشنایان زیلی راز ناپدید شدنش را جوی شود . بول هولند ، سرانجام با مردی بنام روبرت فرید من آشنا شد . روبرت مکس بنیخ ایتالوی را بنام های تینوزاد با من ، همیلوترتی ، مایوترتینو ، گیزاری نووو و کارلو سامیا معرفی کرد . هولند تازه نزد خود به این باور رسید که سرخ را بدست آورده است .

بول پس از تحمل مشقات زیاد خودش را موقعی به همیلوترتی رسانید که وی نقش زمین گردیده و جسد بقتل رسیده اش روی اتاق آفتیده بود . و اینکه دنباله سریال : ترجمه حسام الدین بروصند

خیابان مشجر عکاسی سم ، بهیون بارش .
- دوباره به شهر بر میگردد ؟
- دقیق گفتم نمیتوانم . . . چرا ؟
راننده غریب :
آنجا دبیرون شهر . . . من دیگر سواری نمی

یابم .
- من این شهر را فقط در بهاران دیده بودم ،
انهم در خانه ((رول)) فروشنده آثار متبقیه ، کیا
میروراز کنار یک دریای سیاه که توت های یخ روی آن
میرقصید ، در مقابل یک قبرستان ، دروازه های منازل
و در کان و هوئل های قفل بسته رسیدم . شب از راه
رسیدم ، بود و فقط تعداد کمی از لاتین های کاسار
جاده بل بل داشتند . در راه کوتاهی برف بشکل
بچه ها درآمده بودند . دلنجا فقط دمای در سال
میشد زنده گی کرد . تکسی فروشکان از میان غبار
و دود و برف راهش را میگذراند .

درآمداد یک سرک ملولان برف شهر کهنه (انتیسو
۱۱۲) بر بالای یک تپه آفتیده بود . اکنون دمه و
شبارکاملا شهر را بپچانیده بود . راننده جا بجا
توقف کرد .

برسیدم چه خبر است ؟
- شما مجبور استید اینجا بپایه شوید . بداخل
((خیابان مشجر عکاسی سم)) نمیتوانم داخل
شوم .
- چرا نمیتوانید ؟

می بینید که دیگر سرک صاف وجود ندارد . از پنجوی
موتر سم را بیرون کشیدم . حق با او بود . دیدم
که بداخل خیابان سه بولد وزیکه خاک را بیرون
کوت نموده بودند ، رول ها ، جرقتیل ها و کلیه
های ساخته شده ، راه را بند کرده بود . راننده
در حالیکه سگرتی روشن کرده بود برگشت و من بداخل
برفها رفتم . تا دروازه باغ خانه شماره سه راه باریکی
وجود داشت . ناگهان در یک جغرفی پر از آب و یخ که
اطراف آن جنگلات نور ریخته وجود داشت ، سرازیر
شدم . آب بداخل بوتهای رفت ، احساس میکردم
با ی چیم رانهایت یخ زده است . باغ شماره

سوم یک دروازه جویی داشت . شاخهای درخت
برای همد پگر آغوش باز نموده بودند . در هلسوی
دروازه ، یک کنار امتداد داشت که انهم نهایت
قد می و کهنه بنظر می آمد . چشم به یک زنگ برفی
که زیر آن لوحه ای برنجی نصب بود ، افتید . آنجا

کوتاه قد بریدم ، از نشانه های حکم گرفت و در میان
برف ها راهش کردم . ناله و زوزه اش بلند شد . یک
احساس نامی ، بمن حالی میساخت که در ناپدید
شدن زیلی این مرد مقرر است . خون از سرم جلوی
بود . مردی را که اکنون روی برف کام زانو زده بود ،
قایمدم . خواستم بیکاره به قیافه این فراری ملمسون
خیره شوم . تازه متوجه شدم که او یکمردنه بلکه یک
زن بسود !

موهای ترفسفید ، در گوشه پیشانی اش آفتیده بود .
زنی بود در حدود ۳۰ سال ، اما موهای کاملاً
سفیدی داشت . رخسارش باخون و برف گل آلوده
کمپف شده بود . وقتی نگاهش را بسوی دخت ، جز
و هم وترس را نمیتوانست در آن خواند . در زنده گییم
ابدا چنین آثار ترس را در چهره یک انسان نخوانده
بودم . راهش کردم ، بچهاره تخته به پشت پا پایش
پاره پاره مندرستی روی برف ها غلتید . او که پسا
هایش را در رموزه ها فرو کرده بود زیاد بد قیافه بود ،
تکان نمیخورد و نگاه هایش راهش از من بر نمیگرفت .

برسیدم ؛ بگوئی استی ؟
یک مشتشرای در هنر فشرود . گفتم :
بیش ازین لت روکت میکم ؟ بهتر است جواب
بدهی . او همچنان خاموش و بیخدا بود به صورتش
کوبیدم . نفسش در فشان از میان دندانهای فشرده
شده اش بیرون شد . باز هم چیزی نگفت فریاد
آوردم ؛ ایستاده شو . او یک کله از من کوتاهتر بسود

بد نهال ترنتی به مقصد صحبت با او آمده ام . آقایی
ترنتی را می شناسید ؟
دوباره سرش را شورداد ؛ سکوت آبی وجودش را در
برکشیده بود . به بیکاره در اتاق سکوت بمان سکوت
مردم گان حکمفرما شد . در بالای اجاق سرد میک عکس
آویزان بود که یک صحنه شکار انگلیسی را نشان میداد
در آن شکارها را سیاهی زیادی دیده میشدند .
شکارچی ها جاکت های سرخ به تن داشتند .

فریاد زدم : آقای ترنتی کجاست ؟ دود مشتش را
بلند کرد بسوی دروازه کاراجاق ، اشاره کرد . او را
رها کرده بسوی دیوار نزد یک شد . در خانه پایین
برق میدرخشید . آنجا یک کتابخانه بود ، بالباری
های کتاب یک چراغ مطالعه سبز رنگ ، و یک چوکسی
با زودار کنار پنجره گذارده شده بود . آقای ترنتی
مقا بل چوکسی بازودار روی زمین قرار داشت .

لباس کاملاً به مود فریب به تن داشت . ترنتی دست
را مستحرام بسوی گلوش برد ، بود تا نکاتی اش را
صست کند ، اما نتوانسته بود . چون او دیگر
مردم بود ، کسی به او تیر نموده بود . دود کبک
با پیش از خون سرخ میزد .

من دریاد داشت ها و نبشته هام بربک مسأله
تاکید میکردم ، که زیلی لوید و در زنده گی من یک
آغاز است ، آغاز سعادت آفرین . محبتش برایم
لایتناهیست و چنان موجودی است که همه اعتقاد
در وجودش خلاصه شده . چون من زنده گی را در

خدا با عاشقان است

با دستان کوچکش بالا پوشش را تکان داد . صدا زدم ؛
بد نیالم بیا (و چنند قد می بسوی ویلا برداشتم . او
برای اولین مرتبه بحرف آمد . او همچنان تلاش
داشت از جنگ من فرار کند . خود تیرا به عقب
کشید و گفت : نه من نمیروم ، هیچ جای نمیروم . . .
بعد در حالیکه از فرط ناراحتی پاهایش را بر زمین
میگوبید گفت :

بفرمایید ؛ بفرمایید ؛ او را بسوی خود کشید ، د و
سهیلی بدار بصورتش حواله داد ، و او بگریستن شروع
کرد .
از دور صدای نگوئی بلند بود و فریاد داشت .
د مه غلیظ تر میشد دروازه را باز کرده گفتم : بداخل برو
قیافه اش مثل برف سفید میزد ، چشمان آبی روشن
داشت کمی نسبت به زیلی کلانتر معلوم میشد . پسا
زیلی بشکل وحشتناکی در من تاثیر افکند . او را
بداخل برده اتاق را از عقب بستم . آنجا یک اتاق
ویژه لباس دیده میشد با چند عدد عکس های کهنه .
یک اجاق و یک مقدار ظروف جستی ، قالبین های آنتیک
و مرفوب قدیمی بچشم میخورد ، دروازه ها قفل زد
شده بودند . زن بیگانه آنجا نشسته و های های
میگوییست .

از قیافه سفید و اما کفیش خون و اشک فرو می غلتید .
فریادم بلند شد . آخر من بگوئی نام داری ؟ اینجا
چی میکنی ؟ حقیقت را بگو . قیافه اش آلوده تر از بسوی
بلند کرده ، خواست حرف بزنده اما مد هوشی بود .
دیدم که سراکتبانش شکسته و میلرزند .
به معرفی خود برداختم ؛ من هولند نام دارم . اینجا

ست داشتم ؛ زیلی لوید و راه مضمون بزرگی در
زنده گی من داشت ، من برستم ، لحظاتی
آغازین آشنایی ما همه در صلح و مصیبت بود .
در صلح میخوا بودم ، در صلح عشق میوزیدم و در
صلح کار میکردم . زیلی برای من یک کاتولیک
خوب بود . هر باری که میخواست همراهی
کلیسای کاتولیک هام بود ، همراهی اش میکردم .
پسا او آنجا نیز در کلیسا حرف کنیتم ، حرف
ه عوت به صلح و مصیبت و محبت بود .

و این ستایشرا که می شنیدم ؛ ((خداوند ! تو
در برابر عصیان ما ، به مصلح ارمان میدهی))
برایم شور می آورد .
من به نیکی دریافته بودم که زیلی درک نموده
بود ، زنده گی بدون محبت حکم مرض سرطان را
دارد . همچنانیکه در پی مارا چون سرطان کشنده
میدانست ، عشق بی بهنایش نسبت بمن و مصیبت
های بیگانه من ، این نوید امید داد که زیلی
ولو هر جایی باشد ، در صورت زنده بودن چنان
فکر مرا بخورد دارد که هو را برای تنفس وز نسند
مانند نش . اما اکنون با ناسازگاری من نوشت دست و
گریبان بودم ، با حوادثی که متاسفانه مراد رخو
ببیند .

من در یک نام خفه کن ، در برابر جسد همیلیو
ترنتی در کتابخانه منزل ، در خیابان مشجر عکاسی
سم در زالسبورگ ، با نااشکیایی در عالم تفکر
سرنوشت شومی که فرار ام رسیده بود غوطه ور شده
بودم . . . کنار جسد تا جرسینجات از زم ، زانو زدم

باقیافه رنگ بریده ، با انبوهی از اشک به جسد
بیرونی خیره شده بودم . دهن همیلوترتی باز
بود . دندان های طلایی اش در تاریکی شامگاه
کدام درخشش داشت . صدای زن جوان که به
دنبال من آنجا حضور یافته بود و لحن آرام داشت
مرا بخورد معطوف داشت ، او که بالا پوش ساخته
شده از پشت شترین داشت معلوم میشد بستان
های بزرگی دارد .

زن جوان آهسته بیخ گوشم گفت ؛
- وقتی اینجا دیدم ، او مرده بود .
- شما چه وقت آمدید ؟
- لحظه ای قبل از شما .
- در صورتیکه او قتل رسیده بود چه کسی در رب منزل
را بر وی تان کشود .
- زن جوابی نداد .

قیافه جسد را کثیف و پوسهال یافتم . کسی خون
اطراف دهنش که دیگر خشکیده بود ، دیده میشد .
لحظاتی طولانی بسوی هم بدون یک کلمه تبا دل سه
سخن ، نگریستم . یک سکوت مطلق در اتاق مستولی
گشت .

بار دیگر پرسیدم ؛ چگونه مستقیماً اینجا آمدید ؟
در حالیکه اولین پرسش را بر زبان آورد ؛
((شما چرا آمدید ؟))

در قیافه اش مجدد ، جان تازه دیدم . برسکوت
مستولی شده قالب گردید . و آنکسی در فاع از خود
برآمد ؛
آقای ترنتی میخواست با من صحبتی داشته
باشد .

آنگاه بسوی جسد دید . بعد نگاهش را بسوی من
برگرداند .
بلا فاصله از نو پرسیدم ؛
- دقیق نگفتمید ، اینجا چه میخواستید ؟
در حالیکه سرش را بپز افکند ، بود . شمرده
شمرده گفت ؛
خودش بمن تلفون کرد . بلی بعد از ظهر بیوز ، در
وین . . .

دروین ؛
- بلی . اساساً من در وین زنده گی دارم .
به من تلفون کرد و گفت کار اجلی با من دارد .
- وانمود ساخت که پیرامون کدام مسأله میخواهد
باشما صحبت کند .
- او در خلال صحبتش فقط بربک نام اشاره کرد . به
زیلی لوید و

باشنیدن نام زیلی لوید وضع من دگرگون شد .
تیز تیز بصورتش خیره شدم .
او ساکت و بیحرکت ایستاده بود .
تکرار کردم ؛ زیلی لوید ؟
- بلی . مگر شما با این نام آشناستید ؟
حرفی نزدم .

زن تشنگی بود ، زیاد زیبارو . در حقیقت زیبا تر
از زیلی . وقتی زیلی را برای بار اول شام یکسروز
در محله ((مانیزون دی فرانکه)) در برلین دیدم
هیچ زن دیگری برای من لطافت و عظمت او را ندا
شت . نگاه هایش مانند و این مراسم مینمود . او
یک چارچه شراب بود . پسران مدتها ، باناشکایی
این زن ، نیز همان حالت بمن برگشته بود . انگیزه
اش برام روشن نبود . همه چیز او در من تاثیر
افکند بود . او یکوع آذیت میکرد و آرامش را بهم
میزد

حالش قیافه کوچک ، پت رشته موهای سفید
غیر طبیعی اش ، چشمان آبی نیلگون ، بستانها . . .
بلی بلی ؛
- مگر چرا بعضاً موجودیت ناگهانی آدمها اینهمه
تاثیر بخشد

تاثیر بخشد
تاثیر بخشد
تاثیر بخشد

کوشیدم کمی بخود بیام و احساسات را کنار بگذارم .
دریافتیم که این زن حسادت و اشتیاق مرانست به
زیلی تعجب میبخشد .
اولینت شد که زیلی لوید بوجه مناسبتی با من
دارد . من برسیدم ؛
آقای ترنتی راز کجا میشناسید ؟
او دندانهایش را از فرط هیجان واضطراب
جوید . بلا معطلی گفتم ؛
- نه میخواهید چیزی بگوئید ؟
- باز پرسیدم ؛
- نامتان چیست ؟
- بپراویند ؛
- بپراویند ؛
- نام شما .
- مرانی شناسید .
- فکر میکنم در گذشته شمارا دیده ام . اما کجا ؟
- راستی شما اکثراً سینما میروید ؟
- بلی ؛
- من مشاور و منتظم لباس هنرپیشه های سینما
استم . در وین مالک سالن بزرگ مود بوده و در
سرفلی نام مرا با حرف درشت می اندازند .
- خانم ویند . شما چرا از جسد گریختید ، چرا
به بولیسرا اطلاع ندادید ؟



چونکه آرزو داشتیم باي مراد لین ماجرا بیجانند .
از چیس ؛
- خودم هم میدانم از چیس . آبا شما هیچگونه ترسی
در رینا به ندارید ؟
- چرا ؟
در لین میان چشمانم به میزی که آنسوی جسد
قرار داشت روی آن تلفونی گذارده شده بود ،
افتید . شاتم و از کتاب رهنمای تلفون که بملوی
تلفون بود ، نمره ای انتخاب کردم .
بپتراسراسیو برسید ؛
- شما کسی میخواهید تلفون میکنید ، کجا ،
برای بولیس ؛
- آزانسوسد ای بی مردی بگوئید رسید ؛
- بفرمایید . دفتر بولیس زالسبورگ ؛
- اسم بول هولند است . لطفاً ما موری تانرا به
خیابان مشجر عکاسی سم بفرستید . اینجا
یک قتل صورت گرفته است .
- نشود . مست بود ، زیاد نوشیده باشد ؟
- نه ، اینطور نیست . بشنود یعنی اینجا
مردی بقتل رسیده است .
- صدای آنسوی گوشی لحن جدی تر گرفت ؛
- پسر آن رس را دقیق دیکته کنید .
- وین آن رس را تکرار کردم .

قد کوتاه‌های شهرما



بقیه از صفحه (۱۲)

چه شکلاتی : (در شعبات ما به فرزندانتان نرسد آب نداری ، جای کار تنگ است ، در طول روز دربارت آب دارد ، و گاهی هیچ ندارد)

گفته های سایر قد کوتاه ها هم از همین حرفه‌های یادداشت اما با به داند ، مرد قد کوتاه که به حیث مستخدم در وزارت مخابرات کار میکند در مورد انواع قد کوتاه ها چنین گفت : (. بیان مافوق کوتاه ها هم از هم فرق دارد ، آناییکه قدشان از حد زیاد بخت است ، صد مرده نام دارند ، به همین ترتیب قد بلندترین ماکه کمتر از یکمتر و نیمه سانتی است ۶۰ مرده ، ۸۰ مرده ، ۷۰ مرده و تا ۳۰ مرده و ده مرده میرسد) .

— خودت چند مرده هستی ؟

— (من ۶۰ مرده هستم)

قد کوتاه ها در هر جای که هستند همیشه اطرافیان شان از آنها راضی اند ، اینها آدمهای متحمل ، شکیبا ، وظیفه شناس و مودب اند . زنده گن شان در فامیل های شان نیز آنگونه است که در محل کارشان .

پایه د (۲۲) مخ

چای مطرب کرده .

— تاسی د به سند زاری کید و د باره د به غز د در د لو ترخنگ بل کم خصوصیت لاری گنه ارکته ؟

— که چیری یوه بیخله به بنایست ولری او د هغی به خوا ؟ بنگلی ملی جامی به تن کړی په عین وخت کی د بنواخلاقوا لور کرکتر خاوند ه وی نو د اییغله به پیره بیه د قدر ویر او په زره پوری وی .

دغه راز که یوهنر مند د به غز په خواکی بنگلی شعر د موسیقی متنا — سیوالا تو میره روایی او همدان د نبرک ویر و خاوند وی نوهغه وخت ده ته یونه سند زاری ویلای شو . باید وایم چی بیه سند زاری مثال د بی قالیته لری چی به مزور د وخت خیل بیه والی اوارزنت په اثبات رسوی ولی هغه خوک — چی یواخی نوم بی سند زاری وی اوس به مثال د سترنجی وی چی دلز وخت به تیرید و سره خیل ارزنت د لاسه ورکوی او خرابیز ی اوخلک بی زرد کوی د مخی لیری کوی او هاخوا د برگانوبه کوللی بی غورحوی .

— ستاسی نظر د هیواد د نقشه — موسیقی به هکله خه د ی ؟

— زه بخانته دا حق نه ورکوم چی د هیواد د موسیقی به هکله وگریم .

ولی د یو محلی سند زاری بیه توگه نظر ورکولی شم چی په دی اوه — اتوکالوکی د افغانی کلیوالس —

هسی همزولو ته ژپیزی ...

موسیقی د ورناید واود منعه تللو د باره د ویره کارشوی ی چی که دوه د ری کاله نور داسی کار ورته وش نوپول او تبله به د راد یو — افغانستان په تالارکی د مجسمی غوند ی اییسی اویا به تری خاکستر دانی جوړه شی او ویل کیزی به چی د ایو وخت د موسیقی الات وو همد اوس به راد یو تلویزیون کی هغوسند زاری و ته چی ژوند ی — سند ره بی د اروا خچه اخیستی وی او پیر نمونه انتیک اوزموز د عنعناتو او اقتصاد برخلاف قیتمی جامی بی به تن وی چی داسی سند زاری و ته زه د هیاهوی یسا د رب و د روپ سند زاری وایم .

هر راز شرایط برابر ی دی ولسی هغوسند زاری و ته چی په خیل ملی لباس کی فولکلوری سند ری وایم هیخو نوع شرایط مساعد نه دی . که دوی داسی فکر کوی چی خیل لباس او فولکلور برینودل او د غرب پیروی کول تکامل دی نو د ا تکامل نه بلکی د خیل کلتور ورکول دی .

— تاسی د کم سند زاری ی سند ری خوینوی ؟

— په فولکلوریکو سند روکی می د خا ن قره باغی ، هما هنگ ، — صفد رتولگی ، به غزل کی —

رحیم بخش او هم می د ترکیسی سند زاری ا تاخان سند ری — خوینوی .

— په خپلوسند روکی کومه یوه خوینوی ، ایاخلی سند ری اوری ؟

— ((ارمان دی ارمان د نیافانسی ده)) او ((د آزاد ی خا وړه د اد نیکمرغی خاوره))

سند ری می خوینوی . زه د خپلو سند رو دا وید و خچه لذت نهم صرف هغومره بی اوم چی خلاوی اونواقصی و گویم اوس .

— خیر د خپلوسند رو د زمره کولو سره مو اری یکی خنگه دی ؟

— په لور غز خاندی او وایم : پدی هکله د پیر نژدی اری یکی لرو همیشه حتی به مویرکی هم بخان سره سند ری زمره کم .

— هنری افتخارات موخه شی دی ؟

— زما هنری تحفه او مدال د خلکو ورین تندی ، خند او خوینی ده .

— تاسی که د خیل شخصی ژوند به هکله موز ته معلومات راکری بیه به وی .

— یو واده می کړی . بنخه — ماشومان لرم . به مینه سره ژوند کوو اری د خیل ژوند خچه راغی م .

— خدای دی خیر کړی . د د و هم واده بند و بست خو به نه کوی چی

ومویل ((یو واده می کړی))

— زه به هیخکله د اغلطی ونه کرم . که یوهنر مند دوه ود ونه وکړی نو د موسیقی هنر د لاسه ورکوی او توله ورخ به د خپلو بنحو به شخر وخته وی .

— تاسی غواړی چی ستاسی زامن راتلونکی کی ستاسی به شان سند زاری شی ؟

— نه . زه می اولاد همیش د دی — لاری خچه لیری ساتم . هیخکله د موسیقی الات په کورکی نه زدم .

بیریزم نه چیری چی ماشومان می یکی کوتی ووهی اومینه بی ورسره پیدا شی . بخکه د الازره پیره ستو — نزی لری . لمویی خواد هنر ساتل ، د خلکو د زړ و نوساتل او د بلی خوا د راد یو تلویزیون به محیط کی تحینی ناوره شرایط نوپسند ر — غاړی باید د پوره حوصلی خا وند وی . زه غواړم زامن می داکتران او انجینر شی . او د امی یواخینیس هیله ده .

غواړم یو خه درته به خپل زره ووایم او هغه دا چی : مایه ژوند کی یو وار جنگ — مایه ژوند کی یو وار جنگ — کړیدی چی د پیری بنیانه م . او هیخکله می دا بده خاطره له یاد نه وشی . بخکه زه یوهنر — مند می اوزه پدی عقیده م چی د هغوسند له خولی خچه باید پس خبری او سند ری ووشی نه بد الفاظ . نو بخکه زه وایم چی



هنرمند کیدل او د هنر ساتل

په بای کی وایم : ستاسی به مجلسی سریره د لته نوری مجلسی او ورخیانی هم چاپیزی ولسی تراوسه به کوی مجلسی اویا به کوی ورخیانی کی له ماسره مرکه نه ده شوی . دا چی تاسی ما ته د یوسند زاری به سترکه وکسل اومرکه موراسره وکړه کورودانس وایم اوستاسی د دی احساس خچه پیره د پیره مننه کوم .

آبامردان ...

بقیه از صفحه (۲۱)

گونه استاد معتبر و موثق وجود ندارد ، با وجود آنکه عده ای از محققین بر واقعیت عقیده بر آنست که نظریه تکوین خودی در شریزمنکن است .

د واقعیت امر ، چنین به نظر میرسد که فرضیه تکوین خودی ((معجزه)) ا بستی معصومانه را بشکل خیلی ساده آن توضیح میکند ، گرسنگی ، فشار روحی و عوامل دیگر منکست از گرسنگی را شاید تحت تاثیر قرار دهد که در نتیجه آن بدون وجود پت سرد ا بستی شود . هر چند باید خاطر نشان شام که تمام مشاهدات موجود علمی نشان دهنده آنست که تکوین خودی همواره پدیدایش جنس ماده را بدنیال داشته است . علت آن اینست که جنس لانم است تعیه کند . علاوه — تکوین خودی اغلبا به ششسی دقیق خود مادر منتج میگردد . در نتیجه باید گفت که تکوین خودی نسل بشر صورت کسل مسئله ایست که درباره آن تا هنوز کتومید انهم .

کرایبی و پینتان

— راورزی و پینتان نازیری د خپلی یوی بلی خورلندی به مرسته له سینگارحای خچه کرای و پینتان واخستل او هغه بی خیل لغز سر راواچول . خود کوشی تولو اوسید ونکو به لغز او بونو پی سرکی لید لسی وه . چی په دی حساب د کوشی اوسید ونکو د خند انوی مضمون جوړ شو . حتی تردی چی یواز د یگر د کوشی هلکانو یوماشم ته بیسی ورکړی وی چی کورته د نونولو به وخت کی د د روازی ترخرا ورته و د ریغزی او د سرو پینتان ورخی کشر کړی . له دی بیسی وروسته به نازیری پیره لزه له کوره راوتله .

که به هماغه میاشت کی دوی له دغه کورنه کوه نه وای کړی . او پلاری د نبار په بله ناحیه کی کوی کورنه وای نیولی . نونازیری به د کوشی د هلکانو او نجونو له لاسه لیونی شوی وای . خوتالی بی به دی پیدا ری وی چی د پلاری له دی کوشی کوه وکړه . په بله کوشه کی نازیری چاد گنجی به نوم ته پیژندله . د هغی کرای و پینتو چی به اوز وی براته وود کوشی د پرمهوانان به جان پس ورکشول . نونازیری د سینگارحای د کرای و پینتانوله برکه پیره وور د کم نوی مسوان سره کوزه وکړه . کم هم د عدل به خیر د نازیری به کوه . کوه —

زلفوزی و پایلی و . که خه هم دغه اوز دی زلفی د نازیری خپلی نه وی . خود دی د جگی او د نگری ونی له بنگلا سره بی مرسته کوله . هغی خو خله د سینگارحای له خاوندی شخه غوینتی ووی دغه مصنوعی وینته ورباندی ولوری . خود سینگارحای خاوندی د دی — غوینته ردوله . او وپینتان به بی په کرایه ورکول .

د ری میاشتی د کم او نازیری له کوزدی نه وی تیری شوی چی کم د واده نغاری و دنگولی . د واده به ورخ نازیری د نورسینگسار ترخنگه له پخوانیو کرای و پینتانو خه اوز ده وینته به کرایه واخستل . د واده مراسم د نبار په پوهوتل کی ترسره کیدل . د زوم او ناوی کورنی او رابلل شوی خیل خپلوان د واده به مجلس کی حاضر وو . خوینی اوخند اگانی . سند ری اړنگا کانی روانی وی چی سند لاسه د سناز نغمه واوینته اود ((اهسته بو)) نغمه او سند ره د هوتل په سالون کی پورته شوه . د سند ری به بدرکه زوم او ناوی لاس به لاس سالون ته راننوتل . د نازیری اوز د زلفوزی به اوز وی هاخسوا د پخوا پرتی وی . جاته د دی وخت نه ورکاوه چی د دی به بد رنگه خیره دی خبری وکړی او پای ورته به لومړی نظر بام شی . کله چی کم اوزان سرری د هوتل په سالون کی خیل ټاکلی عمای ته پورته کیدل نو د نازیری به جته قد پوری د کم لندی بونو پی ونه دوسره تپته وه . چی تابه ویل کوندی نازیری کم ماشوم له کوش نیولی دی . هغه وخت چی زوم او ناوی به خیل ټاکلی عمای کیناستل اود خانگرو

مراسموه ترخ کی بی د ویل به خوله کی د کیک توتو ورکوله . نازیری د کیک توتو راپورته کړه او غوینتی بی چی د کم به خوله کی بی ورکړی خولاس بی د کم وازی شوی خولی ته ونه رسید . بخکه چی هماغه لاس بی په پوره شدت د ((آخ)) له یوی چیغی سره د سرو پینتانو ته پورته شو . له نازیری نه په دی شیه کی د سخت سوی او درد له لاسه د سینگارحای کرای و پینتان هیروو . اوه غبرگونو کوی وپینتان لمره راکش کړل . کله چی مصنوعی وپینتان د نازیری له سرته لیری شول . نوهر چا ولیدل چی هغه د خوشیو بخوانی ناوی نه ده چی اوز دی — زلفی بی په اوز ولکه تورنما ماران کړی وی را محو ندی وی . بلکی هغه گنجی نازیری ده چی په زار کورکی د کوشی هلکانو دغه نوم ورباندی اییسی و .

نازیری له درد او شرم خچه بی حاله شوه . اوه هغه میز چی کیک ورباندی اییسی و راپورته . د هوتل په سالون کی د خلکو غری پورته شو . او سازیانوساز و د راره . کم د دی بیسی به لیدلو سره د واره لاسونه سترگوته و نیول . ازلکه وچ لرگی به خای پاتی شو .

د نازیری مور چی د یاد گاری عکس له پاره د خپلی لور ترخنگه ولاړه وه د نازیری له نوکوی کرای و پینتان راکش کړل او غوینتی بی چی بیرونه بی دلور و سز وواچوی . خو به دی شیه کی د وینتوله منخ خچه شخه لکی لرم د هغی به لاس کی راولویده . دا هغه لرم و . چی یوشیه دغه بی ناوی وچیچله . د نازیری مور وپینتان به بخکه

وغورحول اوه ویره بی چیغه کړل چی :

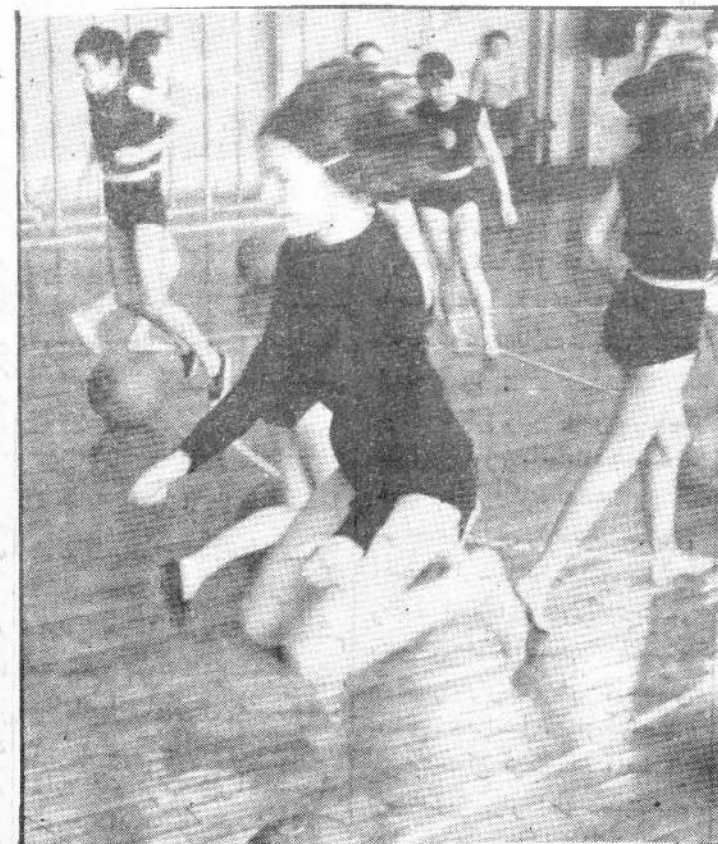
— لاسم

په لاس پوری نبتی لرم بی هم له وپینتانوسره به بخکه و خانسه کله چی وپینتان به بخکه ولویدل . نو د و هم لرم هم ورخی د واده — تاشی ته راووت .

دا هغه لرم مان وچی د سینگارحای به د یوال کی بی د را محو ول شوی کرای و پینتانو به بیج کی حاله جوړه کړی وه . یوازی به پوتانو باندي لرم مان ووزل او خوتنو نازیری خواره کوشی به داسی حال کس چی د راتلو سترگو تور او سپین بی تلل راتلل په بی هوبنه جان وروختون ته پوره .

د واده خوینی له یوی خوا په غم اوله بلی خوا د دی عجیبی — بیسی به لیدلو سره به خند اوتانو ویلید له شوه . د کم سور د نازیری له مور سره کوشی به کوشی شوی وه . او ویل ته بی بیخوړونه سره ورکول . په همدی کنش او گیرکی یوی زری بنخی چی د زوم له خپلوانو خچه وه د کرای و پینتانو بیه هغوی د لپ مانوبه لیدلو یوسور اوسیلی وکړ او ترخنگه بلی زری بنخی بی ویل :

— ترخدای می جار کړی خوری بخوابه چی مونزه کورونوکی سرو نه چوتی کول نو یونیمه سیزه اوریجه به په وینتوکی پیدا کیده . خواوسد ((ارایشگاه)) به کرای و پینتانوکی لرم مان پیدا کیسزی لرم مان .



مارگریت شبوت خبرنگار سیاه و سفید از برلین گزارش میدهد

از استعداد قایم به قهرمانی المپیا

در شروع اکتوبر سال ۱۹۸۸ - سازمان ورزشی آلمان دموکراتیک که بنام اتحادیه سپورت و جمناسیتیک یاد میشود، ۴۰ سالگرد تاسیس خود را تجلیل نمود.

ایمروز با بازگشت موفقانه تیم های آلمان دموکراتیک از المپیا تابتانی سول مصادف بود.

آلمان دموکراتیک با وجود کوچک بودن ساحه جغرافیایی و داشتن امکانات محدود انسانی و مادی و نتایج و موفقیت های شگفت انگیزی را در عرصه ورزش نصیب گردیده است.

ورزشکاران آلمان دموکراتیک در بازی های المپیا تابتانی ۲۱۲ مدال طلا، ۲۱۱ مدال نقره و ۱۷۷ مدال برنز بدست آوردند. بر علاوه آن تا کنون ۳۴۱۲ مدال، و مدال قهرمانی جهان و اروپا را نصیب شده اند. گرچه موفقیت ورزشکاران آلمان دموکراتیک در سطح جهانی دیگر یک مسئله غیرعادی نیست، با آنهم مانند گذشته در مورد امر موفقیت شان سوال های زیادی مطرح میشود.

بعضی ها این غورنکر میکنند که تینر ها و دانشمندان سپورت آلمان دموکراتیک کدام (نورمول اسرار آمیز) راهی دانند. در حالیکه توضیح این پیروزی های بسزرگ

همچنان برای هر کودک زمینه مساعد است که در هلهوی تربیت بقیه در صفحه (۹۵)



از (۹) نفر تجلهوزنی کند که بدین ترتیب تصور شده می تواند که به چه تعداد استاد (آموزگار) بکار است. در حال حاضر - تعداد ۱۱۳۰۰ معلم و ۵۳۰۰ مربی بآن اشتغال دارند.

آنهاز دانش مخصوص در - زمینه بسیکولوژی و طب برخوردارند.

از همه اولتر درین مکاتب میتسود آموزشی همه می باشند که البته ایجاب مصارف هنگت و متفاوت را می نماید. اضافه ترا زه سیف این شاگردان تمام روز را در مکتب سپری مینمایند، به تعداد ۱۰۰۰ تن آنها در لیلیه ها بسر می برند. زیرا این مکاتب مخصوص در ناحیه ها وجود دارد نه در هر دهه و هر شهر. البته درین صورت چنین اطفال در طول هفته از فامیل خویش دور می مانند.

این کار برای آموزش رشد تدریجی استقلالیت و مصروفیت آنها مفید واقع میشود. گزارشگر از مکتب کمکی مخصوص که بنام پستالونسی می است باز دید بعمل آمد، این مکتب در براندسبرگ در (۹۵) بقیه در صفحه (۷۲)

چگونه میتوان زنده گی کرد؟

۷۵۰۰ طفل در ۴۷۳ مکتب مخصوص تعلیم و آموزش می بینند این اطفال شامل کسانی اند که خواست شغلی و بینائی ضعیف داشته میباشند و همچنان آنها می که کر، کور، گنگ، کند ذهن، اند، تربیت و آموزش می شوند. تمام مکاتب مخصوصاً غرض آموزش اطفال مذکور پروگرام ویلان درسی را مانند سایر مکاتب عمومی متوسطه تطبیق می نمایند تا در آینده راه تحصیل و پیشرفت برای شان باز باشد. صرف در مکتب ۸ صنفی کمکی و مکاتب برای کرها پستان پروگرام درسی ویژه می تطبیق میگردد. همچنان باید گفت که این مکاتب دولتی میباشند. درینجا تعداد شاگرد هر صنف تقریباً ۲ میلیون متعلم مکاتب

تعلیم افتد اما تیکه در زمین - در کشور مذکور عمل می آید مطابق مواد قانون اساسی آن میباشد. (هرکس حق تحصیل را دارد) یعنی کسانی که به عدم کفایه روانی و جسمی مبتلا هستند بنا بر نارسائی روانی و جسمانی نباید جدا از دیگران و تجرید شده زندگی بسربردند بلکه باید مانند دیگر اتباع امکانات کارولت بسربردن از خویشی های زنده گی را داشته باشند و مطابق به استعداد خویش شخصیت خود را بنا بر توانمندی این چنین اهدا کند که در بالاد کر شد، اولتر از همه مورد تأسیس آموزشگاران، اطباء و اشمندان قرار گرفته است. در حال حاضر از جمله تقریباً ۲ میلیون متعلم مکاتب

چندی قبل در آلمان دموکراتیک کنفرانس درباره دیکتولوژی (علم معلولیت) برگزار گردید. درین کنفرانس متخصصین انسانی نیز اشتراک نمودند، تا با تجارب ج آلمان در زمینه آموزش هم رو سیع اطفالیکه دارای نارسائی های روانی (بسیکولوژی) و فزیکسی (جسمانی) میباشند، آشنا شوند.

به لب حرف و به لول فـریاد دارم ... مرزاقلم ...

بقیه از صفحه (۱۰)

هنرمند محبوب فرهاد دریا که درین روزها از او کمتر خبری بوده است، در استان (مفقود شدن) خود طی

مصاحبه "غضب آلودی" با مجله (جوانان امروز) ظاهره سبب را در یوتولویون خد احافظی گفت، به دشواری پاسخ می‌یابد. اما با آن هم ماسمی می‌نماییم به دنبال جواب انتقادات او به رادیو تلویزیون رفته و جویای این مسأله مهم که چرا شرایط لازم برای نشر آهنگ های فرهاد دریا وجود ندارد و بر اساس ادعای مطرح شده در مجله جوانان امروز چه آهنگ های اوسره دیوارسانسور زده اند. اینک گفته های انفرهاد در ریا را که در شماره دوم صفحه ۱۰ مجله جوانان به نشر

رسیده نقل قول می‌نمایم: "هنرمند سازست که با نواز و فرود نغمه های زنده گسی و جریانات ماحولش سر میشود اگر مبتدع است یا اول، هر دو نتیجه سیرطیعی جامعه خود است می باشد، آب و نان فرهاد های حوادث و جریاناتیست که بند بند وجودم شهنانشان میدهند و من آنچه را می بینم، دوباره پس میدهم. از مدت هفت سال بدینسو عزیزترین وطنی ترین سرود (مولایعلی) من سانسور شد. چرا ترانه (علم گنج) نیست گردید به خاطر کدام جرم آهنگ باد های آیند نشر نمی شود؟؟" برای پاسخ به این سوالات فرهاد دریا راهی رادیو تلویزیون می شوم در زمینه طالب پاسخ میگردم. و اینک پاسخ های ماکه از مقامات رادیو

تلویزیون دریافتیم

سید یعقوب وثیق معین وزارت اطلاعات و کلتور که با صمیمیت را به دفتر کار خویش بدین ترتیب به سوالات ما چنین پاسخ ارایه نمود:

محترم وثیق بر خورد زادیو تلویزیون در رابطه با استعداد های جوان چگونه است؟ مسوولین را در یوتولویون وظیفه دارند تا در هلهوی بشهره وظایف اطلاعاتی تئوری و تریبی و تفریحی خود استعداد های جوان را در رشته های نویسندگی، نظافتی، هنر تخیلی، آواز خوانی فنی و تخنیک کشف و زمینه های تربیت بزرگوار تفتاه سطح مهارت های مسلکی شان فراهم و بر اساس ادعای مطرح شده در مجله جوانان امروز چه آهنگ های اوسره دیوارسانسور زده اند. اینک گفته های انفرهاد در ریا را که در شماره دوم صفحه ۱۰ مجله جوانان به نشر

رسیده نقل قول می‌نمایم: "هنرمند سازست که با نواز و فرود نغمه های زنده گسی و جریانات ماحولش سر میشود اگر مبتدع است یا اول، هر دو نتیجه سیرطیعی جامعه خود است می باشد، آب و نان فرهاد های حوادث و جریاناتیست که بند بند وجودم شهنانشان میدهند و من آنچه را می بینم، دوباره پس میدهم. از مدت هفت سال بدینسو عزیزترین وطنی ترین سرود (مولایعلی) من سانسور شد. چرا ترانه (علم گنج) نیست گردید به خاطر کدام جرم آهنگ باد های آیند نشر نمی شود؟؟" برای پاسخ به این سوالات فرهاد دریا راهی رادیو تلویزیون می شوم در زمینه طالب پاسخ میگردم. و اینک پاسخ های ماکه از مقامات رادیو

پسندیده و احساس عال وطن پرستی سایر جوانان کشور با بخش برنامه های تلف هم سرچسته میگردد. البته کشف استعداد های جوان در زمینه های انانسر، نظافتی، هنر تخیلی، دکلمه و شعر خوانی و رادیو تلویزیون به مقایسه آواز خوانی ساده تر است به این معنی که در اولتلبان این رشته ها بعد از سیری کردن دوره های معین تربیتی در داخل همین موسسه و علاه در کارهای برنامه سازی هم گرفته و نتایج کار های شان و سود مراحله ابتدایی هم قرار داشته باشد از طریق امواج رادیو تلویزیون بخش و شنونده گان و بیننده گان این دو وسیله آرایه رنگ نقش هاییکه به عده آنها سپرده می شود می بیند ولی اداره رادیو تلویزیون آواز خوان را در صورتیکه واجد شرایط لازم نباشد از همان آغاز به صورت نیمه ختم قبول نمی کنند. بناه تا وقتیکه بارچه آهنگ تازه وارد به اصطلاح پخته نشود برود موظف اجازه ثبت و نشر آنرا نمی دهد.

در مورد انهاییکه میخواهند در بخش آواز خوانی، به استعداد های رادیو تلویزیون تازه گام دهند، تعامل چگونه است؟ باید تذکر داد که به خاطر آرزوهای استعداد داوطلبان آواز خوان کمیونی در ریاست موسیقی رادیو تلویزیون وجود دارد این کمیون وظیفه دارد تا آواز تازه وارد را از نگاه (سر) و تال، ولی، و دیگر نغمه های آواز خوانی چن و آرزوهای کنسند بعد از تصدیق این کمیون، تازه وارد به ثبت مقدماتی یک بارچه آهنگ در داخل استدیو اقدام می کند. کمیون دیگری مشتمل بر کمپوزیتوران، نوازنده گان

و آواز خوانان سابقه دار روز زنده، پروف آهنگ ثبت شده را از جهات مختلف مورد بررسی قرار داده و در صورتیکه هنرمند معیار های لازم را داشته باشد اجازه ثبت اساسی آهنگ برایش داده میشود. بعد از ثبت و نشر چند بارچه آهنگ از طریق رادیو در صورتیکه هنرمند تازه وارد معیار های ثبت و نشر آهنگ را از روی امواج تلویزیون داشته باشد به ثبت و لبسنگ آن برای تلویزیون از طریق ادارات مربوط می برود.

در مورد فرهاد دریا چه برخوردی در رادیو تلویزیون وجود داشته است. همین بروسه در مورد محترم فرهاد دریا نیز صدق می کند. به خاطر ثبت و نشر آهنگ های فرهاد دریا از همان روزهای نخستین همکاری او با رادیو تلویزیون، تمام امکانات تخنیک و هنری به اختیارش قرار داده شد. درست است که وی از ابتدا آکار هنری در رادیو تلویزیون در برتو استعداد سرشار و تلاش بیگسر و خستگی ناپذیر خود سرزود تر و بهتر از بسیاری چهره های جدید به درخشیدن پرداخته ولی نباید منکر شد که بدون موجودیت همین امکانات محدود تخنیک و بشری رادیو تلویزیون این موفقیت ها چشمگیر نمی بود. مطلب من از امکانات محدود تخنیک و بشری این است که ظرفیت موجود استدیوهای رادیو تلویزیون و کارمندان تخنیک و نشراتی به مراتب کمتر از حجم تولیدات روزمره آنها می باشد. همین امر سبب می شود که از یک طرف در زمینه ثبت مطالب منجمله بارچه های جدید موسیقی تقسیم اوقات خیلی فشرده و وضع گردد. و از طرف دیگر قسمت نشر آنها نیز بنا بر تعدد موضوعات

نشراتی نوبت مراعات شود به ویژه در تلویزیون بنا بر ضیق وقت نشراتی تعدد برنامه ها بجای نشر آهنگ خیلی محدود است.

بدینگونه سری هم به مدیریت عمومی نشر و آرزوهای رادیو تلویزیون می زنیم تا به طور هر چه خاص در قسمت نشر و بخش و سانسور آهنگ های فرهاد دریا معلوم است.

مفصل بدست آوریم. محترم شریف جمیلی شما قبل از همه درباره بروسه ثبت و نشر آهنگ از طریق رادیو اگر اندکی روشنی بخشید؟

آهنگ ها عموماً قبل از نشر به ریاست موسیقی معرفی می شوند و بعد از چن و آرزوهای مدیریت عمومی موسیقی و چن اشعار از جانب هیئت مسوول که اشعار را راقبل از ثبت چن می نمایند و بعد از اجازه آنها آهنگ کمپوز و ثبت می شود و بعد از آرزوهای شعبه نشر از نگاه وضع تخنیک و منتساز، آهنگ قابل نشر میگردد.

پس در این صورت که آهنگ قبل از نشر همه جانبه چن و آرزوهای می شود چرا بعد از ثبت یک بار و یا هیچ به نشر سپرده نمیشود؟ در آن صورت انعکاس بخش آهنگ، شاید مانع نشر بیشتر آهنگ گردیده باشد.

و شاید هم از همین سبب آهنگ های فرهاد دریا برای همیشه در آرشیف رادیو تلویزیون از نشر بازمانده باشند.

مادر ارشیف رادیو تلویزیون هیچ آهنگی از فرهاد دریا نداریم که باری نشر نشده باشد باید بگویم که بعد از نشر آنها با د نظر داشت بازتاب مردم شاید آهنگ برای مدتی از نشر بازمانده باشد. آهنگ های فرهاد دریا که در آرشیف قرار دارند و اجازه ثبت ان از طرف رادیو تلویزیون داده نشده اند از کدام طریق ثبت گردیده

تبله هم به عرض رسانیدم که آهنگ ها از طرف مدیریت عمومی موسیقی و مدیریت آرزوهای رادیو تلویزیون قبل از نشر چن میشوند. ولی در قسمت آهنگ های فرهاد دریا باید گفت که یک تعداد آن از طریق ریاست هنر و ادبیات ثبت می شوند مثلاً (در پس شعر) به خواهش بودیم سوسوسران چن آهنگ ثبت میگردد که بعد ها شاید شرایط بیشتری آن مساعد نباشد. اگر چه فرهاد دریا نسبت به هنرمند دیگر در قسمت آهنگ های نشر زحمت زیاد کشیده و از جمله هنرمندان بدین ترتیب شده مردم است و ما هم برایش قدر و قیمت زیاد قابل استیم ز...

شرایط هر چه بهتر تخنیک برای او همیشه مساعد بوده است. ولی به هر صورت باید اصول و مقررات را باید در هر زمینه بدیور بود.

در اخیر میخواهم بدانم که فرهاد دریا کجاست و در باره توضیحات مسوولین رادیو، تلویزیون چی نکرده اند؟ در روزهاییکه شماره زیر چاپ میرفت بنا بر تصادف نیک او را در گوشه پی از این شهر غریب یافتیم و جریان این راپورتاژ حضورش عرض نمودیم. خبی به ابرو نیانداخت اما در مورد توضیحات محترم وثیق و محترم جمیلی گفتند که

((با اجازه، من با مکتبی تعلق دارم که جنده ((نسی)) ((ها)) و ((چرا)) هایشان را تنها خداوند آسمان هاتقادر است پایین کند. آهنگ های بندی و زنجیری بنده از قید رهائی نیابند و تا شرایط نشر برای فریاد ها و دردهای تازه من ولتم مهیا نشود انتقد رخام هم نیستم که از گپ های بگردم

بالاخر من یک افغان هستم)) ان از طرف رادیو تلویزیون داده نشده اند از کدام طریق ثبت گردیده

بقیه از صفحه (۳۳)

نشر می شد، نامه های شکایت آمیزی از یک عده اولیای متعلمین و اداره های مکتب از بردن رادیو صنفها به خاطر شنیدن برنامه میرزاقلم شکوه داشتند. حتی پس از روزهای جمعه نامه های ارسالی عد می از نامه ها حاکی از آن بود که نشر برنامه میرزاقلم مانع انجام کارهای خانه در روزهای رخصتی میگردد.

اینرا تأیید میکنم که برنامه های انتقادی میرزاقلم تا همین اکنون مورد علاقه مردم است حتی در ولایات و محلات کستهای ثبت شده بارچه ها دست بدست میگردد. اما آنچه باید در این زمینه روشن شود اینست که به چه دلیلی در برنامه های (میرزاقلم) ماورین پایین رتبه میرزاقلم در تصادم نیز بارچه ها قرار داشت و همیشه آمرین اشخاص منبسط و یاد سیلین بازتاب داده شده اند؟ آیا واقعه حیات ادارات نیز چنین بوده است؟

خیر، ولی بیان بی سرو سامانی ادارات در برنامه های (میرزاقلم) خود مبین بی کفایتی عده ای از آمرین است ولی نمودار نقر کار نویسنده متن نیز میباشد. متن را کی مینوشت؟

گرچه شخصی متن را می نویسد مگر شخص دیگری کلمات رئیس را حذف کرده بجایش کلمه امر می آورد.

نمی گوید آنکس کی بود؟ خودم بودم. در حالیکه شما در این کراکتر خوب درخشیدید چه شد که یکباره از آن کنار رفتید؟ علاقه مندان را عقیده بر آنست که گویا شما مصروف پیشبرد امور ریاست شده اید. این میتواند عاملی از عوامل

بشمار آید. مگر درست زمانی با هنر تخیل خد احافظی نمودم که اوج کارهایم بوده نوبالسر ((باطلائی اروپا)) ((پلاتینی)) هنوز سیار جوان و با انرژی بود میتوانست در چندین مسابقه دیگر نیز بازی کند اما قبل از ضعیف جلوگیری با نوبت سال خد احافظی کرد. من نیز با شما هده آثار بجزی و با این احساس که مبادا به اصطلاح بر سردهای دوستان بریم با تخیل خد احافظی کردم.

باید گفت که در کشور ما صرف بعد از برگ هنرمند ترازوی طلا سی محفل مات او را برگزار میسازند. در حال حاضر به خاطر از سرگیری راه میرزاقلم و گسترش جهان انتقادی آن در سطح بالاتر از یک کارمند پایین رتبه چه کمکی می توانید؟

اگر باب تمهید چنین برنامه ای در سطح رادیو تلویزیون باز شود و مقامات مسوول هنرمندان را اندر این عرصه بکارند حاضر فقط به ادامه نوشته های قبلی، متن بارچه ها را ترتیب نموده به اختیارشان بگذارم. شما گشته از برنامه میرزاقلم ۲۲ سال را صرف پیشبرد برنامه رادیو صدای مردم نمودید پس لطفاً عامل موفقیت تان در بر-

نامه اخیر الذکر را توضیح نماید. رادیو صدای مردم، برنامه ایست اجتماعی که نمیتواند بدون انتقاد مورد قبول واقع شود. من معتقدم که با برنامه های انتقادی کمی محتاطانه تر باید برخورد کرد، این درست است که عنصر اصلی و اساسی چنین برنامه ها را انتقاد تشکیل میدهد مگر بعد از انتقاد باید راه حل اصلاح نقیمه را نشان داد. به خاطر آن که در سال ۱۳۰۶ - وقتی برنامه (رادیو صدای مردم) بقیه از صفحه (۷۰)

زنی با همسرش

ویکت نام

از خوشاوند ما دخترکی بنام ((گللی)) که حدود چهل تا چهل و پنج سال قبل در خانواده یک مامور محلی به فرزند ی پذیرفته شده و آنوقت پیش از پنج - شش سال همزنداشت، در گاه هیئت اطلاق در دستند ارم. از آنهایی که او را میشناسند یا میتوانند درباره زنده بودن یا نبودنش اطلاعی داشته باشند، بنام انسانیست تقاضا میشود تا در نستی های خود رایه ادرس ما ارسال دارند. به کسانی که محل دقیق فعلی او را بنویسند یا درباره مرگ او گواهی دهند، ادای سیاسی مادی نیز صورت خواهد گرفت.

((محمود یاری برادر زاده)) ((گللی)) گمشده ساکن (۰۰۰) ناحیه بالکاش ازمیر - به وکالت سایر اقربای نزدیک او (۰۰۰))

می کشید. مگر امکان دارد پیدا نشود] آقای من، من هنگامی که در گمرک استانبول رئیس هیات معاینه بودم، او را شناختم. حتی هیچ نمیتوانم فراموش کنم که در آن روزها، روزنامه نوسان بسیار به سرگوش کارمندان گمرک می چسبیدند. به هر حال، بزرگرم به موضوع ((خانم اسمار)) در یکی از روزهای یک سخت گرفتار بودم، اطلاعی بهار رسید که یکی از مسافران کشتی ایکه از دریای سفید به بندر ما وارد میشود مقدار چشمگیری قاچاق از اروپا با خود حمل کرده است. خبر هنده نیز شخصاً در گمرک حضور داشت تا نمیدی چشمگیر خبر گزار او، از دستش نرود. ماهم از انجمله ماموران بیمهره ای بودیم که نسبت نقدان ((روابط حسنه)) یا قاچاقبران، اکثر محمولات غیر مجوز را ضبط و رسا محصول میکردیم.

خانم شکلات
نوشته: عزیز نسیب
ترجمه: شفیق رمگانه

پیش از آنکه کشتی مورد نظر، به ساحل بعلیو بگردد، یک موتور تیز رفتار فرمزی از سوی شهر آمده. دم دروازه گمرک توقف کرد. همچنان، گویا به بدیر همی گمرک نیز تیلیفونی هدایاتی رسیده بود. گفتم ((گویا هدایاتی رسیده بود)) بخاطر آنکه نام - تلفون کننده به عنوان ((ساردر ولتی)) از دیگران نرفته می ماند. مدیر همی مارانزد خود خوانده گفتم: ((به خانم بتول که یکی از مسافران این کشتی است، موقع بیاد شدن اطلاع به هید که موتور دولتی منتظر اوست)) ما بحساب خود رسیدیم. کمی بعد کشتی وارد بندر شد. طبعاً برای اینکه عمل بازرسی به درستی انجام پذیرد، فرود آمدن مسافران از کشتی ممنوع بود. اینک در همان هنگام من به بتول خانم برخوردیم. گفتید خوشاوند شماست. آه بلی. عمه تاها ۰۰۰ ولسی خدا از سرجم ما بگذرد. چنین بانویی هر چند سال یکبار به دنیا می آید یعنی خانمی که موتور رسمی در بدخل گمرک منتظرش باشد. ما خانم بتول را با احترام لازم، از کشتی بیاد و به موتور دولتی سوار کردیم. بالا پوش پوست نفیس و گرانبهاران جوش گرمای تابستان، خانم را امتیاز خاصی می بخشید و در یک نظر فعمیده، میشد که از-

سفر اروپا برگشته است. خانم برای اینکه محصول گمرکی نه برداخته باشد، در بالا پوش پوست را که رویم پوشیده بود، از تن بدر آورده با چند انوار شام در دیگر مسافرتش که هم تول بکس و هم سیست پشت سر را انباشت، در موتور جا بجا کرد. سپس رو بپا کرده دستور داد: ((بقیه لوازم مراد رست نگهداری کشید. فردا کسی را دنبال آنها میفرستم)) ما بعد از ادای احترام در نیال موتور خانم بتول، به کشتی حمله ور شده به بازرسی دقیق و سرگش کتند. خود آغاز کردیم. البته، این بحال یک عنعنه در - آمده است که در کشتی وارد اروپا به وطن، خواه ناخواه اشیای قاچاق کشف میشود. در - صورتیکه لازم دید، شوی این وظیفه ما گمرکی ها بود که بر برخی از آنها انگشت معاند بگذاریم، ولی من در تمام عمر کشتی که اینقدر محمولات زیاد قاچاقی حمل کرده باشد، تا آنروز ندیده بودم به حدی گش کتند بود که کلاه شعبده باز با کبوتر و خرگوشی که از آن بیرون می آورد، فراموش ما گوردید. از یک جمعیه نسبتاً کوچک نقد رمال قاچاق - قی بیرون می آمد که میتوانست یک مغازه فیشن فروشی را بپر کند. آنچه از نظرمن تحسین بر انگیز و در رعین حال حیرت آور بود، این بود که تمام اشیای از نظر کمیت و کیفیت و حتی مورد استعمال تصنیف و تفکیک شده بود. حتی یکی از همکاران ما گفتم: ((با با آفرین برای افراد ۰۰۰ حتی در گمرک ما اشیای به این نظم و نسق ترتیب و تنظیم نیافتند است)) بنظر می رسید که درین کارهای یک گمرکی متخصص داخل باشد. زیرا تصنیف و تفکیک مشکلی صورت گرفته بود که یک یک با تعلیمات نام گمرکی ما تطابق داشت. فقط یک اشتباه در کار آنها دیده می شد: مطابق به حکم تعلیمات نام مواد محترقه نباید در جای نزد یک حرارت گذاشته شوند و لسی اینها امری های قاچاقی را در حواشی دیگه بخسار کشتی پنهان کرده بودند که این بگلی اشتباه است. فیروزین، لایترها، ساعتها، عطریات و زیر پوش ناپلونی خانم ها، همه در جا های دقیق جا بجا شده بود.

همکار دیگروا بر سهیل تحسین گفتم: ((اگر چنین یکی از قاچاقچی های ما هر را، مامور تنظیم و تصنیف تحویلخانه های خود نسامیم، روزی در میان درم بر همی تحویلخانه هافرق خواهیم شد)) - یکی دیگرا ماموران ما از سوراخی که در یکی از اتاقهای کشتی کشف کرده و مشغول بیرون آوردن سینه بند ها، سینه های مصنوعی و حلقه های زلف ساختگی از آن بود، نقد رازین قبیل اشیای بیرون آورد که اتاق تاد هان بر شد ولی هنوز هم از آن - سوراخ سینه بند موی ساختگی خارج میکرد. خدای من! آیا درین کشتی معدن سینه بند وجود

دارد یا اینکه فابریکه مخفی تولید سینه بند در آن تعبیه کرده اند. خلاصه نقد راشیای قاچاق از سوراخ سینه های این کشتی بدست آوردیم که خود ما هم دچار حیرت وهم وحشت شدیم. کشتی بان اظهار داشت: - فیرومکن است این اشیای ازین کشتی بیرون - آمده باشد زیرا این کشتی مسافربری است در حالیکه این مقدار جنس را حتی سفینه های یکمدتی باربری نمیتوانند حمل کنند. بر شما این ها را از کجای کشتی خارج کردید؟ - از عقب کشتی. انبار عقبی ازین اشیای مالا مال است. کشتی بان گفت: - بهتر است دیگرجستجو کنید. از وضعیت پیدا است که هر چه بگردید بیشتر اموال قاچاق به دست خواهد آمد و چون کشتی ظرفیت حمل اینقدر وزن را ندارد، جا بجا فرق خواهد شد و آنکامسؤولیت فرق شدن کشتی را نمیتوانیم بعهده بگیریم. هرگز فراموش نمیکم که روزنامه های وقت نوشتند: ((تحقیق اینکه اینقدر جنس با این ظرفیت توسط چه کسانی قاچاق می شده نقد رجالب نیست کید انیم چگونه این خارقه صورت عمل گرفته است.)) در هر صورت، کشف اموال قاچاقی آسان ولسی شناختن قاچاقچید شوار است. زیرا از آشکار کشتی تا مسافران همه از خود سلب مالکیت میکنند و میگویند این اجناسی به آنها تعلق ندارد.

بگذریم آقا ۰۰۰ راستی اسم شما چه بود؟ - محمود ۰۰۰ آری محمود بی فرزندم. با بتول خانم اینک در چنین روزی افتخار شناسایی یافتیم. بعد ها وقتی کشفیات بعمل آمد که قسمت اعظم آن به بتول خانم تعلق دارد، بی کم و کاست به وی سپرده شد. از آنوقت به بعد در میان مسافرینی که از اروپا بر می گشتند، گاه گاهی با بتول خانم بر می خوردیم ولی چندی بعد دست حمایت سیاسی از سر خانم بتول برداشته شدند و نه تنها مثل گذشته هامر مقام عقاب ایشان به گمرک نیامد، بلکه بنظر می آمد که از مقامات بالایی دستور داده اند تا وی را خیلی به دقت مورد بازرسی گمرکی قرار دهیم. ما بیچاره ها چه می کردیم؟ ما فقط مجریان دستوریم لایتر. آیا شایعات و افواها ت زیاد درین باره جریان را تغییر داد؟ یا اینکه بتول خانم از چشم مقام حمایت کننده سیاسی افتاده بود، این را نمیتوانستیم درک کنیم. کاروبار اداری ما تقریباً همه بدین سان طی میشود و استقراری از خود ندارد. یکبار می بینید دستور می رسد که فلان مسافر را بازرسی نکند، ناگهان امر می دهند که فلانی را از نیمه سوزن -

بگذرانید ۰۰۰ یکبار اینطور باری آنطور ۰۰۰ این که کار نشد. آقای من، برای تنظیم کار یک کشور، پیش از هر چیز استقرار لازم است. مامورین گمرک هم باید بد رستی بدانند که چه کسی را مورد بازرسی قرار دهند و چه کسی را نادیده بگیرند. تا اشتباهی در کارشان رخ ندهد. طوری نشود که درین بیخبری آنرا که باید مورد بازرسی قرار دهند ندهند و آنرا که باید بی چون و چرا بگذرد، تلافی کنند و کرده و ناکرده یکی شود. در یکی از همین موارد، بتول خانم بازم از سفر اروپا بر می گشت. بطور خاص امر داده شده بود تا - هر چه را با خود دارد بدقت بازرسی کنیم و حتی از - بازرسی دقیق بدنی نیز امانت داریم. بتول خانم در آغاز به فکر اعتراض افتاد ولی همینکه به جدیست موضوع بی برد، سخت شگفتی زده شد و فریاد زد:

خانم شکلات
نوشته: عزیز نسیب
ترجمه: شفیق رمگانه

خدا ی من: مگر حکومت عوض شده است؟ ایسن چه حرفهاست که میزنید؟ اگر تغییر می کرد، بیسی شهبه آگاه میشدم ولی من نشنیدم که حکومت تغییر کرده باشد. حکومت تغییر نکرد. است. پس وزیر تغییر کرده است؟ - خیر خانم. - خوب، پس در اینصورت این کارها چیست که میکنید؟ آیا موضوعات تغییر کرده یا رژیم سیاسی عوض شده است؟ در واقع بتول خانم حق بجانب بود. ولی اصرار کرد بیس: - در هر صورت موضوع تغییر کرده و ما بازرسی میکنیم آقای من، به بازرسی آغاز کردیم. یکی از - همکاران جنس لطیف ما که مامور بازرسی بدنی بتول خانم بود، به استثنای جای که ناگفتنی است از تن و بدن او، معادل محتوی یک دکان زرگری مرورید و جواهرات بدست آورد. ما چنین نتیجه گرفتیم که بتول خانم از تغییر وضع اطلاع قبلی داشته و همین جهت در اخفای زیورات، تن و بدن را بکار انداخته است. در فیران مثل موارد دیگر

میتوانست بطور علنی وارد کند. بعد از کشف جواب - هرات از سفینگانهای بدنی، بتول خانم حالتی حیرت زده بخود داد و گفت: - واقعا حیرانم. هیچ یک اینها از من نیست. خدا یا، کدام فریاد به اینها را بدین اطلاع قبلی در سفینگانهای بدنی من، جا بجا کرده است؟ من در زنده گی خودم، زنی به زرنگی و هوشیاری بتول خانم ندیده ام. فرزندم محمود ی میگویند زنی زیبا عقل کتر در ارد ولی باور کید که بتول خانم این قاعده مستثنی بود. مد تعای بدید و دفعات مکرر کشتی های که به خارج رفت و آمد داشتند، مسافرت کرد. حتی یک دفعه که هیچ از یاد نمی برم، در حالیکه اسوال زیاد قاچاق از نزدش گرفته بودم در کمال خون سردی اظهار داشت:

هیچ یک اینها مال من نیست. می ترسم اینها جز اموال امدادی امریکا باشد که به کشور ما میفرستند. بازرسی گفت: - مگر اموال امدادی را پنهانی میفرستند؟ - امداد حقیقی طورهانی صورت میگیرد. نباید مردم بدانند که این نیکی و کمک از جانب چه کسی بعمل آمده است. یکی از دوستان خارجی وقتی می بیند که حال کشور ما چقدر زار است، با د نظر گرفتن اینکه لطمه بی به فرور و حیثیت ما وارد نگردد، خواسته این اشیای را رجده انهای من مخفیانه جابه جا کند. مگر این غیر ممکن است؟ محمود بی، اگر نظر مرا بپرسید بتول خانم برای مملکت نایده، زیادی داشت مع الاسف بین ما این ارزش او را دریافتند. اگر در هر سفر خارجه زیادنی سه نفر خانم دیگرمثل او اشتراک کرده و اشیای گرانبهارا مخفیانه با خود می آوردند، مطمئن باشید که کشور خیلی پیش ازین روی پای خود ایستاد بود. فکر کید آقای من، این زن بیچاره بدون یک بسول معرف به تنهایی به سفر اروپا رفته و در بازار گشت به ارزش صد ها هزار لیره اموال بشکورد وارد میکرد. دیگرجه میخواستیم؟ خانم، مگر ما از سالها به اینسو به این امید نه نشسته ایم که امریکا ما قرض دهد، کید ت باز کند و کمک بفرستد؟ در حالیکه همین خانم بتول به تنهایی به همه کمک های امریکا برابر است ولی نگاه کن بجای اینکه چنین خانسی را تشویق و کمک کنند تا زود زود به امریکا و اروپا رفت و آمد کند، مانع مسافرت وی میشوند. خیر، خیر، عزیزم عقل ما هرگز به سرا بر نمیگردن. ما قدر شناسی نیستیم چه ها که در حق این زن بیچاره روانه داشتیم. در یکی از دفعاتیکه بازم اموال زیاد قاچاقی او را گرفتیم و این مورد هرگز فراموش نمیشود، بازم تکرار کرد: بقیه در صفحه (۸۹)



حالا که پرسیدید پسی بخوانید

نوٹ زلمی ژورنالیست راد یو۔ تلویزیون پاسخ میگوید :

او و منگل از صاحبہ بد می برند ، اگر نہ
ازانہا می برسیدیم *
- احمد سے یہ ہنرمند خوب کشور حال کجاست؟
- فعلاً منحن تحصیل در خارج از کشور
اند *
- آباروی رده آوردن اطفال ہنرمندان
ہم مدہ است؟
- نہ نیست ، عاقلہ مادری ویدری رول دارند *
سوسن ارزو:
- میگویند هنگامہ قبل از ازدواج در المان
د فلم ہا ظاہر می شد؟
- فلمہا پس بھر صورت ، اما آوازہ است
کہ در این روز ہا از احمد ولی طلاق گرفتہ است *
سید میرزا حسین:
- چرا فلم ہا افغانستان درین اوآخرد ربرده
تلویزیون دیدہ نمیشود آیا تنہا فلم ہا خارجی
حق نمایش راد آرند؟
- منظور تان فلم ہا جدید افغانی است
ویامخواہید فلم ہا سابقہ رابرای بارہنجم
ببینید *
یحیی نیازی:
برادر سولات بی مزہ شمارا پاسخ ناگفتہ
پاسخ می گویم *
لیلا ہاشمی:
چرا با نطان خوب با حامد نوری صاحبہ
صورت نمیگیرد؟
- منظور تان حامد جان است کہ تازہ در تلویز
یون اخبار می خواند؟
- چرا عبد اللہ فہیم ازدواج نمیکنند؟
- بہ خاطریکہ اکثر اطفال است و نمی خواهد
بدر اطفال نبود *
- مجلہ سباوون برای مردم ما است چرا عکس
ہنرمندان داخل راکم چاپ می کند؟
- چشم بخیل کور *
- چرا بعضی ہا با ہنرمندان و نطاقان
مرد حسادت می ورزند *
- اصل سوال راد ردل نگہ داستہ ایستد
و (دم) ان رابرای ما ترستادہ اید
- اسد بدیج باکی نامزد شدہ؟
- با کسی کہ ہمراہیں عروسی می کند *
| |



ف • ارزو
- چرا وحید صابری با علائمندان ہنرمند
برخورد خوب نہ دارد *
- منظور تان بیشانی ترسی است یا کانگہو؟
شکیلا غمگین و حمیدہ تنہا:
- احمد ظاہر در مجموع چند اہنگ در ارشیف
راد یو ثبت کردہ است *
- چہار صد اہنگ
- چرا در تلویزیون فلم ہا راجس کھنہ
زیاد نشر میشود *
- درک و بالایی ، قرارداد بارسان رابردہ بود *
بابہ مد بین از خیرخانہ مینہ:
- چرا سیماترانہ ۴۰ دقیقه پیش از آمدن موتر
شان در ایستگاہ ارایس کردہ می ایستد؟
- می خواهد اوبداند کہ شمار روزہ ۴ دقیقه
در ایستگاہ سرویس چی می کنید؟
علیم نایق ہونیانی:
- آیا رخشانہ ہنرمند سابقہ نارزندہ است ،
اگر بلی در کجاست؟
- ا اطلاعات میرساند کہ زندہ و سلامت است
امادور از وطن *
حیات اللہ مسافر محصل پ انجنیری پوهنتون
کابل:
- آیا ممکن است با نا شناس صاحبہ کنید؟
- بلی اما از طریق تیلیفون
د کیکہ فرغ متعلم الکترومیخانیت کابل:
چرا سیماترانہ تن بہ ازدواج نمیدہند
علت چیست؟
- عقل کہ ختہ شد ، انسان سختگیر تر
می شد *
- اعصابی ارکستر گل سرخ موہا ی با نواد رکدام
ارایشگاہ شکل میدہند؟
- نا یاد در سلمانی خواہران *
- چرا بعضی از نطاقان حین خواندن مطلب
بہ ان توجہ نمی کنند؟
- حافظہ نان نویست *
ستورہ یوسفی محصل طب:
رحید امید راہ دیگری برای سھرہ شدن نہا -
نست کہ از لباس نری و رقصر برک دانس استفادہ
کرد؟
- پس از چی استفادہ می کرد |
سھیلا عزیز:
- اسم اصلی نغمہ چیست؟

برنامه ریزی عمومی

بقیه از صفحه (۲۳)

ریزی در مورد هدف های معینی که آثارش قابل پیش بینی است. برنامه ریزی عمومی در مورد همه چیز خواسته می شود، و مخالفت به حق با لگم کسبختگی هوس ها و خود خواهی ها مبدل می شود به مخالفت با آزادی، که تحققش تنها با بازگذاشتن راه برای امکان ها و ابتکارها صورت پذیر است.

وقتی که این مثال ها را با هم می سنجم، در نظر اول همیشه به سوسیالیسم حق می دهیم. ولی همین که خواسته ها جنبه مطلق می یابند و راه بر هر امکان دیگری بسته می شود آن خواسته های صورت بهم و نامعین درسی آیند. از این رویه جای آنکه تسلیم مطلق انگاری شویم باید بگوئیم برای این پرسش ها پاسخ درستی بیابیم: محدود ساختن فرد، و امروز اطاعت، تاجه حد باید پیش برود؟ مالکیت فردی تاجه حد باید باشد و مالکیت جمعی تاجه حد؟ برنامه ریزی تاجه حد ضروری و سودمند است، و تاجه حد می توانیم جریان امور را از آزادی ابتکار انسانی اعتماد کرد؟

سوسیالیسم در اساس خود با سد ارادتی و آزادی و عدالت برای همه است و از مطلق انگاری دور است. هر کسی میتواند از راه بینش تعقل با آن پیوندد بیاید، و از این روسوسیالیسم می تواند همه مردمان را به هم پیوند دهد. ولی این قابلیت آن زمان از میان میرود که سوسیالیسم به ایمان تعصب آمیز مبدل شود و از راه مطلق انگاری صورت جزئی پیدا کند و به زور توسل پیوندد.

بقیه از صفحه (۲۵)

من به دعوت اتحادیه ژورنالیستان چکوسلوواکیا در برابگ هستم. آقای کیزاروف - خانم دکمارهمان داران صمیمی دفتر اتحادیه ژورنالیستان در آشنا ساختن با زنده گی مردم چک و سلواک محبت مینمایند. فرصت می یابم شهرها و قریه های دیگر را نیز ببینم. زیبایی در همه جاگسترده است. در بواک مرکز و در بوهیمیا شهر کراستل های زیبا در کالهری جاییکه جنگل های سبز حضور دارند. در دل این جنگل ها کارخانه کیتارویلون های خوش صد اینسالم ((سرونی)) فعالیت دارد. اینجای بیاترین گیتار ها و ویولون های دنیا، سالانه نود هزار گیتار، چهل هزار ویولون، بیست هزار ویولون کوچک برای اطفال تهیه میگردد. در پدر از بخش های کارخانه بوی معطر چوب و نوای گیتار خاطر سره دیدار را برام ماندن می ساخت. وقتی در براتسلاوا مرکز جمهوری سلواکیا بودم، از تونجی شهرک صنعتی و زراعتی دیدم. در همه جا دریاها، ابرها و جنگل ها سبز بود. پرفیض اند، انگور باغها مزه های وسیع در همه جا در خدمت انسان است. دست توانای انسان همه اینها را رام خود ساخته و تا می تواند آنرا برای رفاه خود استخدام میکند. چک ها و سلواک ها ای امروزین، از تکالوزی معاصر استفاده وسیع مینمایند. کارخانه های بیشتر با سیستم کامپیوتری کار می کنند. ترانسپورت شهری با ده ها هزار تیز رفتار، بس، تراموای، و وسایلی برقی تا مین است. معنی زنده گی در چکوسلوواکیای امروز، بهسپار وسیع است. زنده گی یعنی کار، تفریح و لذت یاب شدن از طبیعت. برای همین است که برنامه زنده گی مردم این کشور همه امکانات ورزش های عالی فرهنگی و اجتماعی را در اختیار دارد. چکوسلوواکیا کشور نایشگاه های هنری است.

وقتی در جاده های قدیمی شهر قدم می

گذاری آنجا تلم حکایه های تاریخ را می بینی صد ها نقش حرفی دریل چارل و تصرف میسی صرف اند. لحظه های گریز بای تاریخ، زنده گی و اما ناها را نقش بندند. موسیقی برای مردم روالا است. سفونی های جادویی را مردم با سمفونی گوش میدهند. خانه وزارت تاکنون در رتسلاوا بر خاظره است. در آن محله همه زیبایی های قدیمی چنان جاودان است که برای یک لحظه هم احساس نمیکنی، امروز باشد. انگار قرن ۱۵ است.

در جاده های قدیمی در چکوسلوواکیا وقتی از هر کجا که می گذری، قدیمی ترین زیبایی ها، شهرها

امکانات به خاطر رفاه همگانی سریعاً دستگیر هر فابریکه و هر مزرعه میگردد. مردم در هفتاد و هشتاد ساله جشن ملی شان به مسایل زیادی توجه دارند که تاکنون از توجه به دور بوده است. چند نکته را در مباحثه ها میخوانم: مسوول شعبه اقتصاد روزنامه رودی پراوا - گفت: ((همه عرصه های حیات مابازسازی میگردد و تقریباً هیچ بدیده از بروسه بازسازی دور نمی ماند))

شهروند چکی گفت: ((تلم ساختمان های قدیمی شهرنوسازی میگردد. یک جریان عمومی ساختمان های جدید و نوسازی عمارات قدیمی مساله

هزاره در جستجوی

وسبک های معماری تاریخی را می یابی. عمارت بلند را که بردوش فلان استوار اند و ستون های راکه کورکان سنگ شده بر شانه گرفته اند. تیاتر قدیمی شهر چنان زیباست که مهندس معاصر قادر نیست مثال آنرا بسازد. از شیشه تیاتر دیگری ساخته اند تا زیبایی و ظرافت کار یک قرن را باقرن دیگری پیوند دهند. اینجایزیل تاریخ باید عبور کنی و قرن ها را در نوردی تا به آن روزگاران برسی که شهر فقط قلعه های زیبا بود ولی فرهنگ متعالی و هنر والا ترا و گرامی تر بود. من فقط دو هفته در برابگ بودم و تمام این مدت به جستجوی قرن ها میرفتم زیرا تاریخ این سرزمین پرازقه ها و انسانه های تاریخی است. این روزها مردم چک و سلواک حیات سیاسی و اجتماعی شان را نوسازی مینمایند. تغییرات بسیار اساسی در شیوه کار، آفرینش محمولات و روند عمومی خدمات اجتماعی بدیده آمده است. لغت، مرقم بسوی دموکراسی فراخترگرم می نهند و استفاده از همه

مسکن و خدمات اجتماعی را در کشور مامور نمودند. (است ۱۰) یک کارگر فابریکه موتور سازی لیا زگت: ((در این روزها رهبری فابریکه ها طور انتخابی تعیین میگردد و به شوخی می اذانه نمود اما در یکی از فابریکه های سلواکیا اخترا و زنان متحد شدند و یکتن از پسران زیبا و جوان را رئیس فابریکه تعیین کردند))

و جالب خواهد بود تا در مورد مجله مشابه سبازون یعنی مجله کویتی نیز بدانید. مدیر مجله گفت: ((کویتی در ۱۸۲۷ وجود آمده و مجله هفته وار بسیار قدیمی است. (۶۴) صفحه دارد و چهارصد و پنجاه هزار تیراژ دارد که دو نیم میلیون نفر آنرا می خوانند. همچنان نشرات ضمیمه نیز دارد))

امداد رباره ادبیات این کشور: تاریخ این سرزمین داستان بیگانه هیشگی است که بی گمان این مبارزات در ادبیات تیلور



یافته است. ادبیات ملی در چکوسلوواکیا بعد از قرن چهاردهم پیدا شد. آثار دالی میل در همین زمان انتشار یافت. تاسیس بوهنتون برآگه در قرن چهاردهم در پیشرفت زبان ادبیات چک نقش بسزا داشت. که جریان فکری و ادبی را رئیس این بوهنتون ((پان هوس)) رهبری میکرد. وی و پیروانش ادبیات راه راه مباحثات و مشاجرات کشیشی و نیز به راه سرگرمی کشانید و رفته رفته روابط نزدیک بین چک ها و سلواک ها را تا مین کرد. در نتیجه دوران سلطنت رودلف در قرن شانزدهم به دوران طلایی ادبیات چک معزوف شد.

بعد از دوران های که وضع ادبی فراز و نشیب های یافت در ۱۸۷۰ احیای تازه می گرفت. ۱۰ سال ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۸ که جمهوری چک و سلواک پایه گذاری شد ادبیات چکوسلوواکی خصوصیت اروپایی یافت و درین زمان ایلیکه و کافکا که به آلمانی مینوشتند شهرت زیاد یافتند.

اکنون که فهم عمیق و احساس مسوولیت نویسنده گان را اخطار میدید چشم امید بیشتر به جوانان است و این جوانان آرام آرام در ادبیات جهانی راه باز میکنند.

اما این نوشته کومیتوس که چند قرن قبل گفته و آنرا از جستجوی چند قرن می نویسم هنوز سطر خوب کار هر شاعر و نویسنده چک و سلواک میتواند باشد. ((در واقع اروپا از آسیا جدا است و آسیا از آفریقا و آفریقا از آمریکا میان کشورها و امپراطوری ها کوه ها و دره ها رودخانه ها و شت ها واقعند. اما یک زمین مارا از وقت میدهد و یک هوا همه را در بر میگیرد و یک آسمان بر بالای سر همه است و یک خورشید به همگان می تابد. ۰۰۰ ماهنگی در خانه مشترکی زنده می می کنیم))

چگونه میتوان...

بقیه از صفحه (۶۵) متری شهر برلین واقع میباشد در مکتب مذکور ۱۰ سال کند. هنر مشغول آموزش می باشند و کمک واقعی با ایشان صورت میگردد این اطفال در مکتب تعلیمات عمومی معمول، نسبت ناگامی های بی درسی بدروس خویش رسیدگی نتوانسته که بالاخره اهتمام بخود را از دست می دهند. موا د جدید درسی که با تجارب روزمره زنده گی ارتباط ناگششتنی دارد، در ایشان اعتماد به نفس و تمایل رفتن به مکتب را دوباره احیا نموده است. نرات درسی خوب غرور و حسن اعتماد بخود را در ایشان خلق کرده است.

به امروز قاری نیز توجه خاصی میشود. ۸۲۰۰ آمریکائی متورتی، کارهای زیادی را برای اطفالیکه استعداد ناقص بیابان صدائی و شنوائی دارند، پیش می برند تقریباً ۸۰۰۰ طفل با داشتن انواع مختلف نارسانائی ها از موسسات مقدماتی الی زمان مکتب باز دید بعمل می آورند. مرسیون و معنمین ماهر همه ساله تقریباً ۷۵۰۰۰ طفل الی سن ۶ سالگی و ۱۲۰۰۰ ساگرد مکتب مصروف می گردند، تا کمک ممکن برای آنها بعمل آورد. باشند و یازدهن آنها را به مکتب عمومی حفظ کرده بتوانند. تحقیقات علمی بیشتر از همه متوجه از بین بردن معلولیت معینه میباشد. در سال اخیر تدابیر دولتی تسهیلات تازه ای را برای والدین اطفال در قسمت واری و رشد شخصیت آن ها و در زمینه انتخاب مستقلانه سلك فراهم ساخته است.

بدین ترتیب ایده کمک به ضعیفان، جامعه عمل می پوشد بسیاری از کشورهای منجمله آلمان دموکراتیک تجارب اندوخته خویش را به شعبات اختصاصی سازمان ملل متحد انتقال میدهد.

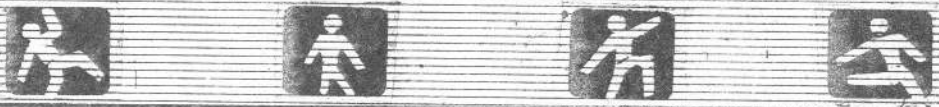
میانند. اگر او زیبا و جذاب است، چنانچه هیروئین باید باشد، پس چرا رنج میبرد؟ صاحبان زمین و انهایی که پول قرضی میدهند برای سرقت بخششی چرخهای ماشین مناسب اند. جان نوبت فلم ((قیامت نس قیامت نگه)) میرسد. درین فلم دختر و پسر تازه کار بودند، و لسی این فلم به فانیتری مقاله شریسی شباهت داشت. در این فلم یک نوع جلوگیری از رضای تعالیات جنسی به مشاهده می رسد.

راه های جدید اخلاقی در فله های

بقیه از صفحه (۵۵)

عطش جنسی از طریق عروسی و آزادی جنسی فروکش میتواند هرگاه عنصری چون تعالیات جنسی یک زن وجود می داشت طوریکه ((معیشت با ت)) در فلم ((آرت)) از آن طفره رفته بود، شوهر باید مقصر بنداشته میشد نه زن. زنا عامل گمراهی جنسی زن شوهرش بوده است. خارج از چارچوب ازدواج زن در راه بر آورد سازی روزهایش تا گمراه است یا خود را بیاد هوس و وسوسای بسیار یاد میمانند یک راه رفتار کند. ولی در چنان حالت سنن و تعذبات مرد را آزادی بر آورد سازی خواست های جنسی می بخشند و با وحی آنرا میدهد که خانم خود را گذاشته بدنیال زنان دیگر سرگردان باشد بدون آنکه کدام وسوسای متوجه او گردد. انگیزش و هدف در سلوک انسان در غیاب آن واضح میشود.

به همین گونه اگر فلم ((سلسله)) از ساخته های ((پائس چور)) بد قسمت شد، فلم ((وینچ)) موصوف به گنگوری فلم های ((پاورکن)) مربوط میشود. زنی از دست پدر دستگیر خود شوهرش را زها کرده. باقی زندگی اس را بیوه گونه سپری میکند. جقدر خوب می بود که دایر کتر روی برهنه سازی دختر فلم اصرار نمیکرد. اگر ((کیسی)) کشیدن لباسهای را که از تنه دل به آن رضایت ندارد، رد کند فریاد کارکنان سندی بالا میشود که: ((او خود را چه تکرمیکند؟)) ((سونو و الیا)) در فلم ((خون بهاری مانگ)) بالیاسهای آب بازی میخراند و ((ریکا)) برای به دام اندازی مرد ها باید در فیشن شو اشتراك نماید. برای سینما این امر مرگ تلقی می شود. هیروئین چون ((میناکسی))



خبرهای ورزشی

سفر دوستانه و مسابقات جالب

تیم منتخب هاکی که جهت انجام یک سلسله مسابقات و تمرینات مشترک هائیک اتحاد شوروی گردیده بودند دوباره بوطن بازگشتند. این تیم در مدت اقامت خویش یک سلسله مسابقات و تمرینات مشترک را با تیم منتخبه هاکی سمرقند و تیم جوانان سمرقند انجام دادند که برتیم های یاد شده غالب آمدند. همچنان در سایر مسابقات دوستانه و تمرینات مشترک، تیم منتخبه هاکی افغانی نتایج قناعت بخشی را بدست آوردند. نتایج ورزشی تیم هاکی خوب و عالی ارزیابی گردید.

تیم منتخبه هندبال پسران کشور، بنا بر قرارداد کلتوری میان کمیته دولتی سپورت جمهوری ازبکستان اتحاد شوروی و کمیته سپورت جمهوری افغانستان جهت انجام مسابقات و تمرینات مشترک، که چندی قبل عازم اتحاد شوروی گردیده بودند دوباره بوطن عودت نمود و اعضای تیم در مدت ده روز اقامت خویش مسابقات جالبی را انجام دادند.

طبق پلان مرتبه سال ۱۳۶۲ فدراسیون پهلوانی کمیته دولتی تربیت بدنی و سپورت جمهوری افغانستان مسابقات پهلوانی زیرسین مختلف که چندی پیش زیر نظر فدراسیون مربوط در دستند - بوم ورزشی کابل دایر گردیده بود پایان یافت.

همچنان مسابقات انتخابی تیم ملی پهلوانی کشور برای سال ۱۹۸۹ بتاريخ اول جدی سال ۱۳۶۲ در یکی از جمنازیم های شهر کابل دایر می گردد و برای هر گشتی گورد و کیلوگرام ((ادوانس)) داده می شود.



مصاحبه از حسینا حافظ

قانونیت در ورزش ضرور است

رأبیرامون بهترشدن ورزش در کشور چنین گفت: ((ورزش زمانی در کشور مایع بود حاصلی مینماید که قانونیت ورزش به میان آمده، حقوق ورزشکاران - اعاده گردیده و مسابقات ورزشی به شکل قانونی آن برآه انداخته شود که درین زمینه ها صرف ریاست المپیک میتواند حتی الامکان سعی وتلاش نموده و امکانات بهتری را برای ورزشکاران مهیا سازد.

نبودن قانونیت در ورزش و عدم وسایل ورزشی از قبیل میدانهای ورزشی، لباس وغیره ضروریات از جمله مشکلات عمده کلب های آزاد و سایر ورزشکاران کشور بشمار میاید که متأسفانه ریاست المپیک تاکنون متوجه چنین دشواریها نگردیده و نتوانسته است در زمینه به ورزشکاران یاری رساند.

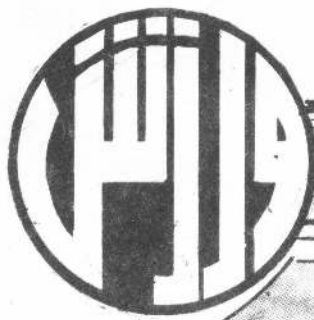
چنانچه البسه و اموال سپورتنی ایکه از جانب کشورها به ورزشکاران کمک میگردد بدست ورزشکاران قرار داده نمیشود که این خود گواهی توجیهی مقامات بقیه در صفحه (۸۵)

کلب ورزشی آمود در جمع کلب های آزاد شهر کابل، نخبه ترین آن محسوب میگردد. این کلب در سال ۱۳۵۰ ایجاد گردیده و در آن زمان بنام کلب برق کابل شهرت داشت که صرف تیم فوتبال در آن شامل بود اما بنا بر تلافی هرچه افزون کلب توانست تا بازهای دیگر ورزش چگون (با سکیبال، والیبال، بینک پانگه و تلتیک خفیفه را) نیز در چوکات خویش بگنجاند و هم اکنون صد تن ورزشکار را در رشته های مختلف ورزشی بپوش نموده است.

از آنجا که بهترین ورزشنده ترین چهره های ورزش عضویت کلب آمود دارند بنا بر ورزشکاران آن توانسته اند که در عموم جام های ورزشی اشتراک نموده و موفقیت های رانیز نصیب شوند. چنانچه طی چند سال اخیر کلب آمود توانسته است تا در رشته فوتبال لقب قهرمانی را در سطح شهر کابل حفظ نموده و در مسابقات های دیگر نیز موفقیت های چشمگیر بدست آورده است.

یکن از مسولین کلب آمونظرش





تاجگذاری جهانی شطرنج



قبل از (سوویل) د و شطرنج باز بزرگ جهان ۹۶ مسابقه که صد ها ساعت را در بر گرفت با هم به د وویل برداخته بودند ولی چیزی که به مسابقه (سوویل) خلاصت در ارامتیک داد عبارت بود از مسابقه وی بودن بود ۱۱ مقابل ۱۱ تا تخته بیست و دو که صرف دو تخته سر نوشت ساز می توانست قهرمان شطرنج را تعیین نماید بخصوص که در تخته بیست و سوم کاروف موفق گردید بازی را به نفع خویش تمام نماید و به جلو تازد کاری کسپاروف بعد از مسابقه اظهار داشت: این تخته ترازیدی را بدید آورد که من مرتکب اشتباهات بزرگ گردیدم و بازی را با ختم ولی کاروف هیچ زمان مثل آنوقت نزد یک به برگردانیدن لقب قهرمانی بخود نر نبود و هیچکس هم به حقانیت پیروزی وی شک ندانست و لسی کاری کسپاروف توانست تخته بقیه در صفحه (۸۵)

مسابقه فاینل اخیر این د و حریف در سوویل هسپانیه یکی از پسر اضطراب ترین جذابترین و جالب ترین مسابقات ((تاجگذاری جهان)) شطرنج به قول یکی از روزنامه های هسپانوی بنام ((با پس)) در تاریخ شطرنج بوده است. هر چند از ختم آخرین مبارزه د و حریف مدت یکسال میگذرد ولی بخشهای نورامتیک آن همین حالا نیز در جهان شطرنج مورد بحث قرار دارد. اولاف اندرسن شطرنج باز مشهور سوئدی اظهار نمود که کسپاروف و کاروف ثابت نمودند که امروز در جهان شطرنج حریف برتر از آنها وجود ندارد و آنها به صفت د و حریف سنتی در جهان شطرنج مبدل گردیده اند. همین نظریات را سایر شطرنج بازان مشهور جهان چون یوهان تایمن (هالندی) لایونز پورتش (هنگری) ویاسر میروان (امر - یگایی) نیز تایید نموده اند.

در سال ۱۸۸۶ نخستین مسابقه جهانی شطرنج د ایرگردید و در سال ۱۹۸۷ سی و سومین مسابقه آن از جمله هفتصد و بیست و شش تخته مسابقه شطرنج که در ایسن مدت بازی گردیده است یکصد و بیست آن مربوط به کسپاروف و کاروف میباشد. رقابت آنها از ۹ سپتامبر ۱۹۸۴ آغاز نهاد و در ۱۹ دسامبر ۱۹۸۷ اختتام یافت. چارمسابقه پیمم راگر مسایستر یا استادان بزرگ شطرنج با هم بمبارزه برداختند پس از مساعی خارق العاده و فراوان قهرمان سه مرتبه بی جهان کاری کسپاروف توانست برتری حداقل را بر حریفش زنده اش کاروف بدست آورد. بالاخره از جمله ۱۲۰ تخته بازی شده نتیجه ۶۰ مقابل ۵۹ به نفع کسپاروف میباشد که کاروف صرف یک نمره عقب مانده است. جالب اینکه در هر مسابقه آنها تخته نهایی به نفع کسپاروف خاتمه یافته است.

این صفحه را مردمان جوانان

مسئومیت حاملگی

نزد یکبه ۷ فیصد زنان حامله به افزایش سریع وزن، بندیده گی و بلند رفتن فشارخون دچار می شوند. اگر خانم حامله این تکالیف را دارد، در آن صورت مصاب مسئومیت حاملگی می باشد.

شاید علت این مرض تروشح بیشتر از مقدار طبیعی هورمونهای حاملگی و تشدید عکس العمل کلیه هانسیت به آن باشد.

محدود ساختن نمک در مواد غذایی از تشدید مسئومیت جلوگیری می نماید. اما در صورتیکه مسئومیت بیشتر گردد، مرض حالت اکلامپسی (Eclampsia) یا حالت اکلامپسی خفیف تر بخود می گیرد که در این حالت تقلص عروق شریک در سراسر فعالیت های کبد و اعراض مسئومیت عمومی بوجود می آید. این مرض معمولاً کس بیشتر از ولادت و گاه گاه حتی پس از آن بوجود می آید. در حالت اکلامپسی خطر مرگ مادران حامله را تهدید می کند. کنترول قبلی مادر حامله و مراجعه وی به دکتر و ولادی خاصه هنگامیکه اعراض مانند بندیده گی و بلند رفتن فشارخون را احساس می کنند می تواند برای حفظ حیات مادر و جنین کمسک کند.

خانمها و آقایان! بیست و یک از ازدواج خود را معاینه کنید

در خون انسان ماده خاص بنام عامل Rh (یک نوع پروتین انشی زی) وجود دارد که شناختن آن از اهمیت خاص برای ازدواج برخوردار است.

در خون انسان تاکنون سه نوع عامل Rh اصلی و بسیاری عوامل Rh نوری شناخته شده است. آنهایی که در کربوات سرخ خون شان هریک از سه عامل Rh وجود داشته باشد، حالت Rh مثبت گفته می شود و اگر کربوات سرخ شخصی فاقد تمام انواع عامل Rh باشد می توان گفت که او Rh منفی است. قریب به ۱۴ درصد افراد سفید پوست Rh منفی بوده و متباقی Rh مثبت اند. در نتیجه طفل اگر مادر Rh منفی و پدر Rh مثبت باشد در بدن مادر ماده بنام آگلو تینون به ارت گرفته خون وی و بلاخره مرگ وی را میآید و سبب نابودی کربوات مثبت مادر Rh منفی معمولاً در مورد اولین فرزند Rh اولین طفل وی زنده می ماند و اما بعد از آن اطفال بعدی نمی توانند زنده بمانند. به دنیا می آیند و اما بعد از آن اطفال بعدی مراجعه قبلی به دکتر و استفاده از ادویه و فایوی تحت نظر این مشکل را حل می نماید.

ویتامین ضد تازایی

ویتامین ها مواد مغذی هستند که به مقدار کم برای انجام فعالیت های متابولیس (استقلابی) اعصویت لازم بوده و حجرات بدن قادر به ساختن آن نیستند. یکی از ویتامین ها که جز ویتامین های محلول در چربی می باشد، ویتامین E است که آن را بنام ویتامین ضد سترول بودن یا تازایی نیز یاد می کنند. با وجودیکه در باره این ویتامین اطلاعات مختصر در دست است، با آنهم دانشمندان معتقد اند که فقدان ویتامین E در حیوانات سبب استتال برخی حجرات بیضه شده و بدین ترتیب سبب عقیم شدن جنس مذکر می گردد. همچنین فقدان این ویتامین سبب تشکلاتی رانزد جنین ها گردیده و ممکن است سبب در اثر فقدان این ویتامین بوجود آورد.

ها رشد و نمو نیز دچار اختلال می گردد. منع هم آن حیوانات است و صورت نوازی نیز توسط دکتران توصیه میگرد.

اسرار تاریخ باستان

بقیه از صفحه (۴۱)

مونزولی په آوازو

د (۱۱) مخ پاتس

اداري لپاره د هغه پرتوان خبري آتري کښي . اواز په عامه افکارو باندې د ملنډو وهلو امکان برابروي . خو زیاتره داسې پېښيزي چې اواز په هغه جا په خلاف شرحه کښي چې پخپله د هغی په خپرولوبیل کوي . د اوازي رسواکول د زیاتي بانگ تر لاسه کولو امکان برابروي . د ساري په توگه . فرانسوا میتران له هغه اوازي څخه چې د هغه په باډ هغه د جمهوري ریاست له هماغه پېسل څخه موجود وه چې کواکي هغه د سرطن په ناروی اخته دي . په بري سره خلاص شو . په دغه باب د دو مسالو سترنقش د رلود : لومړي هغه بولتن چې د شپږ میاشتو په اوز د وکی یی په منظم ډول فرانسوا میتران د ریختیا په باب اطلاع ورکوله او د روم د اجسی د جمهوریت شپږ څوڅو طبع او توکی کول . د مثال په ډول هغه ویل : ((د دولت یعنی مشران د پوره ناروی څخه برخمن دي . یعنی غوښتل چې ما هم په دغه لست کې شامل کړي . خو باید اعتراض وکړم چې د پیرک داسې پېښيزي چې پرنجی (عظمه) وکړم .))

د هغو اوازو خبر له چې د سیاست په برخه کې خپري دي . د هغو د انتخاب محدودیت ثابتوي . د توپسی په باب اواز له رواجی او د ایسی اوازو څخه گڼل کښي . یعنی تاریخ پوهان بدې عقیده دي چې د توپسی مفکره . د روسی ناروی او ناقص فکري ودي نتیجه ده . زه باور لرم چې تاسی به له هغو اوازو سره چې د پت عموک او یا پتی ډلی په باب له اوازي سره چې په حقیقت د هیواد چاري اداره کوي مباحث شوي یاست . دا اواز د هغو کسانو علاقې وړ ده چې سیاسي ژوند د ناننکو د تیاتر په شکل مجسم کوي . خلک داسې چې لکه په تیاتر کې ژوند کوي او پخپله په خپل ذهن کې د پردې شاتر . سپوږمې چې د هغی تر شاد هنرکسانو اصلی خبري شته دي . چې په صحنه کې په حاضر وکسانو لویې کوي .

۰۰۰ موز همیشه پدې نظرو چې اواز - لنډه گمراهی ارحاق د دي چې باید د پیرز هیره شی . فکروکاره چې د ډوله پیرو اطلاعاتو د رسایلو بر مختیا به د هغی خبریدل پای ته ورسوي خو خطبوات خپل نزولی تگ لوري وهی . له هغو کسانو څخه چې پوهیزي هغو ته . چې نه پوهیزي . اوازي تل له راد یو . ورمیانو اولونیزین سره موجود دي وي او د بشپړ وینکی وسیلې چې ټولنه ورته اړه لري . نقش تر سره کوي . پر اطلاعاتو تپاندې د کترول نشتوالی . د هینوکسانو بی با وړي ریاوړي . خود نورو لپاره داکار د انتقاد د نشتوالی . سامنور پتوالی او د هغو اطلاعاتو تر لاسه کید و په مانادي چې با پېسند و ساتل شی .

فرانسوي ټولنپوه د دي پوښتنی په جواب کې چې داسې معلومیزي چې تاسی د اوازو موجودیت بلوي یاست ویل : اوازي په ټولنه کې د کرکچ د له مینځه وړ لولپاره بریوي دي . زیاتره خلک په خپل ټول عمر کې بدې باور دي چې هغوی ته ټول څه نه وای . ۰۰۰ کله چې زه سهار د فتر ته راحم او له خپلو همگانو څخه پوښتنه کوم چې څه نوي خبرونه دي . هغوی ماته هغه څه چې پرون شپه په ټولنیزون کې وونه وای . بلکې هغه څه چې پرون شپه نه وویل شوي وای . په هره ټولنه کې خلک په خپلو خیاونونو نسبت هغه څه ته چې هغوی ته یی وای . دغه دي .

اوازي کېدای شي د قدرت لپاره یوه وسله وي ځکه کولای شو هغه په اگاهانه توگه اوردکیم هدف لپاره وکارو . خو زیاتره اوازي د قدرت د مقاومت وسله وي .

اپاگېدای شي ټولنه یی له اوازي وي .

کولای شوی په قطعی توگه جواب وواچو چې نه . دا به پدې مانا وای چې خلکوله ویل سره خبري کول بریسی دي . او یاد اچسی موز په یوي پاکي او ساده ټولنه کې ژوند کوو چې ټول هر څه د ویل په باب پوهیزي . ۰۰۰ د ټول خواصیت وي چې خراب څه پتوي او د پتو شیان په باب خبري کوي . خو خلک د نیمگي تیاروله موجودیت څخه خبر دي . یوازي په جنت او د وڼج کې یعنی هغه څه کې چې هر څه روښانه دي او هر څه هرجا ته معلوم دي . اوازي نشته دي .

اوازي د پورسی شی دي . خو تاسی به دي . ۰۰۰ د اوازو د بندولو د پورته وسیله د هغو په باره کې ویل دي . کله چې د هغوی په باب چپه خوله پاتی کښي هغه لازياتی حقیقی په نظر راوسی خوره به داوي چې په ښکاره او علنی ډول حالات و خپل شی او روښتیا و ویل شی . کله چې واقعیت تغییر وکړي اوازي هم بد ليزي . وطنیت د ز - زیاتره اوازو د له مینځه وړ لولپاره لاره ده .

مها بهارتاکه پارینه سه هزار ساله دارد . از سلاح های مرگه زا - سخن میواند گرچه برای انسان امروزه تصویر انفجاران شگفت انگیز نیست .

انجا گفته میشد که (گلوله های درختان واری از دود به هوا پرتاب گردید) . (برانق) ظلمت جا در افکنده) . (آخر یسدون بود) در هغه جا توده شد . - (تمام نیروی قهار طبیعت را خشم فرا گرفت ، توگویی آفتاب راه خود را گم نموده است ، کائنات را گرمی فرا گرفته ، همه جایرتب و تساب است)

د رهند این اسلحه را (سلاح برهنه) و در امریکای جنوبی (ماشاک) می نامیدند بعضی از کاوشهای باستان شناسی دال بر استعمال این سلاحهاست که انزیمتوان محکم دانست . د یوار های قلمه د ن دامک وواکوس در ایرلند اثرات حرارت بلند را در خود حفظ نموده اند و این اثرات در قطعات وکلخ های سنگ - خارا که د یوارها از ان امار گردید بودند دیده میشود . سنگ خارا فقط در حرارت بیش از ۱۰۰۰ - درجه سانتی گراد میتواند به کلخ تبدیل گردد .

شاید در این محل سلاح با - ستان استعمال گردیده باشد و یا در آسیای صغیر د ریاتخه - هیتی ها که بوسیله حرارت فوق العاده بلند مضمحل میشدند گردیده است و یاد رنج های - مرتفع بابل (همان برج نرسود کیمیک که حضرت یوسف اوریانیا گذار برج های بابل نامید کیمه فروریخته است) هنوز سوال - موهوم است .

انسان هوانوره :
د رسال ۱۸۹۸ میلادی سدل قدیمی مرغ برنده یا (مرغ فرعون) که پیشینه د ونیم هزار ساله - د است از مصر بدست آمد . زما - نیکه کاکی بزرگ بدل تعیه د بد - شه معلوم گردید که مرغ فرعون تمام امکانات را که در هوا پیمای ها یی موتور میباشند رخسود داشته است .

روایات درباره (لعه هاو قهر - مانان که توانندی بلند شدن به هوا را بوسیله (هرابه های بالدار) داشته در حاسه های مردمان جهان زیاد موجود بوده است . مثلا در (ویدایا) حتی د - نهارتو های مخصوص (اویانا) و (اقیهوترا) که مفهم د سنگ برنده را بیان میدارد موجود است که رها بهارتاکه پدین شرح آمده است (هرابه های آسانی می درخشیدند به مثل آتش در

شالی قطعات فولاد بن رایید ۱ نمودند که ۲۰۰۰ سال قبل تولید گردیده بود در حالیکه بنظور استحصال فولاد کوره های داری حرارت ۱۰۰۰ درجه سانتی گراد ضرورت است - و یاد رقیبه سرد از نظامی چینی زوایو جو ۳۱۶ - ۲۶۵ قبل از میلاد دستکاری های نفیس نقش و نگار شده از مواد فلزی موجود است که بر اثر طیف وسیع از تجزیه و تحلیل ثابت گردید که مواد مذکور دارای ۸۵ فیصد المومین میباشد . بالاخره به هگان مبرهن است که المومین در سال ۱۸۰۸ کشف گردیده است .

اپاگشیا ع انسانها مخفی نگه داشته شده است ؟
نیوتن عقیده داشت که :
(دانشمندان بزرگ اندام دارند که جهان ناقد اسرار نیست ولی باید دل طبیعت را گوید و اسرار آنرا بیرون کشید تا جهان را از خطرات بزرگ وارمید) .

عده از روشنگران باستان - تلاشی روزی نه تا انسان اند - میشوند و امکان دستیابی به اسرار نیاند .

مثالهای از این اسرار مخفی و علم انسان امروزه را یاد آور میشوم . در سال ۱۵۸۵ امپراطور روشنگر روم رودلف دوم تحقیق گرانبهایمی دست نویسد دانشمند بزرگ قرن ۱۳ میلادی یهود جریمین را در ریافت نمود که بشکل شفریفرس قابل توضیح نوشته گردیده بود . مدتها در ان کشف تیلیفون گادی متحرک د سنگه برنده و وسایر اختراعات انحصاری یافته بود که صفحات دست نویسی ان ۲۰۴ ورق را احتوا مینمود و هیچکس اسم از ریاضیدان ، تاریخدان ، منجم و حتی شفرخوانهای نظامی نیز موفق به خواندن ان نگردیدند .

ویا چگونه معمار اهرم توانسته است در امار اهرم فاصله زمین و آنتاب را مطلقیت د هذ بعقیده .

مورخ منجم فرانسوي ارتفاع اهرم (۲۰۸۲۰۸) متر است همان فاصله وسطی زمین و آنتاب اگر د - حالت اصغری زمین فاصله ۱۴۷ - میلیون کیلومتر د راضی ۱۵۲ - میلیون کیلومتر باشد حد وسط ان ۱۴۹۵۰ میلیون کیلومتره تقریبا - معادل ارتفاع اهرم است در - حالیکه این فاصله را کوپرنیک - ۹ میلیون کیلومتر و کیپلر ۸۰۸ میلیون کیلومتر تصویر می نمودند .

سلاح ه هین الفسب خد ایا انسان باستان قادر به سلاح های مخرب بوده است ؟
در حاسه های هند باستان

د اکترو رو به مریض کرده گت:
آیا خودت گنگه استی؟

مریض:
بلی د اکترو صاحب، من گنگه
استم.
فرستنده: عبد الجبار عزیزی

میپون

مرد مستی نیمه شب
وارد میخانه شد. عده درد ست
چپ و عده در سمت راست
نشسته مشغول نوشیدن شراب
بودند.

مرد مست که از همان نگاه
اول از حاضرین بدنش آمده بود
با صدای بلند گت:

ای خرس های که طرف
راست نشسته اید وای میپونهای
که طرف چپ نشسته اید، سلام!
درین میان یک مرد قوی هیگل
که طرف راست نشسته بود باقیان
بر اثر خسته بلند شده جلو آن شخص
ایستاده گت:

خوب چشمایت را باز کن و ببین
که من خرس نیستم.
مرد مست بدون آنکه خودش
را ببازد جواب داد:
خوب، اگر خرس نیستی، برو
به طرف چپ بنشین.

فرستنده:

فلام حسین هزاره تاتاری

باد سپلین

روزی یک معلم، در ضمن درس
به شاگردانش گت:

کی میخواهد به بهشت برود؟
تمام شاگردان دستهایشان
را بلند کردند بجز از احمد.

معلم رو به احمد کرده پرسید:
چرا تو دستت را بلند نکردی؟
احمد جواب داد:

معلم صاحب، مادرم به من
گت است که وقتی از مکتب رخصت
میشم مستقیماً به خانه برم.
فرستنده: پروین خداری

عذر بدتر...

مردی ضمن احوالپرسی از -
خانم پرسید:

راستی حال مادرتان چطور
است؟

بعد از چند ثانیه یادش آمد
که مادر این خانم چند سال
قبل فوت کرده است.

برای اینکه حرفش را اصلاح
کرده باشد گت:

ببخشید منظورم این بود که
آیا مادرتان هنوزم در همان
قبرستان است.

فرستنده: ناز نهی

درد دل

مردی برای دوستش درد دل
میکرد:

بلی، زنده گی چقدر عجیب
است. من ولپلی مدت ۲۰ سال
در کنارم با خوشبختی زنده گی
کردم. اما آنسوس که در یک چشم

بهم زدن همه تلم شد.
دوستش پرسید:

چطور تلم شد؟
اولی آهی سوزناک کشیده
گت:

هیچ، بعد از آن با هم مردوس
کردم.

فرستنده: شفیه نوری



دانشیار

به هر سو بنگری...

خوشا حضرت سرای کابل و دامان کهمارش
که هر ساعت گرانسی میکند نرخ با زارش

ز نرخ بی ثبات سایر اشیا چه میروسی
که شوخی میکند با مشتری حلوا و آچارش

همه اشیا فراوان است اندر مندوی لیکن
خریخته پیرنه و خالی شود جیب خردارش

نیمه اسم زبخت هوشش، لیک اینقدر دام
که بعد از صرف چون اشتر بپاید کرد نشخوارش

نه تنها لذت کم از طعام هوشش رفته
پرسیده رنگ و بو روزه از چای مسما وارش

تعالی الله ز چالاکی وین باکی قصابان
بپاینگر که نادانسی چه نیرنگست در کارش

به هر سو بنگری جنگ تینگی و ترافیک است
از این سری کلاه گشته، از او افتاده دستارش

حساب کود بار کوجه هایش را کی میداند
دو صد بهول کفانات است در هر گوشه شمارش

خداوند احوما میران شاریالی همد رحله مصروفند
ندانم این سروسامان کی بخشیده به با زارش

اربعالی: اسد الله بدیع

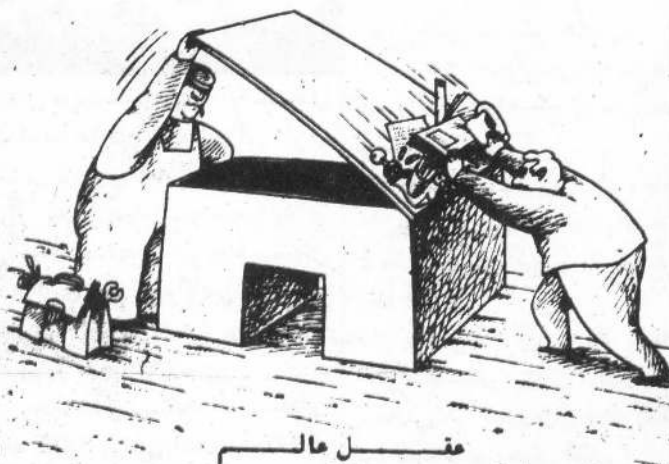
انتقام

شخصی به يك رستوران است
داخل شده به صداي بلند برسيد
حسن گيست ؟
هیچ کس جواب نداد .
داخل رستوران د بگرشد .
باز به آواز بلند صدا زد :
حسن گيست ؟
باز کسی جواب نداد .
به صداي بلند تري برسيد :
حسن گيست ؟
بالاخره یکی از مهمانان
گفت : من حسن استم .
شخص اولی يك سیلی محکم
به روی آن شخص نواخته از
رستوران خارج شد .
همه مهمانان خندیدند به وي
گفتند :
او برادر، آن مرد بروست
سیلی زد تو هیچ چیز نگفتی
چرا ؟
آن شخص گفت :
من هم دلش را کاهاندم
همه پرسیدند : چطور ؟
گفت :
به خاطرکه من حسن
نیستم .
لیلاً فرصت و تشکیلاً صدیقی

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰

ساليکه نيكوست از زمستانش بید است .
♦ ♦
اگر گل نیستی ، خار باش .
♦ ♦
اگر دنیا را آب بگيرد ، واسطه دار را تابند
پایش است .
♦ ♦
مُشك آن است كه خود بسويده نه آنكه راديسو
بگويد .
♦ ♦
شنیدن کی بود مانند خوردن .
♦ ♦
ماهی را كه هروقت از آب بگيري ، نه تیل است
نه برقی و نه چوب .
تعبه کننده : فریبا واحدي

بازهم ضرب المثلها مطابق به شرایط



عقل عالم

ازواژه نامه میرزا غم شریک

سل : آنچه که بجای
آب ، از دهنش هوامیاید .
حلم : کلب ورزشی
سرك خياه : محل تان بی رانی
دورستان .
تلگر : خواب در پشت میرز
نعمه .
گیمول : بوشی که میان
آن آرد و امید نخود باشد .
تعبه کننده : اسمعیل برهان
بازهم مندا
روزی ملا نصرالدین دا قتل
یابی شده شروع کرد به کندن سب
در همین لحظه یافان آمده گفت :
حالت تو کشتی که سبب هارا -
میکنی ؟
ملا بلافاصله گفت :
چرا برهمن زنت کوتاه است ؟
یافان جواب داد :
این گپ را یگان گپ چی ؟
ملا گفت :
برو برادر ، از گپ میخیزد .
فرستده : هاله اکبری

چرا بعضی موترهای گلپوش
مروسی ، نمبر پلیت های موتر را
نیز با گل می پوشانند ؟
- بخاطریکه معلم نشود ، موتر
دولتی است .
خیر احمد همزم



شهبید الجبر

درین مکتب مسلمانان شهید از دست الجبر
مریض ساخته این مضمون ، روده طاقت و صبرم
توان عمر میباشد تماماً اگر بود لتایبش
معلم آنکسی باشد که حق، جنت کند جایبش
کجانم نمره میدهد اگر انتم به باهاپیشش
اگر یک منفی مثبت شود هم گیرد چلیباپیشش
♦ ♦ ♦
هر که رانا امیدي های دنیا میکند
این غریب بنوا را اکس و دلنا میکند
A و B زید جذوم کرده و گفت جان نخواهی بود
گفتش پسروا ندارد لیک بهجا میکند
فرستده : یکی از شاگردان لیسه رابعه بلخی



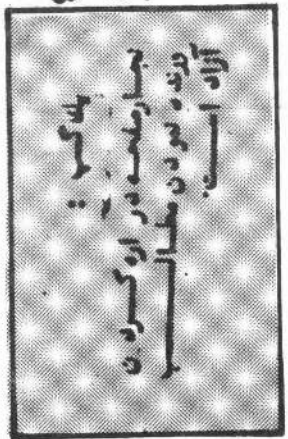
عشق رادیویی

گرمند د خترکی بود زیبا روي خوش سرشت .
 از دود مانی شریف و امیان ، مال و منال به شماري فراگرد خود د اشتهی و خدم و حشم فراوانی در حرمت او خدمت او را کردی .
 راهی لبین قصه نه از زمانه های کهن گوید ، بل چند سال واندی پیش که از تلویزیون فقط نامی بود ولیک از راد یو وجود ی؟ مرض و طولی .
 د خترک رانیز راهی یو گ کسی بودی و ذوقی ، که همیشه از حضور د راجع حرمسرا اباوریدی و خود راد رگوشه گکی ازلم تا شام مشغول د اشتهی و کیف بردی ، چو نانکه اندر آن سنین هرکسی راجنین اتفاق بیافتادی و مشغولتی د ستیاب گردیدی .
 هرلم و هر شلم برنامه ها راد نبال کردی و بسندیده پارچه های چه منظم و منشور نبشستی و ثبت کردی .
 از همه پیش او را علاقه مندی بیافزودی بایک نطق خوش آوا .
 همه برنامه ها کان نطق راد ران راهی بود و کارکی به شادی بشنیدی و لذت بردی و بدان -
 چنان د لبسته شدی و خوگریدی که کست هاهمه مالامال از آن آوا شدی تا حدی که هرگاه برنامه پی از آن نطق در راد یو میسر نبود ی از آن استمداد جستی و هطشش بنشانندی و هم آرزو کردی کسه ایکش ، او رانیز راهی بود اندر راد یو تا خود نمایاندی .
 د لبستی بد انجا کشیدی که د خترک بر سفح نبشستی و طعام لذیذ خوردی و آرزو بردی تا وی را کنار بودی . تار سدی میسر گشتی و سپس لقمه پی بخاطرش فرورسیدی و یادش گرامی د اشتهی . القسه کاربرد انجا کشیدی که بدستکار تکمی تهیه دیدی اندر لفافه پی زیبا باشاخه گل آد پنش بستنی و در آن نبستی که تحفه ناقابل

بیرون شتافتی و رسول تحفه کک امیان زاده بسپردی و بازگشتی .
 د یگر بار نیز حال بد بین منوال گذشتی و اضافی بر آن پوشیدنی گکی ضم لفافه بد انجا رسیدی . بار سوم باز بدان منوال لفافه راشیشسه مشک همراهی کردی تا آنک از متاع فراتر شدی و به سکوا نکشتر رسیدی کان نطقک شادمانه گشتی و خوشنودی نهزودی .
 القسه د خترک تا ب نیاوردی و روزی گیسو بر بستنی و بدید اران نطق شتافتی .
 همینکه بدان نزد یکی رسیدی از موتر پیاده گشتی و با چند گام خود بان درگاه رسانیدی .
 از قضا که نطقک خود یکسار د روزه ایستاده بودی ، تا آن زیبا روی بدیدی سگرتک از لب پیس زدیدی و گامی به جلو نهادی .
 د خترک چو آن مرد ک بدیدی احوال آن نطق گم بیرسیدی و جویایش شدی .
 نطقک با قندکی کوتاه ، چهره نازیب و سرکی پی مو ، خود را بدان د خترک معرفی کردی و احترام بجا آوردی .
 د خترک که آن هیولا بشناختی ، چشمش سیاهی گرفتنی و حالش بهم خوردی ، لحظه گکی ساکت ماندی و هیچ نکفتی .
 لحظه بعد رخ بر تافتنی بی درنگ به مورتک سوار شدی چون تیری از آنجا بگریختی و به قفا ننگرستی .
 نوشته : همایون مجید



بدون شرح



از شمس تبریز

وزیر گت :
 هزار دینار بستان ، واپس حرکت که شنیدی باز مگویی .
 هزار دینار بستان ، گت :
 بد اند این بد که وزیرها کرد ، من رها کردم .
 ارسالی :
 سحر گل موسوی زاده .



فرستنده : هما نیک سپهر

واقعه جالب در سرویس ملی بس

سرویس ملی بس به یکی از ایستگاه های شهر رسید و مردی که بکس بزرگ در پیله مات رابا خود حمل می کرد و سنش در حد ده هشت سال بود به سرویس ایستاد بجزرد بالا شدن جوان پانزده شانزده ساله که کتاب های مکتب روی زانویش بود ، از چوکی برخاست ، مرد - تازه راکب متوجه شد که جوان می خواهد از جایش برخیزد و چوکی را برای او تخلیه کند . با عجله خود رابه او رسانید و دستش را روی شانه او گذاشت و با فشار آورد و - باره بچوکی نشاند ، و گفت : بچه جان ، جای ت را برای من تخلیه نکن .

پسر جوان خواست چیزی بگوید ولی مرد مجالش نداد و ادامه داد بچه جان تو هم حق داری از چوکی سرویس استفاده کنی که گذشده ازین ، جوان های ما باید با آرامش تام تحصیل کنند و خستگی مانع تحصیل شان نشود

خلاصه مرد برای سه چاره قیقه

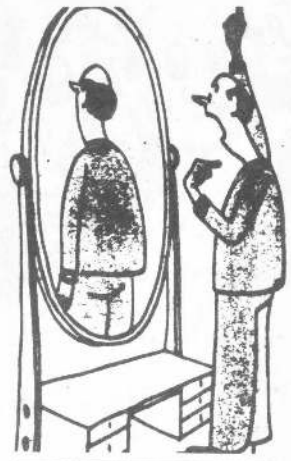
تمام لکچر داد . پسر جوان - خواست د واره برخیزد و چیزی بگوید ولی مرد د واره به شانه اش فشار داد او را بجایش نشانید و گفت : جوان عزیز ! تو نمی فهمی که از جان و دل حاضر د در برابر راحتی تو استاد د بمانیم و از راحتی خود بگذریم و گذشته از ان من مثل تهنج برادر دارم و همه را مثل اولاد هایم دوست میدارم و تو را هم مثل فرزندم میدانم . پس هیچ پدری به زحمت فرزندش رو دادرنیست . و از همه مهمتر شما میوه آینه د و عصای پهری ما استید

باز جوان خواست اعتراضی بکند و چیزی بگوید که مرد اینهار با قدری خشونت او را بجایش نشانید و گفت : اولاد گلم ، تو آرام آرام حوصله ام را بر سر میسری گتم احترام لازم نیست و من به چوکی نمی نشینم و تها از اصرار احمقانه می کنی . خوب حالا که زیاد اصرار می کنی پس فقط بکس

مرا بهشت بگیر بس . ملافاصله بکسراروی زانو ن جوان گذاشت و د واره به لکچر خود پیرامون وظایف و چگونگی پرورش جسمی و روحی و خستگی های جوانان و فراهم آوری زمینه های راحت و صرایی زندگی آرام آنان ، ادامه داد و سرویس همچنان ایستگاه به ایستگاه به سوی سرمنزل مقصود پیش می رفت .

جوان برای آخرین بار خواست برخیزد و چیزی بگوید که دست - مرد با خشونت روی شانه اش فشار آورد و مابسی حوصله گی گفت : او بچه گپ نفهم طاقتم طاق شد اصلا متوجه ام که نمی کنی ولی باید بفهمی که

پسر جوان با عصبانیت و دل تنگی فریاد زد : کاکا جان این قدر - فلحفه گوئی را بس کن و ضرورتها احترام فکرت کو . می فهمی من پنج ایستگاه از مکتبم دور شد ام .

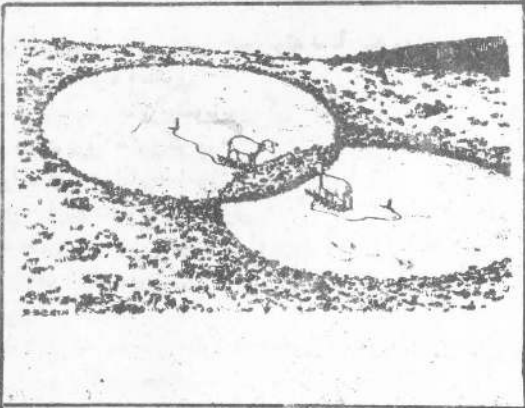


عید یهودیان

هتلر مانند بسیاری از افراد به مسایل فالبینی عقیده داشت و اغلب به نالبین هامراجعه میکرد . روزی از یک نالبین پرسید : میتوانی بگویی در چی روزی - خواهم مرد ؟ نالبین جواب داد : شما در یکی از عید های مردم یهود خواهید مرد . - در کدام عید شان ؟ - آنرا نمیدانم . هتلر فریاد زد باخشم

اعلان

اداره راد یوتلوزیون به اطلاع تمام ((بچه های)) فلم های هندی ام از بزرگسالان و نوجوانان میرساند : از آنجاییکه در ساجاری فلم های شب جمعه تلوزیون را محترم راجیش کهنه قرار داد نموده ، بنا آنهابیکه علاقمند اند سال آینده فلم هندی روزهای پنجشنبه را اجاره کنند در خواستهای شان را از همین حالا به اداره فلم های راد یوتلوزیون بسپارند . در غیر ان حق شکایت را نخواهند داشت .



گفت : باید بدانی و حتماً برایم بگویی نالبین که خود را ناچار دید آهسته گفت : روز عید را نمیدانم ، اما همین قدر میدانم هر روز که شما میسریده ، همان روز برای یهودیان عید خواهد بود .

ارسالی : مهستی سروش



عجله برای رفع تشنگی





څه ليدلې لي څه اوريد

د سجاد هفتي

هفتي وال
پاڅ

کچکول خان : په دغو کتاه کارو سترگوس وليدل چې د نونونو په
له کتابونو د سودا کچورې جوړولې ، خود درسي
کتابونو د نشتوالي له کبله يې په ټولگيو کې زده کوونکو ته
نوټ ورکاوه .

جسبول خان : په دغو کتاه کارو غوز ونوسې واوريدل چې : يوه اتمه پخه
څښته په اتمه افغانی ده . که رښتيا هم داسې وي ، نو د
کورود انول څه چې څوک يوه مرقابچه هم نه شي ودا -
نولا ي .

کچکول خان : په دغو کتاه کارو سترگوس وليدل چې له کورونو څخه
او کتافات را ايستل او د پليو په لاره کې يې اچول ، خوښل
د پرض قدمه هاخوا د کتافاتو ضد وځي تور پروت و .

جسبول خان : په دغو کتاه کارو غوز ونوسې واوريدل چې : د کابل پسه
ښار کې يو بوتل کواکولا په پخه د پرض افغانی ده . که
رښتيا هم داسې وي ، نو د پرض افغانی اعلان د پخ له
پاسه ليک و چې اوس د وخته ويلي شوي دي .

کچکول خان : په دغو کتاه کارو سترگوس وليدل چې د واده په کارت کې
يې ليکلي وو : د هويل ادا ره د ماشومانو له راوستلو معذرت
غواړي ، خو له هري نيمې سوره دوه او درې ماشومان
رافلې وو او د واده فضا يې په کوچوکي د کافد پزان نيولې
په فضا بدله کړې وه .

جسبول خان : په دغو کتاه کارو غوز ونوسې واوريدل چې : د سباوون -
مجلس د پنجاړه په هتي کې د تنگه توب سودا تر څنگ يو
پوټوکري طنز د استانونه هم پلورلوته وړاندې کيږي ، که
د ارښتياوي نو د هتي بازار به نور هم تولد شي .



يووازي پنی هيله

له يو متکرر څخه مې وپوښتل چې
په ژوند کې څه هيله لري ، هغه
په جواب کې وويل :
زما يوازي هيله د اده چېس
لاري بندي شي .

له يو متکرر څخه مې وپوښتل چې
د غوښت پلورلو په وخت کې څه
هيله لري ، هغه په جواب کې
وويل :
زما هيله د اده چې د زار ه اويښ
غوښت د غوس د غوښتو په نوم
تيري شي .

له يو متکرر لرونکي څخه مې
پوښتنه وکړه چې په ژوند کې
ستا هيله څه ده ، هغه په
جواب کې وويل :
زما يوازي هيله د اده چې -
ليلاي او وطن اجناس د خار -
چې کافد بېچو اجناس په نوم
ويلورم .

د کوشې له پوهنيزال څخه مې
پوښتنه وکړه چې ستا يوازي
هيله څه ده ، هغه په جواب
کې وويل :
زما يوازي هيله د اده چې د
کوش ماشومان د خپلو ميندو
د ستکولو نه او د پلورنو جيو نه
روهي .

د يووازي پنی

يوتن : ولې راد پوښ او تلون پوښ څېړونو ته د نارينه رو په نسبت
ښېسې د پير لیکونه استوي .

بل تن : د ادمک چې په راد يواوتلون پوښ کې خبرې پيري دي او -
ښېسې هم پيري خبرې کوي .

يوتن : دا د ويا په چې د ښاره شيد و پلورن پيوکې اوبه په شيد وکسې
گډوي ، او که شيدې په اوبوکې .

بل تن : ښکاره خبره ده چې شيد په اوبوکې گډوي ، دمکه چې لسه
شيد وڅخه اوبه پيري وي او اوبه يوازي په شيد و څر رنگ
ورکوي .

يوتن : ولې د کابل په ښار کې د تل په صحن او پوموتور اود سپند په
ناولو او بو ترکاري مينيسې .

بل تن : د ادمک چې ترکاري په گڼه کې مې او گڼه په موټر کې چېس
په دې حساب له ترکاري څخه موټر مهم دي ، او بايد د تل
په صحن او پوميناهل شي .

يوتن : دا ويا په چې د پير پوډې پخوونکي مهارت په څه شي کې دي .
بل تن : د پوډې پخوونکي مهارت په دې کې دي چې له تياره څخه
څانه پوډې راوباس او په دې ډول د پوډې وزن لسو پ
ونيسې .

يوتن : وايي چې : کلال په مات کڼو لاس کې پوډې خوري ، اوس دا
د ويا په چې لاس يې په روغ کڼو لاس کې نه خوري .

بل تن : دا څرنگه چې مات کڼو لاس څوک له هغه څخه نه اخلي .

کرايي ویستان

طنز

خوبه زړه کی بی د نازري د اوز د واوسکلو ویستانوبه باب کلک—
رخه لړله.

شهنزي به چی هرخوبه خیلو ویستانوکی ز منخ وهله او په فور و
به بی فور ول نه اوز د بدل د هغی ویستان د نازري د ویستانو
به خمیرنم او باسته نه وو بلکی د شگانه دغشوبه خیر کیواوس نمکه
وو هرخومره به چی اوز د بدل د هومره به بی مزی کیدل
کومه ورځ بی له نازري څخه پته د یوی بلی خورلندی په مشوره
د نار په یوسینگارځای (ارایگاه) کی خپل بېراوچر ویستان قیجس
کړي وو، اوبه ناڅایي توگه دغه قیجی کړي ویستان ورسره پسه
وسپیدل کله به چی شهناز او نازري په لاره کی جوړه روانی وی
نو هوانانو به د پخوا په خلاف د ویره نازري ته نه کتل لکه شهناري
ته به بی چی دخوند لاري تیولی .

اوس نو د شهناري رخه د نازري زړه ته ولویده . خوب بی له
سترگو والوت او شپه ورځ په دې فکر کی وه چی څنگه شهناري ورځنی
د نظر بازو سترگی وار ولی ، اوبه کوم طلسم بی میدان ورځنی وگاڼه .

نازري د شهناري دغه لاسبري د سینگارځای په قیجی کی ولید .
نوبه کله بله ورځ سینگارځای ته لاره او خپلی ورځنیمینی زلفی بی په
بیخ کی قیجی کړي . د ویستانوله قیجی کولوسره نازري تردی حده
بدرنگه شوه چی په لومړي نظر لید لوعبدل ورځنی په کوڅه کی مخ
وار اوه . د هغی په جکی او پنگړی تن پورې زړکی اولندو ویستو
سرداسی بڼه ورکړه ، لکه د پنگر قولنکی چرگه لکی چی په بیخ کی
پوته ویاسی . په هماغه لومړي ورځ د کوڅی شوخو هلکانو د هغی په
لغږ سرورې د گنجی نوم ونیلاوه .

نازري په خپله هم په خپله اشتباه پوهیدلی وه . نوکه چی کله
له سینگارځای څخه کورته لاره او په هنداره کی بی خان ولید .
نوله خپلی خیري نه ویریدلی وه . که هرڅوی په خپلواوز د ویستانو
یسی د مخ فوندي د افسوس لاسونه وروړول . گټه بی نه کوله . د هغی
سرخه د ورځنویتنی نمو چی بیرته دې به یو فصل کی ویستان ورباندې
راسمورشی . څلور بڼه کاله په کارو چی بیادې د نازري قیجس
شوي ویستان زلفی تن . او د عبدل فوندي هوانانو زړه ونه دې پکسی
رابنکیل کړي .

هغه مورزادې گنجی نه وه . اونه هم د کوی ناروی له کبله
گنجی شوي وه . یو وخت می په یاد یزي چی گتو او اوز د ویستانو
به بی له نوري ملانه لکه د تورو ښامارانو په خیر غمیزې تاوولی . تل به
بی خپل اوز د ویستان د شاله خوا فوټه کول . اوز دوزلفسو
کود به بی لکه اوزکی جارو په ملا هاخواد یخوا سپریدله . د زلفسو
په هر تار بی د عبدل فوندي د کوڅی هوانانو زړه ونه زور ندو عبدل
چی د سخی تورو یوازی زوی و او شل کاله کونډتون بی ورته کړي و
تل به بی د نورو حملیانو تر مخ کله کله د نازري په هکله ویل چی :
د چایی نوریدن خوشیزي

زما بی خویندې د اوز دوزلفوتالونه
که نازري به په لاره روانه وه . او د شاله خوا به دې ورته وکتل
نوحستا بی زړه د رځنی د زلفو په لوموکی بند اوه . خو سخامخ د ویره
بنکلی نه وه . سترگی بی فتی وی ، خوراوتلی او د مخ په تناسب یو
څه ویروونکی وی .

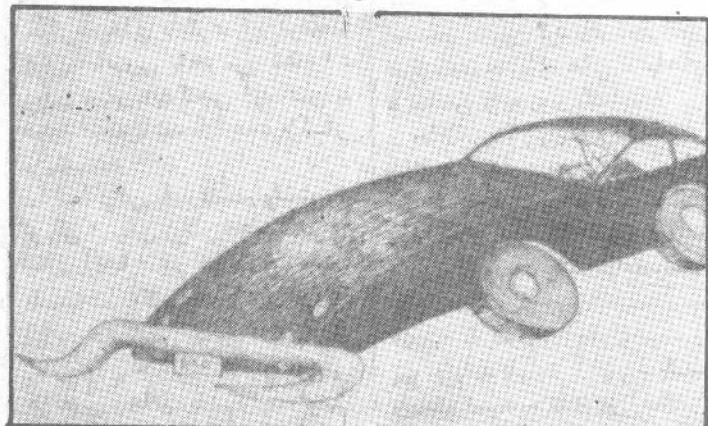
پوزه بی نریه او جگه وه ، خوبه خوکه کی لکه د طوطی مینوکه راکړه
شوي وه . په زنه بی خدای خال لگیدلی و ، خو کړي شونډې یس
منظره ورځراپه کړي وه . په ونه جگه وه ، خور د ویره پنگره او بی فونسو
وه چی د خوانی په غوړیدلی موسم کی بی لا د سینور سوبانه
مالومید .

لنډه دا چی هرڅه بی بنکلی وو . خوله هرڅه سره بی یوه بدرنگه
(خو) ملگري وه . مگر یوازی اوز دې زلفی وی چی په هغوکی کومه
(خو) نه لیدل کیده .

نازري هغه وخت د عبدل لیوی میی ته کوم اهمیت نه ورکاوه
او په خپله هوانی مغروره وه . هغی ته خپل نمان د چین ماجین
ښا پیری ښکاره کیده . خوبه دې نه پوهید ه چی د عبدل په خیر
نورو هوانانو زړه ونه بی یوازی د خپلو اوز دوزلفو په محنگل کی ښکار
کړي دې .

د نازري یوه بله خور لنډه چی شهناز نومیده . له ونی تیتیا و
گردې مړدې وه . په ښکاره به بی له نازري سره د زړه رازونیا رگا وه

بانی به (۶۲) مخ کی



د کارتونون
په ژبه

زنجها، شاید ستاره، ستاره، بختن و وارونه میبندد، درنگاه هایش خشمگینی یک عمر رنج دیده میشود. در این محیط همه قیانه های یکسان است. محیط یکی است. عداها همه آشنا اند و بر ستار هم اند. شکلی که دختر نوجوانی است میگوید: پدرش کارمند یکی از وزارتخانه ها ست و کارگاههای خیرین را میگرد. او را رنج مرخصی های روانی و مخصوص رنج مرخصی (شو عصب)) زیاد میازارد. هم خانه هایش میگویند: ((میری)) دارد. دختر آرام است، زیاد آرام. به تخریب میگوید: ((آقا یه راضی بسازین که مره از اینجا بیرون، به میخوام با قایل خود حین ناله هایش میبینم که در چهره هیچیت از همخانه هایش تمییز نمی آید. شاید این حالت کاسه عادی شده باشد. بلی حالات نمیتواند غیر از تکرار چیز دیگری با شنید. دوستان مسوول ما میگویند که شکلی فعلا تحت تداری است.

راه اتاقهای قایلها را بیستم میگیرم. حالا دیگر به اتاقهای سرزمین که زمانی شاید محکومین به مرگ (نادر افشار) در آن میوسیده اند. فونز راهرو طولیکه از کار در های هراتاق میگذرد، مبین قدامت این محله است. رئیس مرستون میگوید: نسبت ندا شتن بود چه پول به ترمیم آن موفق نشده و بیان زود یهانتوا نیم موفق گردیم. در اتاقی رامی گشام. با صدای ناله در صدای خالی یک سرود بگوش میآید. محمد خان مرد تنومند است که در جنگ یک پایش را از دست داده و در اینجا زنده گی میکند. چشم هایش حالت خشم آگینی دارد. اما بعد از صحبت با وی در مییابی که میتواند قلبا دوست خوبی باشد. نیمه اتاق را پرده زد. آنطرف پرده، خانم راست او میگوید وقتیکه پایش قطع شد به کمت عده ای از دوستانش موفق شد تا خانم را از محله دوریکه زنده گی داشتند نزد خود خواسته با دارایی هیچ زنده گی رادر مرستون از سر گیرند. از عروسی شان سالهای زیاد گذشته اما

دارالساکنین یا دارالمجانبین

طفل ندارند، تنها استند و همه نم شانرا با هم قسمت میکنند. بادیدن این زنده گی از رئیس مرستون در مورد اینکه آیا عشق در این سرزمین فقر راه یافته جواب میگیرم: ((بلی ! اینجا بارها چنین اتفاق افتاده که دو تن از مشمولین مابعد از انتخاب همدیگر عقد نکاح میکنند. ماهم هم میگیرم. در سالون تجمع محفل ترتیب میدهم و همه مشمولین نان همان شب را یکجا صرف میکنند. گروه هنری مارا نابینایان تشکیل میدهند. نزد مجسم میمانم: آرزوهای زوج و زوجه را. این جشن را جشنیکه با غنرت هماتوشی میکند جشنیکه نیای فقر را کرده. عشق چه بزرگوار است و چه با وسعت. باره تنه او و راز چار فرزندش بسیرد. درد نیای فقر همانقدر که دلهای مهربان و نازک میتپند. طبق گفته مدیر آسایشگاه مرستون: برای مادرانیکه در مرستون ولادت میکنند همه سعولت های لازم رژیم مناسب غذایی در نظر گرفته میشود. سراغ محل بود و ماسردیوانهها

در مرستون میزیست از دو واج نموده و ثمره این عشق یت فرزند است. محمد علم فعلا نیز در مرستون بحیث کارگر خدمت میکند. خاله بی نظیر - زن مهربان و خوش قلبیست. در یکی از همسین اتاقها. او اضافه از نیمه عمرش را در دارالساکنین گذراند. زمانی در طفل را فرزند می گرفتند بود که مرد و امروز آدمهای اندک در خدمت و رضی. دو پسر دیگر که از خود نمیباشد امکان سفریسه خارجه را بدست آورده و فعلا هردو مصروف آموزش در خارج اند. آنها تلغاهی آینه گلزار و بدن خواهند بود. خاله بی نظیر اکنون دو باره تنه او و راز چار فرزندش بسیرد. درد نیای فقر همانقدر که دلهای مهربان و نازک میتپند. طبق گفته مدیر آسایشگاه مرستون: برای مادرانیکه در مرستون ولادت میکنند همه سعولت های لازم رژیم مناسب غذایی در نظر گرفته میشود. سراغ محل بود و ماسردیوانهها

میگویند محصل سال اول پوهنهی زبان و ادبیات بوده است. خواستم با او صحبت کنم اما حرفهای نشنیدم که مفهومی از آن بدست آید. زن مهربان و باعاطفه بی که همه او را بی حاجی خطاب میکنند نگران این بخش است. او خود نیز زمانی از مشمولین دارالساکنین بوده و از همینجا راه خانه خدا را در ریس گرفتند. به حویلی داخل میوم محصل بود و ماسردیوانه های دیوانه است. هر کدام حالت خود را دارد. اتاقها مانند زنده گی شان از هم پاشیده، خنده و مگره، مستی و آرامی در اینجا به چشم میخورد. کسی آرام نشسته، کسی گوشت دستن را یادندان گاز گرفته و زخم را آرام آرام میزند. یکی دوسه تن مصروف خان بازی اند. چند تن دیگر مصروف خار میگردند. یکی با خات بازی میکند، دیگری از غذاها و ترکاری هانا میبرد و کیف میکند، کسی ناله میکند و کسی در این میان دختر جوانیست بنام نجیسه.

مطابق روح جامعه تطبیق میشود و در مراسم فاتحه خوانی همه مشمولین و عده ای از کارمندان مرستون اشتراک میکنند. حینیکه دیواره راه بازگشت از مرستون را میگیرم، کوله بار رنج این هموعان خود را که زیاد نیازمند احسان اند با خود بر میدارم. این سوالها در رامیازاد که جرارم - ستونیکه سالها قبل پنج ملیون بود چه داشته امروز ندارد؟ مگر روند زنده گی سایر موسسات از زنده گی این بنیویان سرگردان بیگانه است؟ مگر کسی با روند ارد که اگر بی بناهان و بنیویان ما، یاری و دستگیری شوند، دیگر هرگز در جاده هاصدای (بده بنام خدا) ظنین نخواهد داشت. باز به دیده ام سمبول مرستونهای جهان مینماید که روی هلال سرخ یک برگ سبز نمودار است. نشود که برگ سبز مرستون مابخشک: بروی برگهای فرو افتاد، جاده گام مینماید و دیواره راه خاد، ایراکه خارج از این دنیا، خاموش و فقیر است. پیش میگیرم. ولی تا حال یک رنج میازارم که چرا به تلغای پرمیاست از هزاران ناله پشیمان

ماشین بفرنج رمان

بقیه از صفحه (۸۷)
ربط، ملو از خلاها، ملو است از گسستگی ها و در آن همیشه منطق پیگیری نیست. ساعات روزهای فراوانی در زندگی تهن میبرد. حرف های زیادی عبث زده می شود. در رمان نمیتواند اینطور باشد: هرتاوه روید و هرگره و هرقتی و هر حاشیه و هر متن، همه همه در پیوند رویدادی و در ارتباط فکری و فلسفی باهم اند. رمان نوعی بازتاب قرار دادی و مصنوعی زندگی است. نوعی فشرده معناتمند. البته شط زندگی بسیار عریض است و جوی رمان بسیار تنگ. بازیگران رلوکوتاه مدت زندگیها در هم هزاران و در رمان به صد ها نمیروند. لذا رمان نویس میتواند قهرمانان خود را بهم پیوند دهد و

رویدادها را بیابد. آنجا عشقه های خود روست و اینجا بریشم های تافته و بافته. ولی اهمیت رمان بعنوان یکی از مهمترین محصولات معنوی انسانی در این نیست. در اینجا ست که برخلاف مباحث علم و حوادث عمل روزانه، جغرافیای زندگی رانه به شکل جدا جدا، بلکه یکجا در همه حالاتش عرضه میکند: فلسفه سیاست، اخلاق، سبب کار، روان شناسی، جامعه شناسی، علم، تاریخ، ادب، مبارزه، سفر و بسیار چیزهای دیگر در این نوشده. اروی جادوی باهم من شده اند و رمان نویسنده گنجی از دانش با خود داشته باشد تا از همه کسار برآید. لذا رمان باید مانند تولستی گو رکی، رمان زولان، همینگوی و امثال آنها، هم کله باشد و هم قلب باشد. کله و قلب استثنای بی از این جهت من بدون آنکه با رمان غای خیالی، نمادی، رویایی فراسوی مخالف باشم (اید او - اید او) رمان غای واقع گرایانه روشن رادوست دارم که مسئله

مهم برای آنها اصل حرفی است که میخواهند بزنند و به آنطور ی که میخواهند، این حرف ها را بزنند. وقتی از همان صفحات اول حس میکنم که رمان نویسنده چیزی را که در بی وصف آنست کارشناسانه و پیشداورانه نمیشناسد و ادراکش از زندگی ماورا، عادی نیست، سرد میوم. باید حرم که این یک غول است. آن چیزی را می بیند که من نمی بینم. انجیزی را من نمیدانم که من نمی فهمم و قلمم در است مراد رون گرد باد سحر آمیز خود بکشد و دروازه های دنیا های ناشناسی را به روم بگشاید. حالا این کار را با چه شیوه بیان و تالیف انجام میدهد؟ این دیگر کاروست. ... نگارنده با تنوع سبب ها، کله ها، شیوه ها و تکنیک ها، صد درصد موافقم و تنها موافق نیستم که این اصل مطلب است. با کدام (آچار) این بیج را باید باز کرد؟ این دیگر وابسته است به تشخیص استاد. آچار کل وجود ندارد. نه در علم و نه در هنر. اساس رمان نویسی.

قرطاسیه فروشی شمریز

تلمیذ ازی از محافل خوئی شما را توسط دفتر رتیرین کسره ها می بدیند. تلمیذ ار: انجنیر محمد عارف (مهندس) قرطاسیه و مجلات مورد نیازتان را عرضه میدارند. بقیه از صفحه (۷۴)
قانونیت در ورزش ورزشی میباشد. همچنان تقاضای من وسایر ورزشکاران از ریاست المپین این است که تمام کس ها و کاستی های ورزشی را متوجه گردیده و در رنج آن بکوشند. تنها متوجه سفر های ورزشی، امتیاز بخشی برای عده ای نبوده به همه ورزشکاران کمک رسانید. در رپورتاژ کاد رهایی ورزشی سعی و تلاش همه جانبه نمایند.

قرطاسیه فروشی علی گلریز

درست و چهارم را که کمتر کسی باور به پیروزی وی داشت به تفسیح خود شرتام نماید. و اما اناتولی کاروف: (در تخته) اخیر من اشتباه روانس را مرتکب گردیدم. چرا ضعف جلوه مگر شدیم. بخاطریکه من از او - قعبیت دوری چشم که گویا سابقه به پایان رسیده و من برنده شده ام همان بود که خراب بازی تو بودم و تخته نهایی را که نباید میبایختم و خصوصیت بی حاشی میداد که از عهده آن خوب بد رمی آمد. نباید گفت که هر دو ی ما اشتباه میکردیم ولی در اخیر من اشتباه کردم. حالا وقت است که در باره حرف و یف جدید کسباروف درآیند. چیزی گفته شود ولی ارتوریوسیف یکی دیگر از مدعیان لقب قهرمانی است جهانی شطرنج گفته است که هر دو شطرنج باز هم دارای استعداد طبیعی و هم تجربه کافی اند. و هنوز هم حرف دیگری بغیر از آن

بقیه از صفحه (۷۵)
تاجگذاری...
بست و چهارم را که کمتر کسی باور به پیروزی وی داشت به تفسیح خود شرتام نماید. و اما اناتولی کاروف: (در تخته) اخیر من اشتباه روانس را مرتکب گردیدم. چرا ضعف جلوه مگر شدیم. بخاطریکه من از او - قعبیت دوری چشم که گویا سابقه به پایان رسیده و من برنده شده ام همان بود که خراب بازی تو بودم و تخته نهایی را که نباید میبایختم و خصوصیت بی حاشی میداد که از عهده آن خوب بد رمی آمد. نباید گفت که هر دو ی ما اشتباه میکردیم ولی در اخیر من اشتباه کردم. حالا وقت است که در باره حرف و یف جدید کسباروف درآیند. چیزی گفته شود ولی ارتوریوسیف یکی دیگر از مدعیان لقب قهرمانی است جهانی شطرنج گفته است که هر دو شطرنج باز هم دارای استعداد طبیعی و هم تجربه کافی اند. و هنوز هم حرف دیگری بغیر از آن

ادبیات وزندهگی

روزنه به گذشته‌ها

— روزي شيخ (ابوسعید ابوالخیر) را گفتند: ((یا شیخ! فلان مرید برفلان راه افتاده است، مسرت و خراب)) فرمود: ((بحمد الله که بر راه افتاده است از راه — نرفتاده است.))

— روزي شيخ شبلی رحمة الله علیه در بازار بغداد بردگانی قصابی بگذشت برگوشت نگاه کرد گوشت فربه نیکو بود. قصاب آواز داد که ((گوشت ببر)) شیخ گفت که ((سم نیست؟)) قصاب گفت: ((مهلت میدهم)) شیخ تاملی بکرد و گریان شد. گفت: ((ای نفر مرد رین! بیگانه مهلت میدهد و تو نمی دهی تو دهی اولی ترو)) نفر را قهر کرده نچنین باشد بچند در (ص) ملاحظه

سی و فرهنگ اسلامی است. این کتاب توسط یکی از اخلاف شیخ یعنی جمال الدین ابوریح، در ۴۱ هجری قمری تالیف شد. مواز نظریان فارسی، برخی وینش های زبانی و سبکی و همچنان از نظر تاریخی و تاریخ تصوف دارای ارزش است.

تازه ترین چاپ این کتاب، با مقدمه و تصحیح و تعلیق دکتر شفیع کدکسی، توسط موسسه انتشارات آگاه، در بهار سال ۶۶ صورت گرفته است که برجای های قبلی، مزایایی دارد. ضمن دعوت از حاجتمندان برای مظاربه این کتاب و چاپ مورد نظر آن چند حکایت از آن را عرض آشنا می جویندگان جوان به نقل میگیریم.

حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر

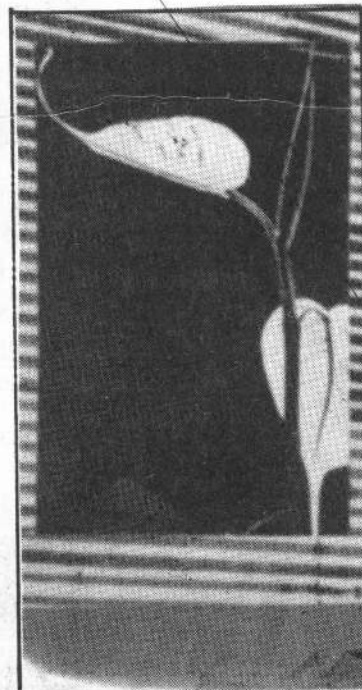
((حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر)) قدیمترین زنده گینامه شیخ ابوسعید ابوالخیر (۳۰۷ - ۴۴۰ هـ - ق) عارف روشن عمیر و انسان برجسته، تاریخ ادب فار-



بیان کند .
— رمان خوب باید چارچوب تاریخی معینی داشته باشد . یعنی معلوم باشد :
— در کدام کشور ، کدام شهر یا روستا ، در کدام خانه ؟
— در کدام دوران تاریخی ، رویداد های رمان میگذرد ؟
— رمان خوب باید ((مسئله)) مطرحه ، روشنی را در مطای خود حایز باشد . (مسائله یا مسائل) و این مسائل یا مسائل میتوانند : مسائل اجتماعی ، یا مسائل فردی - خانوادگی باشند . این بسته است به دیدگاه نویسنده .
— من از رمانهای تخیلی علمی یا قصه های سمبولیک صحبت نمی کنم . نه اینکه آنها را قبول نداشته

مقصودم از ((رمان)) داستان طولانی است بویژه درباره زندگی یک یا چند قهرمان (پرسوناژ) اصلی که با شرکت آنها تابلوی بهناوری از زندگی عملی و روحی ترسیم میشود . روشن است که یک رمان باید خوب باشد و رمان بد مفت نمی ارزد ولی یک رمان خوب را هر کسی هم که نویسنده است (تاجه رسد به غیرنویسنده) نمیتواند بنویسد . برای اینکار قریحه و تمرین خاصی لازم است و آنهم قریحه قوی و تمرین زیاد . شاید لازم است که نویسنده بویژه از دیده ها و از سرگرداننده های خود بنویسد . تا مطالب را خوب لمس کرده باشد . و قادر باشد ، با تکیه قریحه خود آنرا خوب

درباره ماستی تعریف رمان



دفترهای والری

پل والری از سال ۱۸۹۴ یعنی از وقتی که بیست و سه ساله بود ، همه روزه بجز روزهایی که بیمار بود حوالی ساعت پنج یا شش ، از خواب برمیخاست و در حالی که به دست خود قهوه صبحانه اهی را درست میکرد و سگری سرد مید کرد به قول خود سر ((بین چراغ و آفتاب)) به نوشتن مشغول میشد و چیزهای پراگنده ای در دهاتسر گوناگون کوچک و بزرگ ، نازک و عظیم ، مدرسه بی یا حییی می نوشت ، حتی روزهایی هم که برای سخنرانی بخارج از فرانسه سفر میکرد دفترهای خود را همراه میبرد . به این ترتیب در مدت بیست و نه سال تعداد این دفترهایی که شاعر بزرگ فرانسوی برای سرگرمی و تفریح خاطر خود نوشته بود به ۲۵۴ بالغ شد . در این دفترها والری درباره موضوع های گوناگون (زبان ادبیات هنرهای زیبا ، فلسفه ، دین ، تاریخ ، سیاست ، آموزش ، دانش مسائل روز غیره) بحث کرده بود .

همسر والری پسر از مرگ شوهرش این دفترها را به کتابخانه ملی پاریس بخشید و از سال ۱۹۵۲ الی ۱۹۶۱ (مرکز ملی تحقیقات علمی) فرانسه همه آنها را کلیشه کرد و در بیست و نه جلد بزرگ که هر کدام پیرایه هزار صفحه است منتشر کرد .

ناگفته نماند که خود والری از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۴۲ قسمتها بی از مطالب این دفترها را به صورت چند جلد کتاب جداگانه انتشار داده بود .

آنچه در زیر میخوانید جملاتی از این دفترهاست :

- باید به اندازه ای نوشت که قابل خلاصه کردن نباشد .

راز ((قالب)) در همین است آنچه بتوان خلاصه اس کرد مرده است .

من بیت اندیشه میهم رابایت اندیشه روشن عوض میکنم .

شعر به همه کلمات زبان ارزش میدهد . بدون شعر قسمت اعظم کلمات هر زبان هیچ مصرفی نداشت .

این شخص مغرور است ؛ او قدر کافی رنج نبرد است .

شیطان یک فرشته زخمی است .

نقاش نه آنچه را که می بیند بلکه آنچه را که دیده خواهد شد باید نقاشی کند .

عده ای ، آنچه را که نمیفهمند نامفهوم می شمارند و آنچه را که نمیتوانند نامکن .

چرا این کار را میکنید ؟ همیشه اینطور بود است . - نمیدانم چرا (عرف) یعنی همین !

نوع نمایش ، حساب شد . ترین انواع ادبی است .

من آنچه را که هر روز میتوانم بنویسم ، هرگز نمی نویسم .

خشونت ، یکی از اشکال حماقت است .

تشخص آن نیست که آنچه دیگران انجام نمیدهند انجام دهیم . بلکه آنچه انجام آن کاری است که دیگران قادر نیستند انجام دهند . چه نباشد وجه کهنه .

کارنوآسانتر از کار کهنه است . - زیرا انجام کار کهنه ایچسان میکند که انسان چیزهایی بداند اما در روانی جنین احتیاجی نیست . همه زنجاباره بد نیامی آیند .

کسی که میخواهد عقاید خود سر را تحمیل کند ، از ارزش آنها مطمئن نیست . میخواهد به هر وسیله ای است آنها را تقویت کند .

مداری)) ، دشوار است . اینهمه آدم باروان خاص خود ، با گفتار خاص خود ، با سرنوشت خاص خود در پیوند های گوناگون در روند های گوناگون ، این همه مناظر ، حالات روحی ، لباس اثاث خانه ، شهر ، سفر ، تما - نهای عاطفی و غیره را روی کاغذ آوردن ، تکلیف بسیار دشواری است . کار هر کسی نیست . هوش نگاه تیز ، زبان فنی ، قدرت تخیل ، نیروی نقلی لازم است .

رمان گاه از زندگی بمراتب بفرخ تراست . در زندگی خیلی نهرها هریز می رود و به مرداب گاه خونی می ریزد و گاه سراپای زندگی مانند درختی است سترون . زندگی ملو است از تعدادی های بی بقیه در صفحه (۸۴)

باشم . نه ؛ تنها موضوع صحبت ما در این نوشته این نوع رمانها نیست . در این جا ما از رمانهای ریالیستی ، یعنی رمانهای روی واقعیات سخن می گویم .

رمان را باید نویسنده در متن های بنویسد که تجارب حیات ، اخلاقی و عاطفی فراوانی اندوخته است . آنها و حوادث زیادی دیده است و دیگر به آنجا رسیده است که دیگر اندرونش در جوش است . یا به بیان دیگر : رمان باید زمانی نوشته شود که دردی بیامی ، نیازی ، نوعی فشار درونی نویسنده را اوامیدارد سخن گوید . نای روانش از نواهای شنیدنی گونه گونی سرشار است .

رمان نویس باید روایتگر شیرین

سخن باشد . همه چیز را دیده باشد . حتی بتواند دست در راکه می چرخد با عاطفه و محیط و لطف معینی جور کند . در رمانس فضا باشد . رمانش برق داشته باشد و آدم را بگیرد . حرارت داشته و - آدم را گرم کند . جاذبه داشته باشد و آدم را بکشد . بتواند بی - رحم باشد و زندگی را با تمام قسا و تنش ، و بتواند گمناخ باشد و - زندگی را با تمام وقاحتش نشان دهد . و زندگی انسان ها عجیب گوناگون است .

از آنجهت من رمان زایکی از مهمترین محصولات معنوی میدانم که تولیدش مانند ساختن یک کاخ بزرگ یک زیر - دریایی ((الف)) ، یک ایستگاه

مداری)) ، دشوار است . اینهمه آدم باروان خاص خود ، با گفتار خاص خود ، با سرنوشت خاص خود در پیوند های گوناگون در روند های گوناگون ، این همه مناظر ، حالات روحی ، لباس اثاث خانه ، شهر ، سفر ، تما - نهای عاطفی و غیره را روی کاغذ آوردن ، تکلیف بسیار دشواری است . کار هر کسی نیست . هوش نگاه تیز ، زبان فنی ، قدرت تخیل ، نیروی نقلی لازم است .

رمان گاه از زندگی بمراتب بفرخ تراست . در زندگی خیلی نهرها هریز می رود و به مرداب گاه خونی می ریزد و گاه سراپای زندگی مانند درختی است سترون . زندگی ملو است از تعدادی های بی بقیه در صفحه (۸۴)

آدم خان در خان

دادم اود رخوکیمه د پستو فولکلوریکواد بیاتود پیره به زره پوری کیمه ده . داکیمه (مسعود) نامی د پستویه نثر نیکی ده . مسعود د عبد الله خوی اود به قلم خواند و . به (پستانه شعر کبکی ده . - سوانح بیان شوی دی . مسعود د ژوند وخت بی نه ده معلوم مگر د ویره معلومی بی چی دادم خان له عصره یعنی (۱۰۰۰ هـ) کال نه وروسته اوسیده .

د مسعود نثر د ختکود نثر سبکته نوردی دی اود دی مکتب تابع و مقلد معلومی بی . مسعود هم دی د ورن نثره شان نثر نیکی لندی حلی استعمالوی . یونیم بحای فارسی لغات هم راوری . خسو عبارات بی پوره بوخوالی نه لری . د دغه اثر د نثریوه نمونه :

ادم اود رخود یوقفیرله گفته پیدا شو بعد له هغه - حسن خان نو زویه نه درلود . یوقفیر راغی نعره بی وکره . حسن خان روپیل به داد یوقفیر انودی بلا کمه شی چی خیراتونه صدق و پوی اود عانه کوی پس دی فقیر روپیل چی خه دعا غواری - ده روپیل چی بخوی نه لرم .

دی فقیر یوه پخه خرما ده اوسس خرما ورله ورکری . چی واخله دایره خرما پخه ده ویس خوره دادوه - اوس دی ویس غورخوه بخت دی - خیل دی . یوخوی به دی پیدا شی دوه بی خدمت کاران وی او - او غویان به هرکال به نام د الله خیراتوی - خرما بی خوره . د وپس غورخولی . بعد له یوه کال خوی بی پیدا شو چی د حسن سملری نه درلود . نوم بی ادم خان بری کینیبود الخ)

دادم درخوکیمه به پوروشمر ونو چار بیتیاو اولند یوکن هم یاد ه شوی ده .

چی به چیره دادم د رباب ترنگ شو

درخانی به پسر توری گم پید له

ستالین و دوران جنگ

سوسیالیستی قدهم کرد نه - اشتراک کنندگان فعال انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ و جنگ میهنی نیز ضد رژیم قدرت مطلق - العنان در قلمباز و رابلند کردند - ستالین با تمام قدرت به فشار سیاسی و شکنجه های جسمی بنظر از صحنه خارج ساختن مخالفین خود متوسل شد .

اینگونه تاکتیک ها مستلزم حد اقل اثبات حقایق بود - بنابر آن در چنین شرایطی که نظام سوسیالیستی شوروی سرانجام پیروز شده بود و دیگر طبقات استثمارگر نظام اقتصادی آنها در کشور وجود نداشت ، ستالین مفاخره خود شرمینی بر تشدید مبارزه طبقاتی بنظر ورشدد و انکشاف هر چه بیشتر سوسیالیسم به پیش کشید - البته این یک اشتباه بود و نمیشد آنرا مفاخره خالی از خطر محسوب کرد - همین مفاخره بود که محور مناقشه اساسی فرارگرفت و راه انجام سلسله اقدامات جزائی دولت شوروی باز کرد - نظارت بر موقعت طبقاتی کارگران منجر به سرکوشن عمومی گردید - آزادی و اظهار نظر آشکار از زمین رفته بود و در عوض تشنج و تیره گی روابط دستگیری های جمعی و توطئه ها تقریباً همه جا رفته گرفته بود - اصطلاح ((دشمن خلق)) هر روز بیشتر زبانه بود - میلیونها انسان بیگناه با تهمت زدن ((دشمن)) و ((جا - سوسد سگ های جا سوسی خارجی)) که در حق آنها حاصل میشد دستگیر شدند - با گذشت هر سال اینگونه انتقام حوش های افزونی میگرفت - در میان نخستین قربانی این توطئه ها مسئولین کار از بوده و آید یه حزب ، اداره

چیان صادق امرو اقتصادی ، - دانشمندان لایق و دانشجویانی شامل بودند که جرئت اظهار نظر را بخود می انداختند - علاوه بر اینها فرماندهان و کمیسارهای سیاسی اردوی سرخ نیز از این توطئه های نصیب نشدند - درین نوشته میخواهم در مورد سرنوشت افراد اخیر الذکر مطالبی را بیان کنم زیرا هدف من متعین است که به استثنای تصفیه سالهای ۱۹۲۷-۱۹۲۸ است - بستان نومید کننده و ترازیک چون ناپستان ۱۹۴۱ وجود نخواهد داشت و این درست زبانی بود که نازی ها بر قلمرو شوروی تجسار کردند ، مقاومت اردوی سرخ را در هم شکستند و بعد " حمله بر مسکو لنینگراد و لگا و قفقاز را سازمان دادند - همه ای اینها چگونه می توانست اتفاق بیفتد ؟ طبق اطلاعاتی که از طرف برید جنرال اوی - تودورسکی فقید (الکساندر ایوانوویچ تودورسکی ۱۸۹۴-۱۹۶۵ یک بخش نظامی را در جنگ میهنی رهبری میکرد - از سال ۱۹۱۸ عضویت حزب کمونیست اتحاد شوروی را حاصل کرده بود و در طول سالهای ۱۹۲۰ ایسه حیت فرماندهان آکادمی بزرگ های نظامی اتحاد شوروی ایفای وظیفه مینمود) رایه گردیده است - از جمله ۲۳ فرماندهان اردوی سرخ و کمیسارهای سیاسی در آستانه جنگ ۵۷۹ تن آنها در معرض تصفیه و پاکسازی قرار گرفتند - ازین ۱۹۲۷ تا میچسبر ۱۹۳۸ در حدود نیمی از فرماندهان نظامی رژیم که تقریباً همه ستالین فرماندهان ارشد واحد های نظامی را در زیر میگزیت دستگیر ، زندانی یا محکوم به اعدام گردیدند - در نتیجه ، در حوالی جون ۱۹۴۱ - (آغاز جنگ) صرف ۲ نفر

فرماندهان نظامی از تعلیمات عالی نظامی برخوردار بودند - (۲۷) فیصد آنها تحصیلات شانرا حتی در موسسات تعلیمات ثانوی نظامی نیز کاملاً به اتمام رسانیده بودند - اکثریت افراد یک در اکثر پاکسازی از وظایف شان برکنار شده بودند برخلاف کسانی که جانشین آنها گردیدند ، با امور نظامی آنها آشنائی خوب داشتند - رهبری نازی در آلمان این مطلب را بخوبی درک کرده بود - تخریب فزینگی و معنوی تیسور - پسین های معروف نظامی مدینه بزرگی بود بر بیکر قدرت نظامی - فعالیت های آنها منوع قرار داده شد و این کار طبعاً بزرگه رشد اندیشه و تفکر خلاق نظامی را به کندی مواجه ساخت و آزار به عقب انداخت - بعدها در جریان جنگ ، سمن سراوان بخرچ داده شد تا روش ها و تجارب خاص جنگی مورد مطالعه و ارزیابی قرار گیرد و از اینکه سطح شورکی اینگونه فعالیتها بقدر کافی بلند نبود ، عمدتاً صرف خلعت توصیفی را داشتند -

بسیاری از هم میهنان ما که در طول زمان جنگ ، جنگیده بودند شکست های ترازیک سال ۱۹۴۱ را مورد ارزیابی قرار داده و همل آنرا قرار دین و نومید میسازند - تنظیم مجدد و تجهیز اکثریت واحدها چه از نگاه سوب و اداره و چه از نگاه تهیه سلاح تکمیل نشد - تعویض ستراتژیک قوه ها در مناطق بندری صفحات غرب خیلی دیرتر انجام یافت - عملی ساختن بیلان سترواخواه واحدهای نظامی به تعویق افتاد - وظایف مند رج فرمان کمیسار خلق در امور دفاعی که در شب ۲۱ جون صادر گردید بطور مبهم فورمول بندی شده و خیلی دیرتر جاه عمل پوشید - برخی از مردم به این دلایل چنین اذمه میکنند : در اوائیل ما با نقدان تانکهای عصری ، هواپیما های سریع السیر مجهز با ماشینها و هوا توپ های با قطر بزرگ و تسلیات کافی را در پیشی مواجه بودیم - طرح تمام ایمن وسائل هنوز روی میزهای طراحان نظامی قرار داشت - ای اس - تیشه جنکو از مسکو میبویسد : ((تاریخ فرصت نهایت کم بود و این عده ترین علت عقب ماننی های ما در نخستین مرحله جنگ بود نه پاکسازی سال ۱۹۲۷-۱۹۲۸

البته منکست جن تمام کارها را بدوش تاریخ بگذارند ، تاریخ هر باری را می تواند بدوش بکشد ولی هنوز هم ما پایست انعدده از کارهای را که خلق مسئولیت آنرا بر عهده داشتند تفکیک کنیم - بلی ، ما امروز میدانیم که فرمان آماده ساختن واحد های نواحی غربی برای عملیات و تنظیم آنها در خطوط جنگی بطور غیر مجاز و نابخشودنی دیر تر صادر شد - این فرمان هنگامی به واحد های نظامی رسید که جنگ قبلاً آغاز یافته بود - همه چیز در شرایط دشوار و غیر قابل یاور تحت ضربات سخت و کوبنده قدرت دشمن بی ریزی میشد -

در تعیین و تثبیت زمان حمله آلمانها بر اتحاد شوروی ، محاسبه نهایت غلط صورت گرفت - ستالین کسیکه به تنهایی و شخصاً قدرت تصمیم گیری در تمام مسایلی حیاتی دولتی را در دست خود قبضه کرده بود ، عقیده داشت که هتلر جرئت نخواهد کرد معاهده عدم تجارز را که در سال ۱۹۳۹ با اتحاد شوروی امضا کرده است نقض کند و زوی همین عقیده خود حتی تا جون ۱۹۴۱ ، زمانیکه آلمان و متحدین آن قبلاً تجهیز نوای شان در امتداد سرحدات اتحاد شوروی به اكمال رسانیده بودند ، امر را میسر زد - تمام اطلاعاتی را که درین باره از طرف دستگاه جاسوسی اتحاد شوروی بوی داده میشد ، ستالین آنرا بوی و کاسیون (تحریکات) تلقی میکرد - اتفاقاً بسیاری از اجنت های شوروی به ارتباط این موضوع در معرض تصفیه و بایبوی قرار گرفتند -

آری ، این یک واقعیت است که انکشاف و معرفی سلاح جدید و مهمات جنگی بطور نابخشودنی به کندی پیش میرفت و توتای نظامی در آغاز جنگ از لحاظ تجهیزات خیلی ضعیف بودند و برای این کار دلایل گوناگون وجود داشت - نخست از همه ، کارمندان جدید رهبری کمیساری اتحاد شوروی در امور دفاعی که بموجب کسانیکه در سال ۱۹۳۸ در معرض تصفیه قرار گرفتند روی کار آمده ، قدرت تشخیص درست مشخصات تخنیک و تاکتیک سلاح های جدید را نداشتند - مارشال جی - ای - کولیک که معاون کمیساری اتحاد شوروی در امور دفاعی مقرر شده بود

و مسئولیت تجهیز قوتی نظامی را با سلاح ثقیل جدید نظامی بر عهده داشت لاجوجانه ادعا میکرد که ماشینها و اره های کوچک در عملیات منظم جنگی اهمیت ندارد بلکه اینها صرف سلاح خازندوی است - ثانیا در سال ۱۹۳۸ هنوز هم روس های بوروکراتیک نظام اقتصادی در کشور احساس نمیشد - از قوانین عمده اقتصادی تخطی صورت میگرفت - زوی موهومات خیلی مهم اکثر - بدون تحلیل و اثبات درست علمی بطور دلخواه و مستبدانه تصمم اتخاذ میشد که در نتیجه در شب جنگ سطح تولید در برخی از فابریک های مهم بسرعت باثین آمد - این خود بالای بروسه انکشاف و تولید انواع جدید سلاح تا نیز انوار ی و اورد کرد رسیدگی به موهومات عاجل نیز وقت بیشتری را ایجاد میکرد - ستالین (۱۶) معاون صرف در کمیساری دفاعی داشت ولی هیچ یکی از آنها حق تصمم گیری نهائی را بصورت مستقل نداشتند - قبلاً تذکره ادم که همچو روس های رهبری بالای آماده گی جنگی نواحی نظامی سرحدی در ناپستان ۱۹۴۱ چه تاخیر داشت به همین ترتیب ، میتوان از فرمان شماره (۳) مورخ ۲۲ جون یعنی همان نخستین روز جنگ یاد آوری کرد - به اساس این فرمان هدایت داده شد تا قشون اولین ستراتژیک فور - به مقابله بپیر - دازند - قشون دشمن را به همان راهی که از سرحد عبور کرده بودند به عقب برانند - تصمم - ستراتژیک شگفت آور و بدون آگاهی از وضع حقیقی جبهه ، موعیبت قشون و عملیات دشمن اتخاذ گردید - فرمان ستالین برای عدم وا - کداری کف ، پایتخت او کراستین با آنکه دیگر دفاع از آن شمسر کاملاً غیر ممکن بود ، تا نسیرات درباره انداره واقعی زمان های ناشی از برستش بشخصیت که به بروسه انکشاف ورشدد هادی تا سیمات تولیدی و قدرت دفاعی کشور را آستانه جنگ وارد آورد و نیز در مورد تلاش های مردم به خاطر ترم خسارات جنگ هنوز هم باید تحقیقات بیشتری صورت بگیرد - در آغاز جنگ ، مرکز فرماندهی کل تا سیمس گردید که در آن قو - ماندانان قوتی مسلح و چندین

رادرین کشور صاحب ملک و مال ساخت خیلی دقیق این را میدانم یکی از آنها می را که مورد علاقه اش بود با آنچه از او را با خود می آورد ، مالک مغازه جواد هرفروشی ساخت ، دیگری راهم به تجارت بالابوش پوست خرساند ... چه هاوچه های دیگر ... ولی هیچکس قدر او را نشناخت ، هرکس به تناسب اجرائی مقاصد خود نزد او ((جان)) و ((قریان)) گفت و بعد رهاش کرد البته بیچاره بتول ایمن قدرت را نداشت که تمام ساکنان استانبول را به ناز و نعمت فرقی کند .

صبر کنید ببینم نام او چه بود . ها . اری . اری در این او اواخر شنیده بودم برای شخصی بنام ((کلارک چی معمر)) مغازه یی باز کرده است و با ربه سفر او رفت و آمد و این مرد که کلارک چی نام را آدم ساخت . اری . معمه شما چنین زنی بود . هی گذشته . هی ... این مغزین ، مغز خراست . یک روز بمن . ولی جدا خواهمشیمکم بین ماوشما باشد . گفته بود : ((جرا بکار ازاد نبرد اخته همر خود را در گوشه انبار گمرک خاک و دود میکند)) . من جواب دادم بودم ((بر شما به ندام)) خندیده گفت : ((من سرما می میدهم و شما کمک میکنم)) . اری . اری مغز ...

دیگر هم . والله بیشتر از این نمیدانم . آنچه میدانستم همین ها بود . شما این کلارک چی معمر را پیدا کنید . او حتماً میداند که ((خانم اسماعل)) در کجاست . شاید هنوز با هم زندگی میکنند . انوقتها گاه و بیگاه سری به کلوب عالی میزد و آنها را میدیدم اما بعد از تقاعد دیگر نظر نداشتیم . آخر میبردیم ... هه هه هه ... میروید . استفغفرالله ... خدا نگهدار ... اگر پیدا میش کردید . سلام مرا هم برسانید . واقعاً نمکی های زیادی بمن کرده است ... به او بگوئید ... ممکن است . چه زنی بود چه زن ... خدا نگهدار محمود بی نسر زدم ...

خبریه از روزنامه

((در اثر گرم شدن یکی از ورته ، بقیه نمیتوانند از میراث متوفای استفاده ببرند))
((خانسی را که وارث ۲۰ میلیون لیره است . - خانواده اش جستجو میکنند))
از میران (۱) : بانزده نفر افراد خانواده یی که میراث هفتت ۲۰ میلیونی به آنان میرسد ، برای آنکه بتوانند از سهمیه خود استفاده کنند ، در - سر اسرترکیه دنبال خانسی بنام ((گلی)) که در - حد در چهل تا چهل و پنج سال عمر دارد ، بسو - آمده اند . گلی (در سن اینکه تاریخ دقیق در دست نیست) گفته میشود که چهل سال قبل در حالیکه پنج یا شش سال داشته ، توسط خانواد ه یک مامور مجلس به فرزندی گرفته شده است . از آن تاریخ به بعد هیچگونه اطلاعی در دسترس خانواده اش وجود ندارد .

همای سعادت اینک روی سر بانزده نفر از اعضای خانواده ((گلی)) که در قید حیات اند - نشسته است ولی برای دریافت این میراث بیشتر از ۲۰ میلیون لیره لازم استاده تا گلی را پیدا کنند و امضای ارتیزد رو تیقه گرفته شود . در جلسه خانواد ه همی بمنظور اینکه گلی حاضر شده هم خود را - بردارد و در اوراق رسمی امضا کند تمسح گرفته شد تا در تمام جزایر و روزنامه ها این موضوع اعلان شود . ولی تاکنون نتیجه یی از این اعلانا به بدست نیامده است . بدینجهت افراد خانواده - بانزده نفری ((گلی)) در سراسر ترکیه به سراغ او برآمده اند . محمود یارلی نواسه برادر ((گلی)) که محصل پوهنتون است ، در رهنباره اظهار داشته است :
بقیه

هیچکدام اینها بمن تعلق ندارد . ممکن است جزء اشیای فراموش شده ، مسافرن در کشتی باشد . شما میدانی که اخیراً مردم بسیار سودایی گردیده ، هر چیز شان را در جیبی فراموش میکنند . حتی انهایی را که در میان سرویس ندان هاربه شان را از یاد برده اند دیده ام . و این کشتی بزرگه . اگر در هر سفر یک مسافر چیزی از خود جا گذاشته باشد اینقدر مال و بیشتر میتواند روهم انبار شود . این چه تعجبی دارد . تمیذ انم .

یکی از مسافران کشتی گفت :
- نیر منکم است . زیرا کشتی جدید و این چهارمین ماموریت است . اگر بجای چهار بار چهارصد بار هم به سفر بروم ، اینقدر اموال فراموش شده در آن نمیتوان یافت .
هر گاه می که بتول خانم به سفر اوقا میرفت - محتویات بکس سفری . لباس تن و زیراتشرا نیست میکردم . موقع حرکت همیشه لباس سبکی در سفر در برداشتم ولی هنگام بازگشت سرو وضع او به کسی تمسیر میکرد . یکی از بازرسان های گمرکی ، در بازگشت بتول خانم از یکی از سفرهای گمرکی اروپا نظری به روق ثبت انگنده گفت :

- معلوم میشود هنگام عزیمت هیچیک از این چیزها با شما نبوده است . با بنجصد لیره به سفر رفتید . پس اینها را چگونه بدست آوردید ؟
انوقت بود که من به اندازه خشم بتول خانم بی بردم . یاد و دست نخست یقه بالابوش روست خزم بعد یخن پیراهن خود را عقب زده ، سینه های برهنه اش را به مامور نشان داد و فریاد زد :
- بگر حرضی دارید . خوب ، بدست آوردم - مگر اینها مال من نیست .

محمول گمرکی را برداخته آنچه را با خود آورده - بود ، برد . منظوم ازین گفته ها اینست آقا ی - محمود بی ، که بتول خانم یک موجود انترناسیونال بود . منبع اسمعاری کشور بود ولی حیف که قدر او را نشناختم . یکی از ماموران گمرک کشور همسایه به من میگفت : ((اگر این زن اهل کشور ما باشد ، او را روی چشم خود میبرد ارم و بجای این بد رفتاری که شما با او میکنید ، ما پنجاه هزار لیره معاش ما هانه برای او تخصیص میدادیم)) .

امروز منبع بزرگ اسمعاری ماهیست . کارگران و مزدورانیکه به کشورهای اروپایی یا استرالیا میفرستیم چنین نیست . همی رفته هاشی (فرزندان پدرانی که در قطعه جهان سم ستوران شان زمین رایبه لیره می آورد . اینک در رفت و روپ کوچه های اروپا هرق میزیند . بخاطر اینکه اسمعاری آوردن هم اکون در وطن کارگر ما در خارج کشوراند . زیاد نه ولی در معاینات بتول خانم اگر دودت خانم دیگر میداشتم ، کافی بود حاجتی نمی ماند به اینکه دو میلیون کارگر ، اسما بر کشور وارد میکردند .

یک چیز را میخواهم بشما بگویم : سالهای زیادی من مامور گمرک بودم ولی به اینکه میگویند کارکردن در گمرک منافع زیاد دارد ، باور نداهم . اگر چند تاخا - نی مثل بتول را انسان با خود به اروپا و امریکا ببر د که سرمایه گذاری هم از خود شان است و از او چیزی بصرف نمیرسد ، باعالمی ثروت میتواند به وطن بر - گردد - گذشته از آنها بتول خانم به نسبت دیگرس قاجاقبران با ماد ست و دل باز بود . عزیزم ، مگر معاش برای ما کفایت میکند . وقتی با یی خانسی چون بتول در میان باشد ، من معاش را چه میکنم . در هر حال بدست آوردن چنین یک شهرت بین المللی کار هرخص و خاشاک نیست و علاوه اشکارا ماد چهار قطعه الرجال استم .

اه آقا ی من ! اه ... گفته معمه شماست ها - اینک در کجاها بسر می برد نمیدانم مدتی طولانی او را ندیده ام . انشالله پیدا میشی میکنید . انسرا د زیادی بدین احوال او استند . جقد را شما من

میشد . این بلانها و فرما نها تا انداره زیادی نتیجه تلاش جمعی بوده به میل و آرزوی - صرف یک فرد .

عده ای از نسل کهن سال این کشور چنین برانظر میکنند که انتقاد از ستالین ((رهبر سر شناخته شده کشور ما و خلق)) - چنین معوس را ارائه میکند که از یک جانب ((انداختن گل ولای بروی یک مرده)) است که این خود عملیست غیر اخلاقی و از طرف دیگر خلق ساختن یک رهبر با قدرت حزب و دولت ما ، با در - نظرداشت اینکه روشن است بدون افراد با قدرت کاری از پیش برده نمیشود . ام - کمپلها کوف از لیننگراد این مطلب را چنین بیان میدارد ، ((آیاد یگر کانی نیست که از فکر کردن در مسوورد ستالین بگذرم و به مسائل عاجل که با آن مواجه هستم رسیده کسی نمانم ؟ سواری با سر هست زیاد توجه به شانه کسی یک پیشه نهایت کننده و خطرناک است))

بعقیده من رسیده می باشد مسائل عاجل که همین اکنون از طرف تمام خلق و حزب صورت میگردد ، به هیچوجه به معمر آن نیست که عمل موجهه ایمن برایم هار امانا دیده بگیریم . تمرکز شدید (سنترالیزاسیون) اداره سیاسی ، اقتصادی - اجتماعی رشد بیروکراتیزم ، وضع قیود برعهده الیه های دموکراتیک تخطی از قانونیست فعالیت های مستبدانه و خود اختیاری ، جلو گیری از انسیانسیف کارگران ، نا - دیده گرفتن عوامل انسانی ، بی تفاوت بودن در مقابل موضوعات اجتماعی و ضرورت اقتضای تالیات کلتوری ، ذهنی ، اخلاقی و مادی انسان ، فقدان رعایت و احترام به حقوق انسان - ریشه تمام این برابلم هار در دوران برستن شخصیت ستالینی توی ن جستجوگر و آنرا نتیجه آن دوران دانست .

به خاطر ریشه کن کردن تمام این عوامل تا کاره لازم امتد تا به علت وریشه آنها بیبرسم . از رایسی ، مطالعه و انتقاد از برستن شخصیت را نمیتوان منحصر به گذشته متوجه ساخت ، بلکه به اهداف امروز و فردا و رشد سوسیالیزم نیز ارتباط دان .

تن از اهدافی کمیته دولتی دفاع عضویت داشتند ولی نتوانست واقعاً منحنیت مرکز جمعی مبارزه مسلحانه کشور را علیه متجاوز رهبری و مواظبت نماید . تمام قدرت رهبری عالی در دست ستالین بود . اوست های قوماندان اهل سی قوای مسلح ، کمیسار خلق برای - دفاع منشی . هموس کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی ، رئیس شورای کمیسار های خلق (حکومت) و رئیس کمیته دولتی برای دفاع را اشغال کرده بود .

این چنین تمرکز قدرت در - دست یک تن نشانه هد نهانی سنترالیزم سوق و اداره و قومانده بود ولی سیستم نرمش و انعطاف پذیری را بلاای قدرت نظامی ما وارد کرد که در نتیجه ، کفایت نیز همانطوریکه حدس زده میشد تسلیم داده شد ولی با تلفات و ضایعات خیلی زیاد و ناموجه . علت آن ، تصمم ستالین بود مبنی بر سازمان دادن چندین عملیات متقابل در جبهات در -

جریان جنگ تابستان ۱۹۴۱ که برای اجرائی اینگونه عملیات نه شرایط سترا تژیک و نه شرایط مادی قشون مساعد بود . از تهاجم واحد های مادر جبهه لیننگراد نزدیک دیمیانسک جلوگیری بعمل آمد و این کار تا هیچ مطلوب بیار نیارود . همین حالت در مسوورد جبهه کریمیه نیز صدق میشد . بعد ها قشون جبهه به حالت دفاعی سوق گردیدند و توسط دشمن براه کرج پهنیسلان فرستاده شدند و در نتیجه کریمیه نیز بصورت کل از دست رفت . عملیات موافقانه که از طرف قشون شوروی در حومه خارکوف بعمل آمده باعث شکست بزرگ سه قشون جبهات جنوب - غرب و جنوب گردید . قشون آلمان بعد ها قادر شدند عملیات تهاجمی را در امتداد خطوط تقق - از وستالیننگراد از قبل سازمان بدهند .

بعد ها با آغاز جنگ ستالیننگراد در سال ۱۹۴۳ مرکز فرماندهی کل به طرح پلانهای تاکتیکی و سترا تژیکی و صدور دایرکتیوها بر مبنای نظریات مرکز قوماندانسی نظامی و پیشنهادات شوراهای نظامی جبهات ، برداخت . اکثر فرمانهای مرکز فرماندهی کل و کمیسار دفاعی درباره ساختار نظامی نیز از جانب مرکز قوماندانسی نظامی و کمیساری دفاعی تعیین

دیگر هیچ آدم میزاده بوزمین - مرتعا میاید بود ، باخورشید بوده در که مه و ابر سالها درمن میشکند ، ومن می بینم آنچه بهتر بود نبینم .

سایه خشم خدا - زوزه وازد حلم کرگان بوی طعمه شنید . شهمز میجوشید . رویه مردم در میدان ، نوح بود و سه پسرش از سوا ، بردرگشت ایستاده .

روز داری بود . روز بزرگ ، که شهر در خون یک تن بساک شدن میخواست . وگه کار آنجا بود ، بهت زده ، خاموش ، بیرون برتر از آنچه بر شهر میگفت .

مردم بودند - زن و مرد - باگرم و سردای یک سرزمین برآمده ، از یک خون و یک تبار ، که تاد بر روز آب از یک چشمه بر میگرفتند و یک خدا در رکشت می پرستیدند . و چهزه هاشان - هر یک دیگرسه - شناسا و خو گرفته ، بسامه دوسته نیکخواه و امروزه رایک - چهزه بود - همان یک ، بیگانه ، خون زده ، در قالب ترس و کین ریخته ، بارگه هائی از دروغ و بددلی در فریادهای بیزاریشان .

(راحیل ، دخترزمین ، میترسی ؟)

(توس ؟ آری . و چیزی برتر از ترس ، که از خود میترسی)

میکند از جاکنده میثم ، وهه چیز یامن کجا هستم ، خدا یا ؟

واخشی خدائی که در چشمان بیوش زبانه میکشید ، نوح دختر را میدید ، دست بسته ، گشتی نیمه جان ، گیسوانش را کندان به مشت در پیچیده و نگه داشته . نوح را آن برآمدگی سر میگیان اندام که زندگی در آن شکوفه می بست داشتند . و در آنجا آئین شهر - این باری عصمت خدا . و دانشی دیگر ، که راحیل بر هیچ مردی تعمت نس نهاد : (نیازتن بود و خواست بزل ، باهر کس که بود)

وسایه لبخندش ، نم و لعل ، بنیاد شهر میلزاند ، از زمین گستاخی . نوح را می از آن برتن راست میشد ، که اینک روز خطر بود ویم خشم خدا . و در این داری ، نوح را آسایشی هم بود ، از آن که خورشتن کم شده باز مییافت و حضور برانگیزنده خدا ، که نفسور توانش بر میدان میوزید و بولاد در رگها میگذاخت . و نوح آنجا بویگری بود از بولاد ، بلند و استوار در هاله موهای سپید ، چون کوهی سر به ابرها فرو برده ، - همچنان سهمگین .

(بپریدن) - وصتی باور بود نوح را در این فرمان .

(راحیل ، دخترزمین ، به دامان مادر باز بایدت گشت ، وایتوان چکیده مهر که موده فردا با خود داشت)

و در آن فریاد آشوب غوغا ، ست و کشان تا سنگلاخ بیرون شهر - بپخوله گرگ و سگ و مار و سوسمار ، راحیل میرفت ، بی هیچ یاد و هیچ آسوس ، و نه هیچ شرمش از هیچ نگاه ، که خاک بسادگی و ایکی در او بار گرفته بود ، و بس فارغ از نیست خاک از هم تاریک فرزند آدم و تنهائی که بر خود مید پرنت .

و اینک راحیل مادر بود و دیگر هیچ ، - هر کشتش و تنگان زهدانش یاد آور زندگی که - میوه درخت خدا - از آسیب خدا پرستان گریختن میخواست . و در هیچ وثاب دست های بسته ، در - تا شدگی درد ناک باها و شست ، راحیل فرزند را زتن خود میسر میساخت . و در آن غریو طعنه و نفرین و دشنام ، مردم بی پسر و میزدند و بدین زدن خود را بار میجستند و به چشم هم یاری نمودند .

و هم چنین بود تا پایان ، تا آن دم که نوح ، نام خدا بزلب ، به دست خود سنگی بر او جهاند ، و مردم نیز از همه سو ، بیکاره . و در آن میان ، هم آن مرد که شادی هستی در زلال نگاه دختر چشیده بود و در گیسوانش بوی سوسنبل شنیده . و راحیل ، که با کتر سن بخشی از او با خود میبرد ، - و تنها همان از جهان ، در روز از او بود و شیبانی و ترس نایکار او . و چنین شد که زمین آغوش سنگها بر یکسرش باز کرد و بست ، ودلی را - گم و پخشنده ، - در آرامش خود فرو برد .

(راحیل ، راحیل ! به گونست و خون ، تا جاودان بدیمن دست ها پیوستی که تورا از خود برید ، دختر)

(چه می بینم ، دینه ، چه می بینم ، آه ! تویی در جایگاه ننگه به یاد داشته ، و این منم که سنگسارت میکنم) . . . به کدام دسته ، خدایا ، که بریده یاد [به کدام دست ؟ وجه شد مرا که چشم ندید ، یادید و نشناخت ؟ - خدا . . . خدا خور شدیم بود و من کور بودم در خدا . و راحیل ، - دختر گهکار شهر ، توبودی ، دینه و خدا در توبود ، به آفرینندگی . ومن چیز خاک ندیدم و تیرگی خاک . و آن بودگی زمینی ، که تا بوده ام و سوسه کینه ام بود در فرزند آدم . و چنین شد که خدا در من غیرت برد . و دست خدا از آستینم بدر آمد . و قوت بازی او بود که به نشانه زد . و نشانه توبودی ، دینه ، ومن بودم و خدا بود . و شد آنچه شد ، دخترم . چه کسی باز خواهدت رها کند ، و مرانیز ، از این کوفسندان کرگه ها برگزیده ؟ وجه خواهد رفت برای من کوفسندان ، تا پایان زمان ؟

(و ، رای بر من [دار که خواهد بود ؟ دار که خواهد بود ، از خدا ومن ؟)

نوح را ، تا توان ننگه ، پسران به سرد ست بردند از آنجا . و راه دور بود تا شهر ، و انتظار میگذاخت . و چشمان مرد خدا را خیرگسی و خشنی میدید . از آنچه دید ، بود . نوح ، تب گرفته و شور شنیده ، پس سرود و زبیر لب زبانه داشت . سخنانی گسیخته و پرانگده ، بسا آشنایی گوش پسران . و پسران میبردند از آنچه می شنیدند و به خدا پناه میبردند ، که فرزند آدم را بپم هلاک بود از آن ، و شهر ز پسران خواست شد . . .

پسران نوح راه خانه بردند و روی مستند و دینه راه تیمار او گماشتند . و در کار شدند تا کسر راه نوح راه نباشد ، در چنان بیماری و شوریدگی ، و سخن های جهان آشوب . نوح را این ستم بود از پسران و بزرگتر دشنام ، که چشم روشن تر از هر زمان میدید و جانش رویارو با خدا به گفتگو بود ، و باز زمین . و سخن هادانست ، گفتنی ، باشفر که بر آورده دست او نبود ، و با مردم که فرزند زادگانش بودند . اما پسران دیواری بودند . اورا ، سنگین و ستبر ، رخنه ناپذیر . نوح بر بستر افتاده بود ، هدم و پرستارش دینه و وس . و دینه را بر او دل میسوخت ، از آن که میدید مرد خدا را روزهای عمر پر شده است . و به سرشت مهریان که داشت ، شکیبائی با او به پایان میبرد . بر پالیئیس می نشست و سخنش می شنید و به زبان تصدیق میکرد . اما در دل از خدا آموزش میخواست ، خود را و پیر عقل به زبان آمده را .

(روز ، دینه ، به رنگی دیگر برآمد بر من . وجه روشن بر آید روز ، در صینه آن مرغ که دیوار قصر شکست)

(تنها ، در این چار دیواری تنگ برآمده ، از که بایدم نالید ، - خدایا ؟ از پسران که درد بیرون نمشته اند ، بی خطر ، یا از تو که به آستانه امروز کشاندی و آزادی آموختی ؟

(اخشمت مرا نمیاید ، خدایا ، و نه خشنودیت ، که تو با من

مسافرت به مریخ

بقیه از صفحه (۵۱)

برخورد خواهد بود. به همین دلیل است که یکی از اهداف عمده پروژه طول مدت شوروی - امریکاییست که دوباره نمونه های از خاک مریخ را به زمین آورده و آنها را به عصری ترین و دقیقترین وسایل ساینس تحت مطالعه قرار دهند.

سوال: آیا طوری که در مطالعه اتوسفیر هره بالونها استعمال شده بود اینجا هم استعمال خواهد شد؟

جواب یلی: اما آنها از بالونهای که در زهره استعمال شده بود - بسیار ساده و متوسط باد به ارتفاع بلند اینسوا نسو حرکت میکردند. بالونهای جدید - رهبری شده خواهد بود. این بالونها در صبح میتواند یک قسمت از انرژی خود را جهت بلند شدن از اتوسفیر خود مریخ گرفته به ارتفاع تعیین شد پرواز کند در طول روز زمین ارتفاع به پرواز خود ادامه خواهد داد و در شب دوباره در سطح مریخ فرود آمده شب را در آنجا سپری خواهد کرد. بالونهای برابر با هم سه جا نه دیگر را نیز حمل خواهد کرد آنها را تا آنجا خواهد ساخت تا حرکت اتوسفیر مریخ را مطالعه کرده در اثنای بلند شدن و فرود آمدن کمره های تلویزیونی آنها تصاویری از سطح مریخ برای ما رای خواهد کرد. بالونهای میکرو متراشعه گا ما و اشعه اکسراد ربر خواهد داشت که ترکیب کیمیاوی صخره ها را در اثنای پرواز فرود آیی تحت مطالعه قرار خواهد داد. یک بالون میتواند مسافه چندین هزار کیلومتر را در ظرف روز طی کند.

سوال: کدام نواحی از همه بیشتر دلچسپ به نظر میرسند؟

جواب: این یک سوال خیلی مطلق است در حال حاضر دانشمندان ما یکجا با متخصصین ترکیبی مصروف کارند و این مساله را مورد مطالعه قرار میدهند.

وادی ها و ریا های مریخ حایز اهمیت بیشتری است. صخره های

روسی آنها قاصه تاریخ مریخ را - برای ما بازگو خواهد نمود و امکان پیدا نمودن بعضی اشکال حیات درین وادی ها و ریاها موجود میباشد. بعضی از آتشفشانها ی مریخ برای مدت بهیشتراز ۱۰۰ - میلیون سال آتشی و مواد گداخته شده را به بیرون پرتاب کرد و مساله یک طبقه مواد گداخته شده آتشفشان بالای طبقه دیگر آن قرار گرفته است و ترکیب مواد گداخته شده آتشفشان زندگی داخل سیاره را منعکس خواهد کرد. در حال حاضر یک آله بسیار کد مریخ حرکت خواهد کرد در حال انکشاف است. آله بسیار فوقی علاوه از یکسبرداری و جمع آوری نمونه ها مجهز با راکتی خواهد بود که نمونه های جمع آوری شده را به مدار بفرستد این راکت در مدار مریخ نزدیک قمر مصنوعی توقف خواهد کرد جایی که نمونه های جمع آوری شده به راکت دومی بار شده و به زمین فرستاده میشود.

سوال: چگونه مساله تحلیل خاک مریخ در زمین حل خواهد شد؟

جواب: البته که این حایز اهمیت است که ما میکروارگانیزم های مریخ نباید باعث ضرر شوند راکت بازگشت کننده به زمین همراه با نمونه ها باید در یک مدار نزدیک زمین توقف داده شود مطالعه مقدماتی را میتوان در فضا انجام داد و هنگامی که دانشمندان متیقن گردیدند که نمونه ها مضر نیستند آنها را به زمین انتقال خواهند داد. من معتقد است که بهتر خواهد بود که نمونه ها را یک گروپ وزید بین المللی مطالعه نماید.

سوال: کی اول به مریخ پرواز خواهد کرد؟

جواب: من متیقن استم که عمل پرواز بین المللی خواهد بود.

ترجمه از مجله سپوتنیک شوروی شماره ۲ هم اکتبر سال ۱۹۸۸

کار به نهایت بر دی به همان که زندگم دادی.

|| هم ازین بشنوید، - من، که ترس را بر جای خدا نشاندم ازخامی: فرزند آدم را گستاخ باید بود یا خدا، که همه آشنائی است او و یگانگی.

|| خدا، دینه، جادوان روان است در هر چیز که هسته و همچنان هر چیز روان در خدا.

|| ننگم یاد ازشم خویش، که بند است آلودگی بود و بزرگتر است بر زندگی.

|| شنیده ای، دخترم؟ مرد خدا خانه به آب داد که موش در انبار نمی پایستن و مورد رشک دیوار. و هیچ دانسته ای که باز فردا موش بود و مور بود و مرد خدا نبود؟

|| زیبای من، دینه. چه روی به باغ آن کس که سپیش را به اندرز ما ریادت خورد؟ زمین تو را خوشتر و باغهایش.

|| زندگی از زمین برجوشید، به زبان های دور و راز و زمین از آن روز خود را هر چه زیبا تر خواست که به چشم فرزند آدم درخود نگریست.

|| شکر به تو زنده است، دخترم. تو را میخورد تا فرزند آدم را بر آورد.

|| ستم ها بر تو خواهد رفت از شهر، که اوریش در ترس دارد. و ترس هنوز تا دیری ایمنی است، امسوس!

|| همه هر جا که هستند، به راهی میروند که باید شان رفت و راه شدن تاییدن. بودن دور است، دور، نابیده.

شهر با راضی طلب میزند. هر یامداد و شام در رکشت، مردم به آتیه دست به دعا بر میداشتنند، بقای زندگی آن را که با خدا به عدل رفته بود. روز گری بازار بود پسران را و هنگامه خدای فرخنده شان. و بر زمین با اشک و نفوس، اما پسر فراری، افسانه نوح با زمین گشتند و در راه او بازمی شناختند، نه در آن که فریاد میرد در خانه در بیست که روزی تازه بر میداد، در آن خشمگین شده اند که همچنان زنده و گویا در افسانه سنگ شده بود، تا پایان روزگار. و نوح، پیمبر خدا، سیزده روز در خانه بستری ماند، از شعرو از گشت بریده، که هیچ گوش سخن او نشنید، مگر دینسه که پرستار او بود، - دختری ساده، بی خطر به چشم پسران و پسران می آمدند، هر روز به هزار چشم نگران پایان که دیر می رسید، و در دل با خدا به داری از بیم رسوائی پدر. و نوح تا میدید شان چشم بر هم می نهاد و خاموش می ماند، که بیگانه تر بودند او را این پسران، دانشمندان او میان قوم و نگهبانان دین خدا.

|| نس بایدم، شناسی بایدم، که شهر به زبان خواهی شد برد از کورده لی و چهره خدا آتیه باز خواهد نمود از تنگ اندیشی.

و سنگین بود پسران را در رنگ زمان و نوح.

و سیزده هم روز، نوح بیدار شد پیش از سید و دمان، و از سر مانا لیدن گرفت، که تنش می فسود. دینه شمع بیست آورد و قطره ای چند شراب در کاس مرد خدا ریخت، سرش به غمخواری بزرگ نونهاد. و نوح چشم گشود و چهره دختر در روشنائی شمع بیدید، تازه و سب و چون خورشید سحر گاهان. دیری بر او خیره ماند، که نه بلکه سن فردا خفت یا هیچ رگی در رخسارش جنبید. روز تازه بر آمده بود که آهسته گت:

|| مرگ چون خواب شب میاید، دینه. نفرین بر آن که سرگه را کيفر خواست و به ننگش آلود.

و چشم بر هم نهاد و در آرامش خدا فرورفت. خجسته باد نام خدا!



رتم است! و برای مدت یک ساعت
نواخته میبندد که ترانسوی هانرا
ریکاره نموده اند.
- موسیقی نعلی انعامی
را چگونه ارزیابی می کنید؟

- حرف میگویم هنر وستان
که ه هنر روزانه اند باید
برای هنرمندان آنگاه هنرمند
مردمی سعی و تلاش نمایند
- این کس که برآمده
ننود شما در هنگام اجزای

خانم هایجان در سیزدهت هنر
تان چه سعی داشته اند؟
- سعی
- به هر صورت تا- یکماهه
شاهد سعی نعلی انعامی
شادمانی مردم بوده ام شما

استقبال مردم، تشویب مردم بوده
اگر لقب استاد را بر او اعطای
کرده اند همین مردم بوده
اگر هنر را و آوازه هنر را تا
درها رسانده اند همین مردم
بوده و من هم هیچگاه از ایشان
هنر دست داشته خیر راضی
نموده ام.

(شاید هم لازم ندیده اند)
ورنه من همیشه آنگاه بوده و
خواهم بود
- خوب استاد عزیز این همه
حرها ریخته ها شما تاجه وقت
باین هنرمند من تان همسفر
خواهید بود! ای روزی خواهد
رسید مردم بگویند (ملنگه
دیگرا موسیقی دست کشیده)
یانی!

افغان پنجگه طرایی

بقیه از (۲۷)
هر دو حالت در روی یک صفحه
منظم اجرا میگردد
- تا حدیکه میدان شما
تال های از خود ساخته ایستد
گفته می توانید کدام هاند؟
- از جمله تان هاییکه از
ساخته های خودم است، شما
حدید است بنام بزکشی (که به

- چون ذوق هامختلف
است درین باره چیزی گفته
نمی توانم ولی همین قدر باید گفت
که در سابق چه خواننده ویسا
نوازنده هنر و برای آبرخشن هنر
زحمت و سعی تلاش زیاد می نمودند
اما حالا آنطور نیست
- برای هنرمندان
که تازه کاراند چه گفتی های- اریده؟

حضور این شرکت تان را چگونه
ارزیابی می کنید؟
- شکران در محافل شادمانی
مردم با هر هنرمندی که بود صرف
این بوده که من نخواسته ام
هنر را از مردم پنهان بدانم
همیشه خواسته ام تا هنرمند
در خدمت مردم باشد و همین
خواست من بوده که زیاد تر
از دیگران در محافل خوشی

مخواسم نظرتان را در مورد
اینکه هنرمندان ما برای اجزای
یک پروگرام • ساعت در محافل
خوشی هنرمندان ما قبول
گرفت می پذیرند بدانم؟
- باینکه با هر هنرمندی که من
همکاری نموده ام در خدمت
از ۴۰ هزار انعامی کمتر نگرفته
اند اما کمتر از ایشان حامی
بوده اند که صرف در هزاران
را به نام حق الزحمه • من
پیشانی باز ببرد ازند • در حالیکه

در جواب پرسش های اول شما
هم یادآوری نموده ام که من به
هنرمند ذوق و علاقه بیس از خود
دانم از دوران نقولیت
آغاز نموده ام آنم برای مردم
صرف برای مردم و تا آنکه هنر
بخش هم سفر و زین غم خواهند
بود که مردم بخواهند ورنه
من به هنرمند ذوق نام و شما
خود میداندید که غنچه های عشق
حتی بعد از مرگ هم کمتر می خشکند

بقیه از صفحه (۲۱)
جاست که از بعد الله نعم میخواند
هند تا اخبار آن شب را بخواند
واهمینکه در تلویزیون ظاهر
میگردد همه نگرش کند برادر
محترم برگان نطای خوب تلویزیون
است خود در مورد درمورد اینکه چه
وجه تشابهی شاید بین آنان
باشد اینطور از نظر منی کند
- من میدانم چه وجه تشابه
دینی با محترم برگان نام که
همه نگرش کند ما با هم کسند
سبب نام تجاری که متوجه
شده ام محترم برگان اخبار را
صادقانه بدون تمسوع و خشوع
سازی میخواند و من هم میگویم
تا بدون خود سازی فقط اخبار
را بخوانم و شاید هم وجه تشابه
در همین باشد
به اجازه تشابه نظر میکنم
شاید منظور زتون آواز و همین
شیوه خواندن باشد و یا هم اگر
بدون دره بین نظر اندازی شود
شاید مساله چهره مطرح باشد
- اینرا میدانم اما امانت کرده
ام به خاطر همین موضوع همیشه
وقتی به هم بر میخورم به یکدیگر
بگوشیم برادر
خوب وقتی حرف از این مساله
به میان آمد با شما با محترم برگان
رقابت دارید؟ و یا هم با کسی
دیگر! امیدوارم صادقانه پاسخ
بگویند زیرا که این حرف که
باصحیح کسر رقابت ندانم بسیار
طبیعی جلوه نخواهد کرد چه آدمی
همواره باین حالت روانی دست
در گریبان بوده و است
- گفته تشابه ما چه اگر آدم بگوید
باصحیح کسر رقابت ندارد درست
و صادقانه گفته من هم نمیگویم که

باصدای خوب و بیجان خوبتر

باید که هستی بکشید همین و
در همه جا خودتان خودتان باشید
- حرف شما درست من همواره
گویند که خودم خودم باشم
بعد از این هم خواهم بگویند
تا همین سان عمل کنم
بباید حرف های هم در مسورد
گویند که بگویم عقیده شما در
مورد گویند که اینکه (من است
یا هنر) به حین یک نطای
چيست؟
- چون در مورد هنر بسیار نام
سخن میگویم، بدین معنی که
هر چه را به این نمی توانم
خطاب کنم که به نظر گویند که
در افغانستان من است تا هنر
- شما یک نطای خیر خوبان
هستید آیا گاهی وقت هم شعر
خواندید؟
- در ابتدا برنامه های را
می خواندم که در آن هان موجود
دانست یعنی شعر خوانده ام اما
مش که نتوانستم در دست بگیرم
کم چه شیوه شعر خواندم شما
دیگران من دانست و از آنجا که
کسی نمیدانست که در آن هم
نخواستم دیگر شعر خوانم از آنجایی
هم نورش نبوده که برنامه های
شعری را بخوانم اما برای احتیاج
متخصص خودم بعد کتاب های
شعری را میخوانم
آینده کتاب های شعری را
میخوانید یا کتاب های دیگری هم
بعد از مطالعه می کنید؟ ایمن

به ندرت از جایی نطای
یا گرداننده می تفاوت کنی دارد
بگرداننده حد اقل باید زوربالیست
باشد در حالیکه نطای من توانست
داکتر هم باشد زوربالیست هم
- به ندرت معیار زبان امیبل
را باید نگاه داشت اکثر تلفظها
تغییر لهجه فرق میکند اما بهتر
است که فقط کلمات از نطق را
تلویزیون به ندرت - اگر
مانند رفتنک های غنا شنید
لغات را در اختیار ندارم که همگن
باشد ولی با تمام سعی ترین تلفظ
بهترین نوع تلفظ خواهد بود
- به نام حرف های ناموسی
خواهم تذکر دهم که صورت درست
ساختن تلفظ و بیفک تلویزیون
وراد بویان طای نیست، بلکه این
مساله کار آگاه من است، چه
باید آنگاه من هم زبان و معیار
را وضع کند که مثلا نوبت تلفظ
شود یا نوبت و السلام در غیر این
همین نامحسوسی نام خواهد
داشت
از جایی هم و بیفک نطای یا
برون بوسرند این نیست که تلفظ
هارا وضع کند اگر صورت تلفظ
معیار زبان موجود باشد در آن
صورت نطای و بیفک نطای از آن
نوع تلفظ نطای نوزد
- میخوانم یا اجازه در مورد
مسائل شخصی و امیلی تان سوالاتی
را من کنم
- بفرمایید

زگر بر روی نشود میخوانم یک
نصه می جالی را در همین مورد
برایشان حکایه کنم
- بفرمایید
- روزی یکی از همکاران آمد
با سرور وضع که بسیار نورمال نبود
و در آن زمان راه روزگار سیاه شد
عاشق شدم از سر رسیدم
همین لحظه گفت:
بلی همین حالا دیگرت حمل
ندانم من خندیدم و گفتم پس
به من آری بگو که هر روز صبح
وقتی از خانه بیرون می شوم شما
دوباره بازگشت بیشتر از آب باران
عاشق من شوم، البته این شوخی
بود
- به هر روز ماهم جدی نمیگویم
که شما عاشق پیشه هستید، خیر
...
- از نرد پیکرین دوستان تان
چه انتشار دارید؟
- از آنها انتشار نام نام نام نام نام
نظرتان از محافل سودن
اینست که نه نامزد اند و نه
هرگز کرده اند؟
- بلی همین خوراست
- خوب امیدوارم همیشه همین
نوعه اهل باشند از شوخی که
بگردد در مورد عشق چه میگوید؟
- والله چه بگویم عشق وجود
دارد و این درست که عشق
بین انسانها بوده و است اگر
در مورد خودم صادقانه بگویم
آن روزی که حکایت می کنند میگویند
تا حال احساس برام دست
نداده که نام عشق را روی آن
دیگر بوی خون در دهان نهاده
- یا زود نام امید هایجان
و انداختن باید

از استعداد تا قهرمانی المپیا

بقیه از صفحه (۱۵)
خوب است کتاب دلچسپی توده ها
مردم و انتظام خوب آن یاد آور
می شوند
در کشور آلمان دموکراتیک
تهران های وجود دارند که
در مسابقات سوارتاکایا کشور
خود که ام جایزه عالی را نصیب
شده اند، ولی در المپیا جهانی
مدان هارایت ست آورده اند
مثلا کریستا لودینگ رتینور
گیرگانه زنی که در جهان دست ال
های المپیا زمستانی را در بخش
دوس سرخ بر روی یخ و در المپیا
تابستانی در مسابقه با اسکی رانی
دست آورد
درین حال اینطور نتیجه گیری
میشود که بدون نتایج مسابقات
قبل، قهرمان شدن در المپیا
به حوصله مدا و ایستادگی
استعداد انفرادی و گروهی منهد
بعضی از استعدادها
از روی تعداد کشف میشوند
مثلا اگر افتخار قهرمان ۱۸۸۸ کریستین
اوتود ریگی از روزهای در نتیجه
اسرازیاد خواهر خوانده امر که
تعداد آبی بازی می خواهد بدون
نمی رفت... طبیعا این استعداد
خاموشی بود
به صورت باید از زمان
نقولیت عادت کرد حتی برای
کسانی که بعد هاد مسابقات
قهرمانی استراحت نمی ورزند
صورت باید به بعضی
از زنده می میدن گردن این
منحیت یک تکلیف در قانون اساسی
آلمان دموکراتیک درج است

انتقاد یا

خرابکاری عامدانه؟

گوید . سعی بر آن بوده است تا مجله از جانبداری سیاسی و موضع گیری به سود این یا آن گروه در شرایط دشوار فعلی امتناع نماید . در کار مجله هم واقعیت خستگی مردم از جنگ ، هم به ضرورت به صلح و تفاهم ملی وهم ضرورت دادن آرامش به مردمی که آتش جنگ و آرامش شان را گرفته است انعکاس خود را داشته است .

پیام مجله ' سپاویون برای جوانان یکی است : کارمسئولانه به سود وطن و پیشرفت کشور و عدوت آنان به صلح و تفاهم ملی . مجله هیچگاه نخواسته و نمی خواهد که منادی جنگ و نفرت - طلبی باشد که یک عده امروز مصروف آن اند .

اما انتقاد کننده گان مجله باید بدانند که یک نشریه صرف وظیفه انعکاس دیدگاه های مثبت را ندارد . واقعیت ها را باید انعکاس داد ، اگر این واقعیتها تلخ اند یا شیرین ، اگر به مذاق ما میخوانند یا نه ، اگر خوش ما می آید یا نه ، نشریات در مورد جوانان این اصل را در نظر دارند . اصل کافی است ماصفحات متعدد -

دختران و پسران را مورد کسب و ببینیم که از این طریق مجله سپاویون چگونه تصویر روشنی یک نسا ، را ارائه می کند : نسلی که می جنگد ، تحصیل میکند به آینده امید و ارادت ، بعضاً در ناامیدی فرو رفته ، رنج دارد ، خوشی های خود را در ویرولم ها و گاهی هم بیماری های خود را بگذاراز همه اینها مردم بفهمند . ما نباید قصه گویی خوبی های یک نسل باشیم ، اگر نه فهمیم که بروی آنها چیست ؟ چه چیزی آنها را تهدید میکند و چه چیزی آنها را کجک میکند ، آنگاه چگونه بتوانیم نسخه بی برای علاج د هم و تازه

آنچه مربوط به موضوعات صفحات جوانان می شود این موضوعات آن مسایلی را در بر میگیرد که جوانان ما با آن مواجه اند . اتهام ساده لوحانه و تعجب آمیز پیرامون ((نشریات ضد فرهنگی)) برای ما عجیب است . هیچ مطلبی در سپاویون بی آنکه هدف تئوسر جوانان و بازتاب ارزش های فرهنگی ملی و جهانی را داشته باشد نشر نشده است . انعکاس دیدگاه های منفی به معنی نشر مطالب ضد فرهنگی نیست و اینرا انتقاد - کننده گان باید بدانند . مثلاً قصه معروف ((برك دانسرهای کابل)) و یا ((مردم جکسن)) ، اگر سپاویون این واقعیت را که بفرغم بسیلی ها بیماری مهیب نسل جوان امروزی است آرایه نمیکرد چگونه امکان داشت تا هزاران بی خبر امروز با خبر شده ، دست به قلم فرسای در باره ' اخلاق نسل جوان بزنند تصادفی نبود که سپاویون گزارش برك دانسرهاود پگران را تحت کلیشه ((از گپ های که ما

خبر شدیم شما هم خبر شوید)) نشر نمود . بعضی انتقاد کننده گان البته هدف شان انتقاد نیست میخوانند از ((چیزی)) برای اهداف خود استفاده کنند در - این مورد میتوان از انتقاد برخی نوشته ها که درباره عادات و رسوم فرهنگی کشورهای دیگر - نشر رسیده است ، یاد آوری کرد . مثلاً اگر سپاویون می نویسد که مردمان امریکای لاتین به گیتار علاقمند اند و بارقص کانگورادوست دارند و یا در اروپای غرب ازدواج های آزمایشی صورت میگیرد و یا موارد دیگر از این قبیل ، در این جا چه نوع نشریات ضد فرهنگی میتواند مطرح باشد ؟ بالاخره ما وظیفه داریم در آنچه به سوی

جهان بگشایم و از آنچه که در ما - حول ما و از نظر ما خوب یا بد میگذرد آگاهی یابیم . یک نکته مهم دیگر : بلی در کشور جنگ جریان دارد و استند کمانی که میخواهند بگویند در روزگار جنگ چگونه میتوان از طبیعت آرام - سخن گفت ؟ در اینجا سوال جنگ و مطبوعات مطرح می شود . مطبوعات رسالت دارد تا زنده گی را در تمام ابعاد آن منعکس کند و مثلیکه معلوم است در کشور ما هنوز زنده گی متوقف نشده است . گرچه گلوه ها خواب و آرامش مردم را میگیرند ولی همزمان مردم زنده گی می کنند میگیرند ، میخوانند ، میخورند ، می آشامند و . . .

مانارسانی هادرکارخوشش را بنهان نمیکنم ، شاید بتوان بیان های نشراتی را بهتر تنظیم کرد و قابل قبول تر برای همه ساخت گرچه یک مجله عمومی که برای قشرهای بسیار متنوع مردم نشریات میکند به مشکل خواهد توانست تا در هر بخش خاطر همه را نگا دارد . مابه نظریات انتقادی سازنده محتاجیم ، نظریاتی که بتوانند نشریات ما را در جهت کمک به مردم ' خاصاً نسل جوان و به منظور رشد سالم فرهنگی آنان فنا ببخشند . در روزه ها به روی انتقاد بازاست اما سعی نه کند با پاره - گویی نام انتقاد را آلوده سازند .

اداره ' مجله ' سپاویون

در ماه های گذشته چه از طریق تلفون ، چه از طریق بگومگو های در اینجا و آنجا و چه از طریق برخی نوشته های منتشره در - مطبوعات و رادیو ، انتقاد های پیرامون نشریات سپاویون را شنیدیم و خواندیم . بعضی ها سعی می نمایند تا به وسیله اینگونه (انتقاد ها) نشریات سپاویون را برای خواننده گان ((طورد یگر)) جلوه داد و نقشی را که این مجله میتواند در روشنگری افکار عامه و پرورش سالم فرهنگی جوانان ایفا کند ، لطمه زند . واضح است که هدف برخی انتقاد ها مفرضانه بوده و تشنگ نظری و ترس از علاقمندی مردم به سپاویون اساس آنرا تشکیل میدهد .

طی سیزده شماره نشریات مجله سپاویون هنگامیکه به فهرست نشریات مراجعه می کنیم درمی یابیم که این مجله تا جاییکه ممکن و مقدور بوده است مطالب - دلچسپ ، آموزنده ، مفید و - منطبق با ارزش های ملی و اسلامی جامعه افغانی به نشر سپرده و به گواهی خواننده گان برخی گرایش های جدید کار مطبوعات را به نمایش گذاشته است . موضع نشریات مجله ، موضع مردم بوده و مجله سعی نموده به خواستهای هزاران تن از خواننده گان پاسخ

رینا عاشق د هرمنند رپود اما به
اونرسید ۰ زیبایی (رینا) دل
های بسیاری را رپود ه بود که در
این شمارهنرمندان فلسی نیز
شامل اند ۰ که تقاضای از واج را
با وی نمودند چون : جیتند ر -
نستروگهن سینا ، انیل کیسور
رهند بریکور ، سنجیکارو ۰۰۰ که
وی همه را جواب رد داده است .
پالاخره (رینا) در سال ۱۹۸۴
با محمد موسی خان بسریکی از -
سرمایه داران پاکستانی از واج
کرد ۰ در سال ۱۹۸۵ مدت یکماه
به پاکستان رفت .
مردم چچین سیندا اشتند که وی
بعد از از واجش ۰ در فلماظا هر
نخواهند شد ۰ ولی وی درین
مضاحیه اثر با روزنامه فلسی پاکستا
به اثبات رساند که در فلما ظا همه
خواهد گرفت ولی کم .

ارسالی یانظری
خاتم شکلات

بقیه در صفحه ۸۹
(۱) هرچند درباره ۲۰ میلیون
صحت میشود ولی اصل ارضیه
خیلی بیشتر ازین تخمین گردیده
است . نظریه اطلاقه که اخیراً
بدست آوردیم ، ازین ارضیه ۲۰
۲۰ میلیون لیره ترکی نه ، بلکه
۲۰ میلیون ۰ الراس که بایسن
ترتیب به ۳۰۰ میلیون لیره ترکی
(سان ۱۹۷۴-۱۹۷۵) بالغ
میکرد ۰ ولی برای اینکه بتوانیم
سعمیه خود را ازین مبلغ
هنگت بر- ارم ، ۰ نام است عممام
(گلی) را باید اکتیم ۰ حتما عمه
بیچاره ام که ازین ارضیه سرسام
آور ، اگهی ندارد ، در کدام گوشه
بافرو مسکنست ، زندگی میکند))

د سیاوون نورسوز می
عما هوس ، عمامد حسن بناپیری
عما تن د زره توتی عمامد سوز می
عما گو ی
بی انصافه زمانی به کوم قصوره
کومه گناه
تد د شپز کلومحصوله بی کری
خلایقه له سستی
د وار ه خیی بی نازنینی کسری ،
د رما تسی
زمانی ته بی بیرحمه ، یاید مسته
شوی پیسری
د استاحال درد او عذاب مسی
کری بی پیخوده
کله وام چه هیچ نه وای پید ا
شوی پهنری
ستایشانی په زرهاو تاز ه
لبنتی
د ظالم انسان پهلان باندی
غوخیزی هرگری ،
یا که ره به خیل فضل او کرم دی
دی وطن کنی سیاوون نیاز زده
فوار ی د خوینی
شاعر ؛ د وکتور فخرالدین سیاوون

درارتباطنامهها

با ابراز تشکر از همدستان وخوا
نده گان که بمانامه نوشته اند .
روزهای که مجله زیر چاپ میرفت
صد هانامه از دستان بهارسید ه
است که در شماره آینده به انها
پاسخ خواهیم گفت .

ق ۰ بهارک (ازنامه مقبول شما -
تشکر مطالب تا نامرود استفاده ه -
فرامیدیم ۰ شما یاید فقط یک
درخت رسم میکردید) حبیبه ثورا
شماره در جمله همکاران د ایسی
خود می پذیریم امید وارم بتوانید
برای مجله خودتان خدمت
نمایید) محمد سعید ازلیسه
انصاری (نظریات شما را در نظر
می گیریم از محبت یاید تشکر)
وحید ه هبوند (خط شما را خوانده
نتوانستیم) ملالی همدرد ازلیسه
جلالی (درباره هنرمندان پاکستانی
خیال محمد هرگاه مواد یاید دست
ما برسد نشر میکنیم) عتیق الله
محبت زاده و عبد الرحیم محبت -
زاده (به جمع یاران سیاوون شما
را خوش آمدید می گویم) محمد -
شفیق حکیمی معلم صنف دوازدهم
لیسه عالی حبیبیه (بگذارد که
ارمان به دلتان نماند که ادرم -
شماره نشر کنیم ۰ به سلامتان وعلیک
اینکه غوث زلمی پاسخ را بی مزه
تحمیه میکند گوش اورا شنیدیم) -
بصورت حمت زری از زوازیسه را به
بلخی (گوروگرن تان که معنای
نام تان مهور محبت است یانه ۰
از همکاري تان ممنون د مورد شما -
عری یاید بیشتر کار کنید) حمید ا -
لدین سریان محافظ (نامه شما
رسید میتوانید با ما همکاري نمایند
از فرستاده هایتان استفاده می
کنیم بلی برای کارتون های که
کار خود شما باشد حق الزحمه
میرد ازیم) لطیفه یوسفزی معلم
لیسه عاشقان و عارفان (نمیدانیم
ما چطور حساب چهارمعلم ۸ شاگرد
و د طفل را در انتخاب هنرمند
سال پیدا کنیم) خمار ی بینهرا
(از نامه شما انتخاب کردیم ۰
عشق مثل مرگست همه چه سز
را تغییر میدهند) حمیرا غوث (از
نامه شما : (خنده و خوشی باعث
طول عمر میشود و اندوه مولد امراض
مختلف است) گلشن بینوا ازنامه
شما : (اصیلت گل به بوی انست
نه به رنگ گل) منیره مسعود
(خواهرگرامی از زده و متاثر نشوید
ما سعی می کنیم از مطالب دستان
فقط چیزهای خوب را انتخاب و
چاپ کنیم و در این ردیف هنرمندانه
خوب شما هم حتما چاپ میشود -
شکره اندر (در یگر درخت نبود
که رسم میکردید)

عابد ه رابع بکشاخ
فارغ تحصیل کافذ بیج لیسه مریم

(تشکر از اینکه به هیچ چیز بیشتر از
سیاوون علاقه ندارید اگر احیاناً
با ظا هرایی مصاحبه شود خبرنگار
د یگر مجله این کار را نخواهد کرد)
معروفه از کارته ۳ (از همکاري همیشگی
شما تشکر ۰ گوش زلمی را کش کردیم
که پاسخ های خوبترید هندی -
حبیبه تننا (سیاوون را تکه تکه
نکنید حوصله کنید سوالهای تان را
پاسخ میدهم) عادل اختری
(برای نابغه افغانی محترم صدیق
مخترع کمک های لازم صورت
خواهد گرفت) نفیسه رحیمی (-
همکار خوب نامه شما رسید سوالات
تان را پاسخ میگویم) روزلا سیا
(از نامه تان انتخاب کردیم)
- از برنارد شایو رسیدند : استاد
چه کتابی بیشترین نفع را بشما
رسانیده ۰ شادگفت : کتابچه
حکیم)

ازین دستان نامه رسیده که
از مطالب شان در صورت قابل نشر
بودن استفاده میشود والی از -
همکاري شان سپاسگزاریم ۰
خسرو اتور ، مرضیه احسانند ، -
لیلا هاشمی ، محمد عارف تنها
احمد جاوید پنجشیری ، وحید و وحید
همانیک سیرا ازلیسه ، زینون
احمد صفر حکیم زاده ، ق ۰ بهارک
باشنده ، مکرویان سوم ، غلام فاروق
حبیبی افسروای مسلح ، سید -
معصوم ، شکیبا از سوان انشمار
لیلا سعادت فارغ لیسه ، مریم
فرهاد بولتری از پوهنسی حقوق
فرزانه ساحل ازلیسه ، مریم ، -
لطیفه معری ، حکیمه ازلیسه ،
درانی ، راضیه زیارتند ، حمیده
نوت ، لیلا احمد زری ، لطیفه رایسی
نوزبه تنها .

چشم های کوچک : نشانسه
فعالیت وزیری است
چشم های گرد : د لیل
تنبلی و کند د هنی و خوش گذرانی
چشم های بادامی : ملامت
و خوش قلبی را میسراند .
چشم های سیاه : فرور حدیث
و شجاعت را میسراند .
چشمان این متایل به قهوه می ؛
تخیل و خیال پردازی .
چشم سبز : صمیمیت و سادگی
را نشان میدهد .
چشم میثی : دلیل عشق
یا ک ذکات و هوش و آرا د قاطع
است .
چشم قهوه بی : نشانه نجابت
لطافت و همچنان اراده است .
ارسالی : شفیه اول - نسوان انشمار

راز چشمها

اصطلاحات محلی :
خواب بی تعبیر - از روی بیحاصل
خواب خرگوشی - غفلت
خیال پلو - طمع خام
د ویا راد ریک کفش کردن - اصرار
و مساجت درباره یک موضوع
شیرینی - آدم بیگاره
ریگه در کفش داشتن - مقصود
نهانی
شلم دزدی - گناهی که لذت
اندک و کیش بسیار باشد
دست بد هان محتاج وی بیضا -
عست
دست از جان نسته - دل بمرگ
نهاده
سنت بتاریکی - کجگاو ی زیر کانه

مکتب عشق

در این مکتب د در س منظم
وجود دارد که یکی بعد د یگری
میشود تا خواننده سر منزل عشق
راه می یابد .
- نگاه
- لیختند
- سلام
- کلام
- وعده
- دیدار
- شنایی
- رزنیاز
- مهر و محبت
- عشق ورزیدن
ارسالی : ملالی نورین

گلهارادوست میدارم

گل هارادوست میدارم
زیرا مقبولی وجدانیت ترا در آن
تماشایمکنم
بهارادوست میدارم
زیرا د ر امواج نوریزگ های پسر
طراوت آن چهره زیبائی تو امی بینم
بایبیزاد دوست میدارم
زیرا در سکوت و برگ های ریزان
وزردش جدائی من تو را بیساز
میازم
شب رادوست دارم
زیرا من بخا بر تو بیاد تو بخواب
میرم .
ارسالی مستوره از هرات
عشق زن مانند سرمایه
یست که تا صد در صد نفع نکند انرا
بکسی نمی سپارد .
به عصمت وفت زن محبت
باید داشت و از خطا هایش چشم
باید پوشید .
ارسالی : احسانند و معین

دروغ
دروغ میگفت ۰ د یگری راد و -
ست میداشت ۰ بارها گفتم -
دوستم داری ؟
گفت آری .
تا د یری خاموش بودم ۰ ولسی
آخر حوصله ام سر آمد و گفتم
راست بگو ترا خواهم بخشید .
آیدال به د یگری بستنی ؟
گفت نه ۰ نریاد زدم ۰ بگو
راستش را هر چه هست ترا خواهم
بخشید و از گناهت هر چند
سنگینتر باشد خواهم گذشت ۰۰۰
عاقبت با آرزوی فراوان بیست
آمد و گفتم :

مرا ببخش ۰۰۰ د یگری را -
دوست دارم ۰ گفتم حال که تو
سالها بمن دروغ میگفتی ۰ این بار
هم من بتو دروغ گفتم ۰ ترا هرگز
نخواهم بخشید

ارسالی : محمد عارف تنها

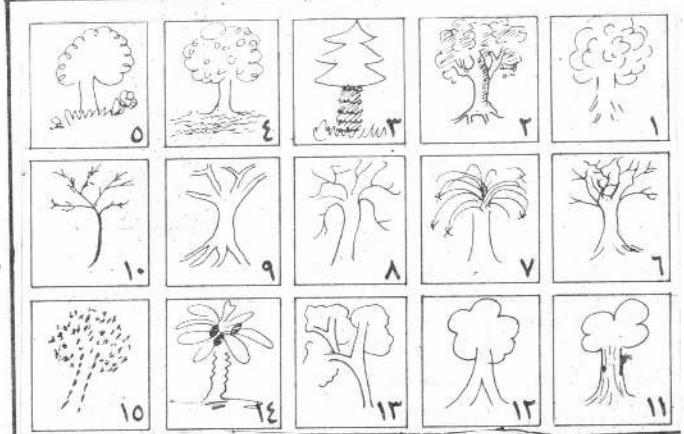
اسباب خود بینی :
چینی یکی از کثیران سلطان
محمود غزنوی روزی در هنگام پاک
کردن شیشه ها ، ایینه قد نمایی
از دستش لغزیده بر زمین افتاد
و شکست . ۰۰۰ چینی که واقعا
یک زن ظریف و ننگه سنج بود و
اتفاقاً به شمر و شاعری هم
دسترنی داشت با تا ترا هسی
کسیده گفتم :

از قضا ، ایینه را چینی شکست
محمود که ازین ظرافت آید بیانه
خوشحال شده بود شاعرانه
پاسخ داد :
خوب شد اسباب خود بینی
شکست .

ارسالی : حسینا

مد است
سری لچ به باران بیرون شو
که مد است
خصوصاً فصل زمستان که
مد است
اگر سهواً چین را پوشی چیه
ه یاران آسان بفرما که مد است
گر خواهی که نشکند خط پلوسن
به استاده یا بی بخورتان کند است
ارسالی :
بسیره قادری

سرگرمیها و پرستشها



سرگرمی دلچسپ با جایزه های عالی

به منظور پروردن و ساختن - خواست علاقمندان تست درختی اینک تست مورد نظر مکملاً به نشر میرسد :

عکس ۱ - شما از جهت منطق واندیشه به اندازه کافی بالغ شده اید و میتوانید تعادل را در زندگیتان برقرار کنید زیرا احساسات و احساسات و افراطی و خواسته های نامعقول ندارند اصلاً جاه طلب و افزون خواه نیستید و از رقابت با اطرافیان خوششان نمی آید . پیش از حد به خانه خانوادگی و دوستان خود وابسته می باشید .

عکس ۲ - این طرز نقاشی شما از یک ترس یا تگرانی در زمینها نشان حکایت میکند ممکن است دلواپس از دست دادن کسی باشید یا از این بترسید که به آرزوهایتان و نقشه های کینه کشنده اید نرسید این فقدان اعتماد به نفس شما سبب می شود تا هم در وجود خود احساس بی کفایتی کنید .

عکس ۳ - کسی بد بین و سوخته زنی است و معتقدید که مردم را نباید با ظاهرشان قضاوت کرد زیرا همیشه ظاهر گامه ممکن است نیز گامه ای باشد ...

عکس ۴ - اگر درختی که کشید اید بر شاخه های میوه آمیز است باید گفت که شما گرفتار یک نوع غم خوردن مطبوع در وجود خود استید ۱۰ از این که گاهی در افسردگی غرق شوید و بسیار اندوه بر صورتتان بنشیند لذت میبرید . در همین حال بسیار مشتاقید که همیشه مورد توجه اطرافیان باشید و گاهی در روزهای کوچکی می گوید تا جلب توجه کنید .

عکس ۵ - شاخه های حلقه حلقه درخت خود را شبیه ایسن تصویر کشید . اید شما یک فرد گرم ای واقعی با تمایلات قوی و محکم نسبت به آزادی فردی استید و البته تاجد و دی هم منزه بود رون گرامی باشید و شخصیت خودتان را کاملاً به دور از کنترل دیگران قرار میدید و پندرت تحت تاثیر سایرین قرار نمیگیرید .

عکس ۶ - شما همیشه در حالت تدافعی استید و هم می کنید دیگران می خواهند به نوبی به شما حمله کنند . به همین دلیل در بیشتر موارد دست پیش از میگیرید و قبل از هر حرف و اقدام آنها خودتان حمله را آغاز میکنید (مس

توان گفت در شخصیت شما خا... ها میر است که خیلی راحت خا... ضرید آنها را به جان روح اطرا... میان وارد کنید .

عکس ۲ - این درخت متاسفانه از خوشحالی باطنی حکایت نمی کند . شما در احساس کلی خود نشان از زندگی نتوانسته اید تعادل بر میکنند و لحظه ای تنها نیستید .

عکس ۱۲ - شما زیاد احساس اطمینان نمی کنید و اغلب نگران چیزهای جزئی و بی اهمیت استید و به خاطر اندکی کج و راست بودن هر چیز جزئی و خوش میخورید و خودتان را می آزارید . از تنوع به شدت متنفرید و مایلید در زندگی شما همه چیز منظم و مرتب سر جایی خود قرار داشته باشد .

عکس ۱۴ - شما قلب احساسی تنهایی میکنید و خورد رانتهار منزوی میدانید . البته اشتیاق زیادی برای برخورد آری از انبیه عاطفی و برقراری تعادل در زندگی احساسیتان دارید ولی گاهی دوستی کردن را خیلی دشوار می پندارید .

عکس ۱۵ - زنده می نامتعداد دارید و خیلی راضی استید و هیچکس با هیچ حرفی هیچ کاری نمیتواند به اعتماد به نفس آنها را شما خلی وارد آورد .

عکس ۱ - تمایلی به خوردنما یی در طبیعت شما وجود دارد و همین تمایل انگیزه ای برای تشویق شما به روشنگر نمودن تافته جدا بافته بودن است . دوست دارید به ایده های تازه و جنجالی بپردازید و بیاری آنها را بعضی کارهای به اصطلاح روشنگرانه خود را مورد توجه مردم قرار دهید .

عکس ۱۱ - نقاشی شما بوضوح نشان میدهد که دایم تلاشی می کنید یک تجربه بد را از ذهن خود دور کنید اما ضمیر ناخود آگاه شما در حفظ آن یاد و خاطره با فشاری می کند و همین امر تکرار یاد چار تعارض و ناراحتی ساخته است .

عکس ۱۲ - شما شخص بسیار پر انرژی و فعال استید و در هر جمعیتی شرکت میکنید روح وزنده گی به آن می بخشید . زندگی اجتناب نمی بسیاری بر جنجال در اید و اطر افتان را انقدر در دست و پایی گرفته است که تمام ساعاتتان را بسر میکنند و لحظه ای تنها نیستید .

عکس ۱۳ - شما زیاد احساس اطمینان نمی کنید و اغلب نگران چیزهای جزئی و بی اهمیت استید و به خاطر اندکی کج و راست بودن هر چیز جزئی و خوش میخورید و خودتان را می آزارید . از تنوع به شدت متنفرید و مایلید در زندگی شما همه چیز منظم و مرتب سر جایی خود قرار داشته باشد .

عکس ۱۴ - شما قلب احساسی تنهایی میکنید و خورد رانتهار منزوی میدانید . البته اشتیاق زیادی برای برخورد آری از انبیه عاطفی و برقراری تعادل در زندگی احساسیتان دارید ولی گاهی دوستی کردن را خیلی دشوار می پندارید .

عکس ۱۵ - زنده می نامتعداد دارید و خیلی راضی استید و هیچکس با هیچ حرفی هیچ کاری نمیتواند به اعتماد به نفس آنها را شما خلی وارد آورد .

- افسون :
- ۱- از زندان کشوریما - وسیله کشف و رهنمایی در پرواز .
 - ۲- دختر هندی - بت - در وتر
 - ۳- از اعیان - اگر (ی) افزوده شود بمعنای باور است .
 - ۴- وهم ناتمام - معادل زنده گی - منار معروف کشور - گوشه پاک فایم
 - ۵- یک غذای خوشمزه - آواز خوان هندی - اگر یک حرف دیگر می داشت پیشمان میشد .
 - ۶- ۷- ۸- آله موسیقی - از طیاره هاست - اگر چنین نمی بود پس شریک می بود - ناله دارد .
 - ۹- از آن طرف نلی در جهازها صمه نا حق نه شد .
 - ۱۰- یکی از محل های پر گزاری - مسابقات المپیاد صد سال - آنرا سرچینه ساخته بر آن د یک می بزند
 - ۱۱- زنگه کلیسا - مقررات و - احکام اجتماعی .
 - ععوی :
 - ۱- صحبت از دیو - مخترع برق
 - ۲- گرد آید - اگر آنرا بیشتر سازی فریاد میشود .

۱										
۲										
۳										
۴										
۵										
۶										
۷										
۸										
۹										
۱۰										
۱۱										

۲- با افزودن (ك) معدن زغال سنگ - آب گرانهاست که به اندوه هدیه میشود - از معکوس آن قبیله می سازند .

۴- در لغت محلی ما بس معنی میدهد - در ومانه در دري .

۵- آسمان - صلح

۶- ۷- سرزمین عجایب - هنرمند سینهای هند معروف در رقص - از ترکیب آن با آبی رنگ سبزی را می سازند .

۸- ۹- سال درشتو - روشنی

۱۰- حرف تکرار - کودک آنرا از دم گرفت اگر برنده بود .

۱۱- فرنی خورده شده - پاکس از گندم است .

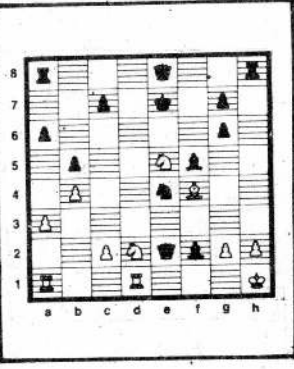
۱۲- پیشوا و اخط عیسوی - درخت چهار فصل .

۱۳- یک حرکت نظامی (معکوس) گل خوشبو .

دین صفحه از همکاری علی احمد رمزی متشکریم .

طرح جدول شماره هفتم از مطبع الله صمیم حاصل اقتصاد بود .

شطرنج



ماعد در پنج حرکت

پرستش ادبی

(روزی يك زاغ تصمیم گرفت که زیبا شود او بره ای طاووس را پیدا کرد و در دم خود سرش نمود . زاغ در همه جا گشت و گدا را میگرد و قش قش کان میگفت :

- من طاووس استم ... ببینید چقدر زیبا استم ، طاووس های واقعی او را دیدند ، همه عصیان شدند و به او حمله کردند .

لطفاً این متن را که در رسیده مجموعه طنزها به چاپ رسید .

تکمیل نموده به ارسال نمایند .

بنویسید که مترجم و نویسنده آن .

کمیت و مجموعه چه نام دارد .

محمد شریف . بهرکت تبسم . نظریه ابراهیمی . نر ارایسی . عبد الرکوب و به اساس قرصه حبیبه نر - بهرکت تبسم . میترا . همدرد و عبد الرزاق حسن پکار . مستحق جایزه شناخته شدند .

عالمه نوئی - عبد الرزاق حسن پکار . خاتول بارکزی - نر از نعلک اصغر . احمد داوود احد . احمد نر د اختر . لوی - شکره انر . محمد مهدی اکبر نیا .

حل کنندگان

بشیرزهد جواد ی ، شفیع الله حبیدالدین سر باز ، محمد ظاهر عنبری ، محمد اشرف ناصری ، میترا همدرد ، معاشه غوث ، حمیده انجاسی ، کتاب زار بند ، حمید الله وحید الله ، قی ، بهار ک آزاد ، حبیبه نر ، رحیم کریمزاد ، زهرا ملانی همدرد ، متیق اللصحتیب زاده ، بشیر احمد ، شکیا ، نسیم سراسر ، شکیا سراسر ، نور احمد راضیه زار بند ، نظیبه راییقی ، خاتول بارکزی ، معاذ ، سوا ، بارکزی ، شافا روق بهادر ، سوسر انور ، محمد علی راهب ، شکیلا معطفی نهر ، جاوید احمد ذکی ، سیما خورسند ، امیلا لطیف ورد ک خاتول شیردل (حل معما شماره - هفتم) ، نادره سیاب ، اسپه از مکتب شریبو ، صادقی احمدی ، محمد عمرالمهدی النوری ، دکتور حمید الله نور سراسر ، جکسون دکتور عبد المتین صافی ، ماستر انجنیر گلرحیم بنشین من صافی ، همدرد با بدیل صافی ، دکتور بد الظهور ، داکتر مرید غفران بد پر - فتح محمد فتاح - ارمن - مارچه ک ازلیسه رابعه ، بلخی ، حامد منصور - نجلا نر د امهر زهره نرید - زاهد نرید - فلام - ربانی - سحیبه اربابیس - محمد جاوید خورسند - فلام حضرت عزیز نوزده نیاز - محمود و مستور صفیه مستور - لیانا نارام - فلام حضرت عزیز - بلقیس - خسرو اتمر - بشیرزهد جواد ی .

مسیر پیلارگون



صحت طفل قانرا تضمین میکند

همچنان بهترین کاغذ های نرم و ملایم لب کن بارنگ های مرغوب، انواع شیرینی های لذیذ خارجی و اقسام سگرت بصورت برچون از نژد یکترین دکانهای منزلتان و عطـور عمد و ازطاهر لمتد درکوچی مارکیت دستیاب نمایند .

فروشگاه وزارت



از لیلام تازه ترین اجناس
مورد نیازتان استقاده نمایید
ارزان و به مفاد شما



آدرس: شهر نو
مقابل زینب نداری

فروشگاه روشن

اجناس لوکس، لوازم آرایشی
و آشپز مورد نیاز خانواده ها

را عرضه میدارد

آدرس: زرغوه میدان





فروشگاه بزرگ افغان یک نندارتون
بزرگ فروش اموال ساخت وطن

داره كنند بهترین اموال در مشهورترین
کمیسیونهای

محمدرضا و خوشی خود را در دستورات فروشگاه بزرگ افغان
برگزار نمایند

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**